فہرست مضامین حصہ دوم مجموعہ فتاوی شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ



الله الرحمن الرحيم

سوال درکتب فقهیه که انتهاے وقت ظهر تارسیدن سایه هر شئے بدو مثل یا یک مثل سوے فی الزوال مرقوم است منشأ این اختلاف چیست معلوم نیست که مجتهد دو مثل را از کجا و یک مثل را از کجا برآورده است بینوا توجروا ۔

منشأ اختلاف در سایه یک مثل و دو مثل۔

الجواب قال فی الهدایة واول وقت الظهر اذا زالت الشمس لامامة جبرئیل النبی علیه السلام فی الیوم الاول حین زالت الشمس وآخر وقتها عند ابی حنیفة رح اذا صار ظل کل شئ مثلیه سوی فئ الزوال وقال اذا صار ظل کل شئ مثله وهو روایة عن ابی حنیفة رح وفئ الزوال الفئ الذی یکون الاشیاء وقت الزوال لهما امامة جبرئیل علیه السلام فی الیوم الاول فی العصر فی هذا الوقت وله قوله علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم واشد الحر فی دیارهم فی هذا الوقت واذا تعارض الآثار فلا ینقضی الوقت بالشک انتهی وفی البحر الرائق قال والظهر من الزوال الی بلوغ کل شئ مثله سوی فئ الزوال ای وقت الظهر اما اوله فمجمع علیه لقوله تعالی واقم الصلوٰة لدلوک الشمس ای لزوالها واما آخره ففیه روایتان عن ابی حنیفة رح روی محمد منه ما فی الکتاب والثانیة روایة الحسن اذا صار ظل کل شئ مثله سوی فئ الزوال وهو قولهما لهما امامة جبرئیل فی الیوم الاول فی هذا الوقت وله قوله علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم واشد الحر فی دیارهم کان فی هذا الوقت واذا تعارضت الآثار لا ینقضی الوقت بالشک وذکر شیخ الاسلام ان الاحتیاط ان لا یؤخر الظهر الی المثل وان لا یصلی العصر حتی یبلغ المثلین لیکون مؤدیا للصلاتین فی وقتهما بالاجماع کذا فی السراج انتهی مختصرا وفی المشکوٰة

داشتہ است باتباع انتہی ما فی الترجمۃ خلاصہ اینست کہ مستند شافعی رح حدیث امامت جبرئیل علیہ السلام است در وقت مذکور و متمسک ابو حنیفہ رح حدیث ابراد است چنانکہ تفصیلش گذشت واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب ۔

ذکر برداشتن انگشت سبابہ بر شہادتین

سوال در وقت نماز التحیات را تا عبدہ ورسولہ خواندہ انگشت سبابہ دست راست بلند میسازند این طریق درست است یا نہ **جواب** برداشتن انگشت شہادت وقت خواندن شہادتین سنت است از احادیث صحیحہ ثابت شدہ و در روایات کتب فقہ معتبر و نیز صحیح و ثابت است چنانچہ در شرح وقایہ مسطور است ومثل ہذا جاء عن علمائنا ایضا و نیز امام محمد رح در موطا خود حدیث رفع سبابہ نقل نمودہ اند و بعد این گفتہ و بصنیع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ناخذ وہو قول ابی حنیفہ رح و کسیکہ در بعض کتب فقہ اشارہ این انگشت را اینوقت منع میکند پس قول او مردود است کہ خلاف پیغمبر و خلاف مجتہد خود گفتہ است پس قول او اعتبار ندارد ۔

شرائط صحت نماز جمعہ

سوال صحت ادائے نماز جمعہ و سقوط فرض ظہر درین زمان و درین مکان چہ حال دارد ۔ حنفیہ سلطان یا نائب سلطان شرط میکنند و آن معدوم است و شافعیہ باین شرط قائل نیستند مگر تعدد جمعہ را در یک بلد انکار میکنند و ثانی را باطل میگویند و جماعت اربعین شرط میکنند وانچہ فقہا تجویز نمودہ اند کہ فرض ظہر باید خواند بعض بعد جمعہ و بعض قبل جمعہ اولی گفتہ اند خواندن این چہار رکعت ضرور یست یا احتیاط است ۔ در عالمگیریست اذا کان فی البلد ولاۃ کفار فعلی اہل البلدان یقیموا الجمعۃ ازین روایت تسلی خاطر میشود و قد استولی الکفار علی بلاد المسلمین فی الزمان السابق من السلاطین الچنگیزیۃ وغالب الظن ان المسلمین فی ہذا الزمان کانوا یقیمون الجمعۃ وما کانوا تارکیہ **جواب** صحت ادائے نماز جمعہ نزد قدما حنفیہ مشروط بسلطان یا نائب سلطان است متاخرین ایشان در عہد چنگیزیہ فتوی دادہ اند یا آنکہ ہرگاہ از طرف کفار والی مسلمان در شہر متمکن باشد او حکم سلطان دارد و اقامت جمعہ و اعیاد از وے صحیح است و کسانیکہ متاخر تر پیدا شدند ازین قدر ہم توسع کردند فی العالمگیریۃ بلاد علیہا ولاۃ کفار یجوز للمسلمین اقامۃ الجمعۃ ویصیر القاضی قاضیا بتراضی المسلمین ویجب علیہم ان یلتمسوا والیا مسلما کذا فی معراج الدرایۃ انتہی ۔ پس اینہا اجماع اہل بلد را قائم مقام تعین سلطان ساختند بالجملہ ادائے چہار رکعت علی سبیل الاحتیاط ضرور است واللہ اعلم ۔

اقامت جمعہ حق سلطان و نائب اوست

سوال وجواب درباب نماز جمعہ ۔ اقامت جمعہ حق سلطان و نائب اوست و متاخرین حنفیہ ہمین قسم نوشتہ اند کہ مرقوم فرمودند و عند الاضطرار عمل بآن درست است در روایات فتاوی فی الواقع

عن عبد الله بن عمرؓ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس وکان ظل الرجل
کطوله مالم یحضر العصر الی الحدیث در ترجمه شیخ عبد الحق محدث دهلوی بذیل این حدیث مرقوم است بدانکه مذهب ثلثه
ابی یوسف رح و محمد رح و زفر رح و جز ایشان اینست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وے
و بعد از وے وقت عصر است و این حدیث دلیل ایشان است و بروایتے از امام ابو حنیفه رح نیز همچنین است
و بعضے گفته که فتوی برهمین است و مشهور از مذهب وے رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است
بمثلیه و دلیل ایشان در هدایه گفت که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد و اشد حر در دیار ایشان وقت
رسیدن سایه بمثل است در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح
تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی و حدیثے
که در ترجمه حواله بآن کرده اینست عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اذا اشتد
الحر فابردوا بالصلوٰة وقتیکه سخت شود گرمی پس سردی کنید بنماز یعنی نماز ظهر را تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند
سورت حرارت را و در حدیث بخاری آمده است که صحابه ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین مے افتاد و تلها چون
منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهاے دراز مانند مناره و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان
گردد و از ابن مسعودؓ تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه های دیوار بنماز میرفتند دیوارها در آن زمان
هفت گز بودند و بعضی تا میان وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وے نسبت بگرمی وقت
استوا چنانچه بعضے شافعی گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب
..... مؤثر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت نیم شب تجربه میگردد هر چند که آفتاب نزدیکتر
مے آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد گیرد و بسیار سرد و در هدایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت
رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده و آنکه در احادیث
جناب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت صلعم را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان
تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی رح میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز براے کسانیکه در طلب
جماعت بمسجدها مے شتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگذارد و یا در مسجد قوم بگذارد درست میدارم که تاخیر نکنند از اول
وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثے آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلعم در سفر امر میکرد با براد باوجود
آنکه همه در یک منزل جمع میبودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است بسوے تاخیر ظهر در شدت حر اولی

کہ بعد النوم او بعد وقت یعنا و فیہ النوم و عمدہ تمسکات الیشان حدیث حضرت عائشہ است رضی اللہ عنہا من کل اللیل اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانتہی وترہ الی السحر۔ جوابش آنکہ لفظ اوتر محمول بر معنی اوقت نیست یعنی تہجد بلکہ مراد وتر حقیقی است کہ وقت آن بعد عشا است بالاجماع ولہذا مذہب مختار اکثر صحابہ وائمہ کبیران عمل سالکان طریق عبادات است ہمین است کہ اول وقت آن بعد از نصف شب است سواء سبقہ النوم ام لا و اکثر احادیث کہ دلالت بر فضیلت این وقت میکنند اشعارے بتوقیت نماز بآن وقت مے نمایند مثل اے الدعاء افضل قال جوف اللیل الآخر ونیز تاخیر نماز عشا تا نصف لیل بلا کراہتہ جائز است بالاجماع و نماز تہجد از توابع عشا نیست بالاجماع فوجب ان یکون وقتہا بعد وقتہا۔ واللہ اعلم۔

سوال چہ میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین بر تقدیریکہ بیکدفع چہار جنازہ آوردہ شدند و منجملہ آن یک نعش خرد سالہ و یک دختر خرد سال و یک مرد کبیر سن و یک زن بالغہ۔ پس نماز جنازہ ہر چہار شان بیک امامت و جماعت خواندہ خواہد شد و نیت بچہ طور کردہ خواہد شد بینوا فتوجروا

حکم نماز جنازہ چند میت یکدفعہ چہار جنازہ متفاوت آوردہ شوند

جواب اولی آنست کہ نماز ہر یک جداگانہ ادا کردہ شود و اگر جمع کردیم جائز است و بنہد ہر چہار را پس و پیش بطرف قبلہ و رعایت ترتیب کند مثلاً قریب امام جنازہ مرد باشد پس آن جنازہ کودک عقب آن جنازہ زن عقب آن جنازہ دختر و نیت ہمہ بکنند دعاے واحد کفایت است کما فی الدر و حاشیۃ الطحاوی واللہ اعلم

کراہت نماز جنازہ در گورستان

الصلوۃ فی المقابر از کلام شراح حدیث کہ درباب نہی نماز در مقبرہ واقع شدہ ارجح ہمین است کہ نہی از براے لزوم نوعے از مشابہت کفار است در سجود جمادات والبتہ نماز در مقبرہ مکروہ است بسببے کہ مذکور شد و آنچہ در کتب فقہاء حنفیہ مسطور است کہ اگر قبر پیش مصلی باشد اشد است از روے کراہت و اگر راست یا چپ باشد کمتر است ازان و اگر پس مصلی باشد کمتر ازانست اصح و معتمد علیہ است و آنچہ بعضے از شراح سبب نہی نجاست مقبرہ نوشتہ اند قول فقہاء شافعیہ است کہ بر وجہ صواب نیست۔

اجابۃ الدعاء

اجابۃ الدعا در وجوب استجابت دعاء انبیاء علیہم السلام روایات مختلف وارد اند بعضہا یدل علی الوجوب و بعضہا علی عدمہ والذی تحقق فی مجلس سیدنا الوالد المرحوم قدس اللہ سرہ المکتوم بعد طول المراجعۃ والکلام ان دعاء النبی اذا کان بامر اللہ تعالی او الہامہ او ناشیا من صلب نبوتہ فہو واجب القبول وان لم یکن کذلک لم یجب قبولہ وان کثر کما یدل علی ذلک تتبع کتب السیر وہو وجہ التوفیق بین الروایات المختلفۃ واللہ اعلم ؏

بجهت کثرت اختلاف محل سخریه و استهزاء جهال میباشد سبیل تفصی ازین ابتلاء از مدتے مفقود است وآن آنست که بادشاه اسلام را میباید که علماء معتبرین را جمع نموده روایات سابقه را بمحک امتحان زده سره را از ناسره ممتاز ساخته مروج و معمول به سازد چنانچه معمول خلفاء راشدین بود خصوصاً حضرت ذی النورین در مصاحف همین قسم بعمل آوردند و درین نزدیک عالمگیر بادشاه را همین توفیق رفیق گشته بود که علماء معتبرین راجمع نموده روایات معتبره از روایات غیرمعتبره ممتاز ساخته وآن روایات غیر معتبره را از محل اعتبار انداخته و معتبرات را در فتاوی عالمگیری مدون نموده در ممالک محروسهٔ خود منادی درداده بود که هر که خلاف این روایات برروے کار آرد بسیاست بادشاهی گرفتار شود چنانچه تا آخر عهد محمد شاه درین شهر همین طریقه مسلوک مفتیان بود از ان بازکه اختلال کلی در امور دین بهم رسید و مردم بسبب انقلابات و ضعف سلطنت و غفلت حکام از پرسش سرباب مطمئن شدند باز این اختلاف روایات که بیشتر معدن آنها خزانة الروایات و خزانة المفتیین و غیر ذلک است در دعاوی و خصومات خود تمسک جستن گرفتند والی الله المشتکی وهو المستعان ؂

ذکر صلوٰة التسبیح

ذکر صلوٰة التسبیح

در حدیث صلوٰة التسبیح هر چند مخاطب حضرت عباس اند رضی الله تعالی عنه اما بحکم قاعدهٔ اصول که حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة ہرا شامل است مالم یثبت دلیل التخصیص چنانکه در حدیث ابوالیسر است که آیة ان الحسنات یذهبن السیئات را فرمودند لمن عمل بها من امتی ؂

مداومت سلام علیک بعد نماز صبح بدعت است

سوال اکثر مردمان بعد نماز صبح سلام علیک میکنند سنت است یا نه **جواب** التزام مداومت او بدعت است ۔

تعیین وقت تہجد

ف در اول وقت نماز تہجد در قرن صحابه اختلافی بود بعد از تنقیح مذهب حضرت ابن عباس وعکرمه وغیرہما رضی الله عنهم چنین دریافت میشود که اول وقتش بعد النوم بعد العشاست و درین باب تمسک مے نمودند لقوله تعالی ومن اللیل فتهجد به والتهجد لغة ترک النوم فی وقت یعتاد فیه النوم و چون بر ایشان اشکال لازم مے آید که اگر شخصے احیاء تمام لیل کند باید که او را وقت تہجد میسر نشود موجب این مذهب ایشان چنین تعمیم کردند

محض وارد و دیگر آیات کہ مشتمل بر احکام و قصص و وعد و وعید اند حکم کتب فقہ و حدیث دارند پس ذات عمل عند التحقیق مغائرت پیدا کرد گو در قرآنیت شریک شوند و عند تغایر الذوات لا عبرۃ بالمقادیر المتساویۃ یاقوت اگرچہ از چند سرخ بیش نباشد از چند من آہن و دیگر فلزات نافعہ در قیمت افزون مے شود کذا اندا ہزار بار درود گفتن و اللہم صل علی محمد الف مرۃ یکبار گفتن از ہمان عالم اجمال و تفصیل است حوصلۂ قابل و استعداد او را باید دید و بہر تقدیر اللہم صل علی محمد یکبار گفتن برابر اللہم صل علی محمد الف مرۃ یکبار گفتن نمیتواند شد۔

سوال ہر کسیکہ عملے از اعمال نفل و صدقہ و تلاوت قرآن و تلاوت درود و جز این نماید مالک ثواب آن میشود **جواب** بمقتضائے آیۂ من جاء بالحسنۃ فلہ عشر امثالہا دہ چند از ہر یکے و زیادہ ازین را بعض و دن بعض مستحق مے شود پس تمام را بہر کہ خواہد بدہد اما بمقتضائے حساب پس ہمان ثواب اگر برائے جماعۂ کرد دران جماعۂ مقسوم خواہد گشت و اما بمقتضائے فضل حقتعالی مالک است و اگر خواہد مثل این ثواب بہر یکے ک برائے ایشان بخشیدہ است واصل گرداند لیکن حکم قطعی نیست و این شخص عامل را احتمال است بلکہ متوقع است کہ بمقابل دادن این عمل کہ حسنۂ دیگر شد سوائے این عمل تضعیف دیگر حاصل شود اگرچہ صراحۃ این مذکورات در روایات بمطالعہ نیامدہ واللہ اعلم۔

نکتہ در بیان اذکار۔

قد حقق ہذا الفقیر فی بعض تالیفہ ان الاذکار الماثورۃ کلہا محصورۃ فی صیغ تسع لا نکاد یخطاہا اولہا التسبیح و ثانیہا التحمید و ثالثہا التکبیر و رابعہا التہلیل و خامسہا التفویض والتوکل و سادسہا التعوذ والالتجاء والتحصن و سابعہا الصلوٰۃ علی النبی المختار و ثامنہا الاستغفار و تاسعہا الادعیۃ الجامعۃ للمطالب الکلیۃ والجزئیۃ علی حسب الحاجات والاوقات ولکل من ہذہ الصیغ اجمال و تفصیل و آثار فی نفس الذاکر و خواص فی حصول المطالب و کلمات التفویض والتوکل من التریاق والمجرب عند حصول الیاس بحسب الظاہر و قد زاد بعض اصحابی صیغۃ عاشرۃ وہی التسمیۃ ولکن تلک لیست صیغ مقصودۃ عند ہذا الفقیر بل ہی انما وردت وسیلۃ لصحۃ الاحتیاج بجمیع الاذکار اللہم الا فی بعض المواضع کقولہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء فہی ح من صیغ التحصن والتعوذ والبا فیہا متعلقۃ بالاستعاذۃ المقدرۃ فکانہ یقول اعوذ بسم اللہ الذی لا یضر الخ ہذا ہو التحقیق الحقیق بالتصدیق واللہ الماوی الی سواء الطریق۔

در تفاضل اعمال فی الاجر در تفاضل اعمال در ثواب تحقیقی است نفیس که بسبب آن اشکالات
و مانند این اشکالات دفع مے شوند اشارۂ اجمالیہ بآن تحقیق در رسالۂ السر الجلیل فی تحقیق التفضیل بہ تحریر آمده
ملاحظه باید فرمود ملخص آنکه عامل بادائے عمل بیکے از ہفت وجه فضل و زیادت به عامل دیگر حاصل میتواند شد و بس
اول ماہیت عمل یعنی ذات و جوہر عمل مثل نماز از دیگر اعمال دوم کمیت عمل مثل چہار رکعت نماز بر دو رکعت
لیکن در صورت استوا در جمیع وجوه دیگر سوم کیفیت عمل یعنی ادائے حقوق ظاہره و باطنه آن عمل و مراعات آداب
و سنن آن و اجتناب از منافیات آن عمل کالتورع والتقوی۔ چہارم غرض و نیت آن عمل زیراکه اخلاص در
عمل اجر را اضعاف مضاعف میسازد۔ پنجم زمان عمل مثل صدر اسلام و مانند تصدق فی یوم ذی مسغبة والیه
الاشارة فی حدیث لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه و فی آیة لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی۔ ششم مکان عمل صلوة
فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام۔ ہفتم مصدر عمل و رفیق عمل مثل عبادتے که از نبی
صادر شود یا ہمراه نبی کرده آید از نماز و ذکر و صوم و صدقه و تلاوت اضعاف مضاعف استحقاق اجر پیدا میکند
از ہمان عبادت چون از غیر نبی یا ہمراه غیر نبی کرده شود چون این وجوه سبعه تفضیل عمل بر عمل خاطر نشین
شد پس زیادتی تعب و مشقت و کثرت و کمیت عمل در رجحان ثواب وقتے فائده میکند که در وجوه دیگر
مساوات باشد والا رجحان آن وجوه تاثیر خواهد کرد و تعارض خواهد شد و معادله فی علم الله تعالی و علوم الملائکه
بقواعد مقرر نموده ثواب خواهند داد این یک سخن اجمالیست که بہیچ تحقیق این مسئله است و تفصیله لا یتیسر
الآن لانه یقتضی تطویلا بالغا الا انا نتعرض للموارد الثلثة المذکورة فی کلامکم الشریف۔

در ینجا سه سوال است یکے آنکه در حدیث وارد شده که زنے از صبح تا صبح تسبیح گفت
الحدیث دوم خواندن سورۂ اخلاص سه بار ثواب آن معادل ختم قرآن۔ سیوم کسے که ہزار بار درود خوانده دیگرے
گوید اللهم صل علی محمد الف مرة **جواب** زنے که از صبح تا صبح تسبیح میکرد بالقطع از عدد خلق الله کمتر بود لیکن
ملاحظه عدد خلق الله اجمالا حاصل میشود و عدد تسبیحات او تفصیلی بود از ین جهت آن تفصیل بر این اجمال
چربی میکند اما چون قابل آن اجمال وسیع الاستعداد منبسط الذهن باشد این اجمال او بر تفصیل بہزار مرتبه غالب
مے آید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن زن را باین ارشاد توسیع حوصله و استعداد عنایت مے فرمودند
قل هو الله احد بجهت آنکه خاص بتوحید و تنزیه حق است غیر مشوب باحکام و قصص و تخویف و تطمیع حکم ذکر

از زن خود جماع و دواعی آن مثل قبلہ ومس بشہوت نکند و از انجملہ سخنان بے حیا و ذکر جماع روبروے زنان
بر زبان نیارد و از انجملہ فسق و فجور نکند و باکسے جنگ وجدال نسازد و از انجملہ از شکار صحرائی حتے کہ از دلالت
واشارت واعانت احتراز نماید وشکار دریائی مثل ماہی رواست و از انجملہ از استعمال خوشبو پرہیز سازد و از انجملہ
ناخن وموی سر وریش بلکہ موی تمام بدن دور نکند لا حلقا و لا قصا و موی سر وریش را از خطمی وغیرہ نشوید
و از انجملہ رو و سر خود را از چیزے نپوشد و پارچہ دوختہ کہ پوشیدن آن معتاد است از ان پرہیز نماید و اگر لبس آن
غیر معتاد نمود باک نیست مثلا کرتہ را و پاجامہ را لنگ نمودہ مضائقہ نیست قتل نمودن چند جانوران در حالت
احرام جائز است نہ دم واجب بود نہ صدقہ و آن اینست زاغ وحداۃ و مار و کژدم و موش و کنہ و سنگ پشت
وگرگ و شغال و پروانہ و مگس و مورچہ و آفتاب پرست و زنبور و برغوث و قنفذ و پشہ و درندہ حملہ کنندہ و
دیگر موذیات ۔ فرائض حج چہار چیز است اول احرام دوم وقوف عرفات بعرفہ بعد از زوال تا فجر روز عید الضحی
سوم طواف الزیارت کہ روز عید کردن بہتر است و از ایام نحر تاخیر نمودن موجب دم چہارم ترتیب درین
افعال یعنی احرام و بعد از ان وقوف بعرفہ و بعد از ان طواف الزیارت اگر یکے از ینہا فوت شد حج ادا نشد
و واجبات حج چند چیز است یکے وقوف در مزدلفہ دوم سعی درمیان صفا و مروہ سوم سنگریزہ رمی نمودن
چہارم آفاقی را طواف رخصت نمودن پنجم حلق موے سر نمودن یا تراشیدن ششم احرام از میقات
بستن ہفتم وقوف عرفات تا غروب آفتاب ہشتم شروع کردن از حجر اسود و بعضی این را در سنن شمردہ اند
نہم طواف شروع نمودن از طرف راست دہم طواف پیادہ نمودن بے عذر یازدہم طواف بطہارت کردن
دوازدہم در طواف عورت را پوشیدن سیزدہم سعی درمیان صفا و مروہ از صفا شروع کردن چہاردہم سعی
درمیان صفا و مروہ پیادہ نمودن بے عذر پانزدہم ذبح کردن گوسفند و مانند آن قارن و متمتع را شانزدہم بعد
ہر ہفت شوط دو رکعت نماز گزاردن ہفتدہم ترتیب درمیان رمی و حلق و ذبح باینکہ اول رمی کند
بعد از ان ذبح باز حلق باز طواف زیارت ہیژدہم طواف زیارت در ایام نحر نمودن یعنے روز
عید الضحی و دو روز بعد از ان نوزدہم طواف بطورے نمودن کہ حطیم در طواف آید بستم سعی در صفا و
مروہ بعد طواف نمودن بست و یکم حلق در مکان معین و زمان معین یعنی در حرم و در ایام نحر نمودن ۔
بست و دوم ترک ممنوعات بعد وقوف عرفہ نمودن مثل جماع وغیر آن و را سے اینہا سنن و مستحبات
و آداب است ہر چیز یکہ بترک آن دم لازم آید آن چیز واجب است دوم عبارت یکے از سہ چیز است

رسالہ احکام حج

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدانکہ ہرکہ ارادہ حج از ہندوستان کند و براہ سورت در جہاز نشستہ بطرف مکہ معظمہ رود پس از محاذی یلملم احرام بہ بندد بستن احرام بر چہار وجہ است اول فقط احرام حج بستن آنرا افراد گویند دوم احرام عمرہ بستن باز در مکہ معظمہ رسیدہ افعال عمرہ در ماہ ہاے حج نمود حلال شود باز احرام حج بستہ حج ادا کند این قسم را تمتع گویند سیوم احرام عمرہ بستن در غیر اشہر حج و افعال عمرہ نمودہ حلال شود چہارم آنکہ بر میقات یا محاذی آن رسیدہ احرام حج و عمرہ ہر دو معاً بہ بندد پس درینصورت در مکہ شریفہ رسیدہ افعال عمرہ بجا آرد حلال نشود بلکہ محرم بماند ہرگاہ ایام حج آیند افعال حج ادا نمودہ از احرام بیرون آید این قسم را قران گویند و این قسم نزد امام اعظم از تمتع و افراد بہتر و افضل است چون ارادہ بستن احرام کند ناخن دست و پا و موی بغل و زیر ناف و شوارب دور کند اگر عادت دور کردن موے سر ہم دارد آنرا ہم زائل کند و الا شانہ نماید اگر زوجہ یا امۃ نزد خود داشتہ باشد صحبت نماید و استعمال خوشبو کند وقت احرام این چیزہا کردن مستحب و بہتر است از واجبات و ضروریات احرام نیست باز وضو کند و غسل کردن واجب است و لنگ و چادر پاکیزہ و نو پوشد یا شوئیدہ بپوشد و دو رکعت نماز نفل بجا آرد و بعد ازان اگر ارادہ قران دارد چنین نیت کند اللہم انی ارید الحج والعمرۃ فیسرہما لی وتقبلہما منی اگر ارادہ تمتع باشد چنین نیت کند اللہم انی ارید العمرۃ فیسرہا لی وتقبلہا منی وقتیکہ تلبیہ بہ نیت حج یا عمرہ گفت پس محرم گشت الفاظ تلبیہ اینست لبیک اللہم لبیک لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمۃ لک والملک لک لاشریک لک ازین الفاظ کم نکند اگر زیادہ گوید باک نیست بعد ازین اکثر اوقات تلبیہ بآواز بلند گفتہ باشد خصوص بعد نماز فرض باشد یا نفل و در وقت سحر و وقت ملاقات با قافلہ و وقت بالا رفتن بر مکان بلند در صحرا و وقت فرود آمدن از بلندی غرضکہ این سفر را حکم نماز است چنانچہ در نماز وقت انتقالات تکبیر میگویند ہمچنین درین سفر در وقت بلندی و پستی تلبیہ در زبان نماید ہرگاہ محرم شد لازم است از چند چیز اجتناب سازد از انجملہ پارچہ دوختہ نپوشد مثل کرتہ و انگرکہ و جامہ و نیمہ و فرغل و جبہ و قباے و پاجامہ و بارانی و موزہ و دستانہ و کلاہ و مانند آنہا۔ و از انجملہ پارچہ رنگین برنگ زعفران و معصفر و رنگے کہ خوشبو داشتہ باشد آنرا ہم استعمال نسازد و بستن ہمیانی در کمر مضائقہ ندارد و از انجملہ

و بر چاه زمزم رود و آب آن به سیری شکم بنوشد و باز بمقام ملتزم آید و حجر اسود را تقبیل کند و تهلیل و درود و باز بخواند منفرد را بهتر است که بعد طواف زیارت سعی درمیان صفا و مروه نماید اگر بعد طواف قدوم کرد جائز است و از مسجد الحرام بیرون شده بسوے صفا آید و بالاے صفا اینقدر بلند شود که خانه کعبه در نظر او افتد و استقبال بیت و رفع یدین بسوی آسمان و تکبیر و تهلیل و حمد و درود بجا آرد و هرچه خواهد دعا کند باز بسوے مروه فرود آید و بهیئت خود مشی نماید چون در بطن الوادی رسد از میل اخضر تا میل دیگر سعی نماید یعنی بسرعت تمام بگذرد و برود و بالای مروه آید و مستقبل قبله ایستاده شود و حمد و تهلیل و ثنا و درود بجا آرد و تکبیر و رفع یدین همچو بر صفا نموده بکند همین قسم هفت بار آمد رفت بکند شروع از صفا و ختم بر مروه و شرط سعی آنست که بعد طواف واقع شود و اگر قبل از طواف سعی کرد باز اعاده سعی لازم است طهارت براے این سعی ضرور نیست اگر بطهارت ادا نماید بهتر و اولی است بلکه وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار را طهارت شرط نیست طواف را طهارت ضرور است در اثنای طواف و سعی سخن گفتن مکروه است هرگاه از سعی فارغ شد باز در مسجد الحرام رفته دو رکعت نماز بخواند این بهتر است واجب نیست بعد ازین در مکه معظمه اقامت کند و طواف نفل هر قدر که خواهد بگذارد و اگر حلال شده باشد روز ترویه یعنی ششم ذیحجه باز احرام حج بندد و اگر هفتم ذیحجه اگر امام خطبه بخواند و دران بیان احکام حج مثل خروج بطرف منی و وقوف بعرفه و مزدلفه و رمی جمار و حلق و ذبح و طواف و ماندن در منا و دیگر احکام بیان میکند آنرا استماع میکند بهتر است و همچنین در روز عرفه بعرفات و یازدهم در منا احکام حج بیان میشود آنرا بشنود و روز هشتم ذیحجه احرام بسته بعد فجر و طلوع آفتاب در منا آید و اگر ظهر خوانده آید انهم مضائقه نیست و شب عرفه در منا گذارد و نماز فجر در غلس روز عرفه خوانده بسوے عرفات رود و اگر روز هشتم در منا نیاید و روز عرفه بعرفات رفت جائز است لیکن خلاف سنت است و در عرفات هر جاکه خواهد نزول نماید مگر در بطن عرفه و فرو کش شدن نزدیک جبل افضل و بهتر است درین روز بعد زوال غسل کند که سنت است و انجا وقوف نماید که فرض است بدون آن حج ادا نمیشود و استماع خطبه امام کند و همراه امام بشرط احرام نماز ظهر و عصر جمع کند استغفار و تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنا و درود و بخشوع و تذلل و اخلاص بسیار سازد و حاجت خود طلب نماید و وقت غروب آفتاب همراه امام به مزدلفه آید و در اثناے راه استغفار و تلبیه و اذکار و حمد و صلوة بسیار نموده باشد و در مزدلفه آمده همراه امام نماز مغرب و عشا جمع سازد و بعد نماز عشا شب در انجا گذارد و در انجا ماندن واجب است و مستحب است که تمام شب به نماز و تلاوت قرآن و ذکر و دعا را احیا نموده باشد و بمجرد شدن فجر در غلس یعنی در تاریکی فجر نماز ادا سازد

شتر و گاو و گوسفند و دوم گوسفند کفایت میکند مگر در دو چیز یکے آنکه طواف فرض در حالت جنب
نمودن دوم وطی بعد وقوف نمودن درین دو چیز گوسفند جائز نیست بلکه گاو یا شتر ذبح باید نمود و از هدی
قران و تمتع خوردن خود را جائز است بلکه مستحب است مثل اضحیه و از هدی نفل نیز خوردن جائز است و از غیر
اینها خود را خوردن جائز نیست اگر از هدی قران و تمتع عاجز باشد پس بر وے ده روزه لازم است سه روزه
پیش از یوم نحر بانیکه آخر روزه روز عرفه باشد و هفت روزه بعد از فراغ حج هر جا که خواهد بدارد و اگر پیش
از حلق موی سر بر هدی قادر شد پس بر وے هدی لازم است و اینوقت روزه بدل نمیشود و وقتیکه اراده آمدن
مکه معظمه کند غسل نماید این مستحب است و از جانب بلندی مکه معظمه که ثنیه علیا است آنرا ثنیه ابراهیم هم گویند
داخل شود و در روز بهتر است برای دخول از شب و وقتیکه در شهر مکه داخل شود اول بمسجد الحرام برود بعد از آنکه
اسباب و متاع خود جائیکه داشتن منظور باشد بنهد و مستحب است که وقت در آمدن مسجد الحرام تلبیه گوید و از طرف
دروازه بنی شیبه که آنرا باب السلام نیز گویند در مسجد در آید در حالیکه متواضع و خاشع و متذلل و کلالست
چون معائنه بیت الله کند تهلیل یعنی الله اکبر و لا اله الا الله گوید و چون در مسجد حرام داخل کعبه را ملاحظه
کرده بالطف و رحمت داخل شود طواف عمره و طواف قدوم که قارن و مفرد غیر مکی را سنت است بجا آرد بایں
طریق که اول استقبال حجر اسود کند و تکبیر و تهلیل بخواند و در وقت استیلام حجر اسود رفع یدین کند چنانچه در وقت
تکبیر تحریمه رفع میکند و حجر را بوسه دهد بشرطیکه ایذا بکسے نرساند اگر بسبب ازدحام و مجمع بوسه دادن ممکن نباشد
دست رسانیده دست را بوسه نماید و اگر این هم ممکن نباشد دیگر چیز را رسانیده بوسه آن چیز بگیرد و اگر اینهم ممکن
نباشد محاذی حجر استقبال نماید تکبیر و تهلیل و حمد و درود بگوید و طواف از جانب حجر اسود شروع نماید هفت بار
گرداگرد خانه کعبه بگردد و طواف به تقلیب اضطباع کند یعنی چادر خود زیر بغل راست خود انداخته و طرف دیگر را
بر شانه چپ بیندازد و باین هیئت هفت بار مع حطیم طواف کند اول سه بار که گردش کند در ان رمل هم کند
یعنی بسرعت مشی نماید و کتفین را در اثنای رفتن جنبش دهد و وقتیکه گذر بر حجر اسود شود همون قسم سابق که
مذکور شد بجا آرد یعنی استیلام و تهلیل و تکبیر و درود و ختم طواف نیز به تقبیل کند و برکن یمانی که مقابل
حجر اسود است بوسه دادن بهتر است بعد از ان دو رکعت نماز ادا سازد که نزد حنفیان واجب است
این دو رکعت را نزد مقام ابراهیم بخواند اگر بسبب ازدحام در انجا ممکن نباشد هر جا که در مسجد بخواهد بخواند
در رکعت اول بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله بخواند و بعد از نماز دعای حاجت خود طلب نماید

آید اگر میسر شود اندرون داخل شود واگر داخل شدن ممکن نباشد آستانه را و مقام ملتزم را بوسه دہد
وسینه وروے خود را بر واندازد و از ملتزم سینه را بچسپاند و آستانه کعبه را گرفته گریه وزاری بسیار نماید
و اینوقت ہم در تکبیر و تہلیل و دیگر اشغال و اذکار و حمد و ثنا مشغول باشد و حاجت خود از خدا تعالے
بطلبد وروے خود را بسوے کعبه نموده از مسجد بیرون شود و ہر جا که خواہد روانه گردد و عمره سنت است
واجب نیست در یکسال مکرر ادا مے شود و وقت آن تمام سال است مگر در ایام حج مکروه است و آن روز عرفه
و روز نحر و ایام تشریق است و عمره که مکروه است غیر قارن است در احرام عمره طواف است و واجبات
آن دو چیز است یکے سعی درمیان صفا و مروه دوم حلق یا تقصیر و شرائط آن شرائط حج است و سنن
و آداب آن سنن و آداب حج است و احکام جنایات اینست اگر محرم استعمال خوشبوے یک عضو کامل
را نمود یا خضاب سر خود را بحنا نمود یا استعمال زیت نمود یا پوشید پارچه دوخته تمام روز بطوریکه پوشیدن
آن معتاد است یا پوشید سر خود را تمام روز یا حلق نمود چہارم سر خود را یا یک بغل را یا عانه را یا گردن را
یا تراشید ناخن ہر دو دست یا ہر دو پاے یا یک دست و یک پاے خود را یا طواف قدوم یا صدر در حالت
جنب نمود یا طواف فرض بے وضو کرد یا از عرفات پیش از امام بازگشت یا ترک سعی نمود یا ترک وقوف
مزدلفه نمود یا ہمه رمی را ترک نمود یا رمی یک روز را یا روز اول را ترک نمود یا در حالت احرام بوسه یا مس زن
خود را بشہوت نمود یا تاخیر کرد حلق را یا طواف زیارت را از ایام نحر یا مقدم کرد نسک را بر نسک دیگر مثلا
حلق کرد قبل از رمی و حلق کرد قبل از ذبح پس درہمه اینصورت ہا دم واجب است اگر قارن حلق کرد قبل
از ذبح پس بروی دو دم لازم است و اگر محرم استعمال طیب نمود کم از یک عضو یا ستر نمود سر خود را یا پوشید
پارچه دوخته را کم از یک روز یا حلق کرد کم از چہارم سر خود را یا تراشید ناخن کم از پنج یا پنج در مجالس
متفرقه یا طواف قدوم یا صدر بے وضو کرد یا رمی یکے از جمرات ثلثه ترک نمود بعد یوم نحر یا سر غیر را
حلق نمود پس درینصورتہا صدقه واجب میشود و صدقه نصف صاع گندم است اگر محرم استعمال
خوشبوی نمود یا حلق کرد یا پوشید پارچه دوخته بعذر بیماری پس درینصورت بر محرم لازم است
یکے از سه چیز بجا آرد ذبح کند گوسفند را یا شش مسکین را سه صاع طعام بدہد ہر مسکین را نصف نصف
صاع تا سه روز متصل باشد یا متفرق یا روزه دارد و اگر محرم شکار جانور نمود یا دلالت بران کرد پس
بروے جزا لازم گشت و جزا قیمت آن شکار است در مقتل آن بازاز قیمت خرید ہدی نموده در مکه

وہر جاکہ خواہد در مزدلفہ وقوف سازد مگر در وادی محسر اگر درین وادی گذر شود بسرعت تمام بیرون شود و بعد فجر
وقوف نماید تا اسفار و بعد اسفار بسوے منا آید و در منا آمدہ جمرہ عقبہ بہفت سنگریزہ رمی کند ہمراہ ہر سنگریزہ
تکبیر گوید و تیکہ اول سنگریزہ رمی کرد پس تلبیہ موقوف شود باز ذبح کند باز حلق کند یا تقصر نماید بعد ازان بمکہ معظمہ
آمدہ طواف زیارت کند اگر سعی سابق نمودہ است پس اینوقت حاجت سعی نیست اگر سابق اتفاق
نیفتادہ بعد طواف زیارت سعی کند بطوریکہ مذکور شد بعد حلق مستحب است کہ ناخن را تراشد و شوارب را
درست کند و استحداد نماید بعد حلق ہر چیز یکہ حرام شدہ باشد برو حلال شد مگر جماع و توابع آن بعد طواف
زیارت آنہم حلال خواہد شد بعد طواف زیارت در منا آمدہ شب باش تا سہ شب باشد و در روز در مکہ رفتہ
طواف زیارت کعبہ نمودہ باشد بوقت شب اقامت در منا کند و در روز دوم از یوم النحر ہر سہ جمرات را
سنگ اندازی کند اول جمرہ راکہ متصل مسجد خیف است ہفت سنگریزہ بیندازد و بعدہ جمرہ راکہ متصل این
جمرہ وسطی نامند بعد ازان جمرہ عقبہ را وقت ہر سنگ اندازی تکبیر گفتہ باشد ہمین قسم روز سوم ہر سہ جمرات
را رمی کند ہفت ہفت سنگریزہ در روز چہارم اگر درانجا باشد پس برو رمی ہر سہ جمرات لازم است واگر کوچ
کرد پس رمی ازو ساقط گشت لیکن وقت رمی درین ہر سہ روز بعد از زوال است لیکن در روز چہارم اگر
قبل از زوال و بعد طلوع فجر رمی نمودہ جائز میشود اگرچہ مستحب و مسنون بعد زوال است و در روز دوم و سیوم
قبل از زوال رمی جائز نیست و مستحب است کہ سنگریزہ خورد باشد بسیار کلان نباشد و پاک باشند واز
نزدیک جمرات نگیرد بلکہ از مزدلفہ یا از راہ گرفتہ باشند و در میان سبابہ و ابہام گرفتہ بیندازد و وقت رمی
فاصلہ از جمرات کم از پنج ذراع نباشد اگر زیادہ باشد مضائقہ نیست رمی کہ بعد ازان رمی است آنرا پیادہ
کند و ہر رمی کہ بعد ازان رمی نیست پیادہ و سوار دران یکسان است و در وادی ایستادہ بطرف بالا
رمی کند و منا را بجانب راست و کعبہ را بجانب چپ دارد و باین ہیئت رمی نماید اگر سنگریزہ از جمرات دور
افتادہ درست نشد نزدیک او رسد یا برو افتد و از دست راست بیندازد و ہر سنگریزہ علیحدہ علیحدہ بیندازد
اگر یکمشت ہمہ انداخت جائز نیست مگر یکبار بعد ازین افعال در وادی محصب آمدہ یک دو ساعت قرار کردہ
بمکہ براے طواف صدر رود اگر از انجا مراجعت کردن منظور باشد والا در مکہ شریفہ رفتہ اقامت نماید
واین طواف واجب است درین طواف رمل و سعی نیست و بعد از طواف بر چاہ زمزم آمدہ آب بشکم سیری
بنوشد چند بار کردہ و ہر بار نظر بطرف کعبہ کردہ باشد و بر روے و سر و بدن خود نیز بمالد و باز بسوی بیت اللہ

نازل میشدند چنانچہ حرمت شراب و ربوا در سال بست و کم ثبوت شد کہ سال ہشتم از ہجرت بود ہمچنین پیش
از نزول حکم الٰہی مردمان بعادت جاہلیت متعہ میکردند در روز جنگ خیبر متعہ حرام شد چنانچہ این روایت از جناب
امیر المومنین مرتضٰی علی کرم اللہ وجہہ بصحت و ثبوت رسیدہ و این سال ہفتم بود از ہجرت بعد ازان در اواخر
سال ہشتم در جنگ اوطاس تا سہ روز رخصت ماند بعد ازان آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم در کعبہ برائے عمرہ بجعرانہ
تشریف آمدہ وقت برآمدن از کعبہ ہر دو بازوی در کعبہ را گرفتہ بہر دو دست فرمودند کہ متعہ حرام کردہ شد
تا روز قیامت و تا ابد چون این سخن وقت شب بود اندک مردمان حاضر بودند این حکم چنانچہ می باید اشتہار نیافتہ
بود و بعض مردم بسبب بیخبری در خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ ارتکاب نمودند چون خبر بحضرت امیر المومنین
رسید بر سر منبر برآمدہ خطبہ فرمودند کہ این متعہ گاہ گاہ در زمان آنجناب شدہ بود لیکن آخر حرمت این ثابت شد
چون پیش ازین این حکم نکردہ بودم این بار درگذر کردم اما ہر کہ بعد ازین اینحرکت خواہد کرد بر وے حد زنا جاری خواہم
ساخت از ہمان وقت باز این کار موقوف گشت مگر روافض کہ از احکام عمر رض عنادً و کلی از ند ہر گاہ قابو می یابند مرتکب
زنا درین پردہ میشوند حالانکہ چہار آیت از قرآن مجید دلالت واضح بر حرمت متعہ میدانند اول آیت قولہ تعالٰے
والذین ہم لفروجہم حافظون الا علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذالک فاولئک ہم العادون۔
یعنی فلاح درستگاری زنان راست کہ شرمگاہ خود را نگہبانی میکنند مگر بر زوجہاے یا کنیزگان خود کہ بر ایشان
ملامتش نیست پس کسیکہ بخواہد سواے این جماع از حد شرع درگذرندہ است وظاہر است کہ زن متعہ را
نہ شیعہ زوجہ میگویند نہ مخالفان ایشان و ہیچ حکم زوجہ از قسم نان و نفقہ و سکنی و طلاق و عدت و میراث
براے او ثابت نیست و کنیز ہم نگشتہ پس رغبت با وے یقیناً تعدی از حکم شرع است - آیت دوم
فان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع وان خفتم ان لا تعدلوا
فواحدۃ او ما ملکت ایمانکم یعنی اگر بترسید کہ ما در حق زنان یتیمہ اگر نکاح کنیم انصاف نخواہیم نمود و آنہا را
بگذارید و نکاح کنید زنان دیگر را خواہ یک خواہ دو خواہ سہ خواہ چہار پس اگر بترسید کہ در زنان متعدد
نیز انصاف نخواہم کرد پس نکاح کنید یکے فقط یا تصرف کنید کنیزان را ہر قدر کہ خواہید پس ثابت شد
کہ نکاح محصور است تا چہار و ظاہر کہ متعہ ہیچ عدد محصور نیست پس زن متعہ کہ نہ منکوحہ است و نہ کنیز
البتہ حرام باشد زیرا کہ اباحت را در آیت حصر در ہمین دو قسم کردہ شد منکوحہ و کنیز آیت سیوم واحل لکم
ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین - حق تعالٰی بعد شمار محرمات نکاح میفرماید و حلال

ذبح کند یا خرید طعام نموده شش مسکین را نصف نصف صاع تا سه روز متصل باشد یا متفرق از گندم یا یک یک صاع از خرما و جو تصدق سازد یا بدل هر طعام مسکین روزه دارد و در همه این جنایات عامد و ساهی عالم و جاهل و راغب و مکره یکسانست اگر محرم خوشبوی صرف بقدر کثیر استعمال کرد دم لازم شد و از شمیدن شئی خوشبودار و میوه خوشبودار بر محرم هیچ واجب نمیشود مگر این فعل مکروه است و از کشتن سپش قدری طعام تصدق کند مثل یک کف دست این در صورتیکه از بدن خود یا از سر خود یا از پارچه خود گرفته قتل کرده باشد اگر از زمین گرفته قتل نموده واجب نمیشود پارچه را در آفتاب نه اندازد باین نیت که سپش با بمیرند اگر این قسم نمود و همین امر شد پس برو تصدق نصف صاع گندم لازم شد و اگر در آفتاب برای خشک شدن داشته بود نیت آن نبود که این جانور بمیرد پس برو هیچ چیز جائز نشود فقط

مسئلہ قربانی

چه میفرمایند علمای دین باقوال العلماء رحمة الله تعالی علیهم اندرین صورت که عبارت کتاب مفتاح الصلوة اینست که وقت اضحیه از صبح صادق روز اضحی تا نماز مغرب دوازدهم ماه مذکور است و نام کتاب و قید مصر و غیر مصر نیست این مسئله ظاهر اختلاف جمهور است آنچه صحیح باشد دستخط فرمایند۔

الجواب اول وقت اضحیه برای ساکنان مصر بعد نماز عید اضحی است و برای اهل بوادی و قری بعد طلوع فجر روز نحر است یعنی دهم ذیحجه و آخر وقت آن قبیل غروب روز سوم است پس یک روز نحر و دو روز بعد ازان مدت اضحیه باشد و این در مذهب حنفی است اما نزد مالک و شافعی پس اضحیه بعد صلوة قبل از نحر امام جائز نباشد و اضحیه پیش شافعی تا چار روز یکروز نحر و سه روز بعد ازان جواز دارد قال فی شرح الوقایة هم اول وقتها بعد الصلوة ان ذبح فی مصر ای بعد صلوة العید یوم النحر و بعد طلوع فجر یوم النحر ان ذبح فی غیره و آخره قبیل غروب الیوم الثالث وعند مالک والشافعی لایجوز بعد الصلوة قبل نحر الامام ویجوز عند الشافعی فی اربعة ایام وفی الهدایة وقت الاضحیة یدخل بطلوع الفجر من یوم النحر الا انه لایجوز لاهل الامصار الذبح حتے یصلی الامام العید فاما اهل السواد فیذبحون بعد الفجر وهی جائزة فی ثلثة ایام فی یوم النحر و یومان بعده و قال الشافعی رح ثلثة ایام بعده والله اعلم فقط

بیان حرمت متعه

سوال متعه حرام است یا حلال جواب در ابتداے اسلام شرائع حلال و حرام آهسته آهسته

این آیات را محرم متعه یافتند و اباحتے کہ در غزوۂ اوطاس بنقل صحابہ نزد ایشان یعنی ابن عباس رسید
موجب تخصیص بوقت ضرورت گشت فہمیدند کہ متعہ فی حالة السعة والاختیار حرام است بوفق مقتضای
این آیت وعند الضرورت والاحتیاج حلال است بدلیل رخصت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ اوطاس
وفعل آنحضرت را در رخصت نیز در ہمین تخصیص عمل نمودند وتحریم دیگر را کہ بعد از سہ روز واقع شدہ بود حمل بر انقطاع
رخصت بارتفاع ضرورت نمودند نہ بر تحریم مؤبد پس مجموعہ مذہب ابن عباس باین اجتہاد کہ چندان دور از کار
نبود بمجموع آیات وقصہ اوطاس ثابت شد لیکن حقیقت الامر چنین نبود ایشان را درین اجتہاد خطا رو داد
وبہمین تفصیل حضرت علی کرم اللہ وجہہ بعد از شنیدن مذہب ابن عباس بکلمہ مجملہ اشارہ فرمودہ اند کہ انک رجل تائہ
این مقام را بہمین طریق در ذہن شریف جا باید داد کہ غایت تحقیق ہمین است فقط

ہذا جواب سوال یفہم مضمون السوال من الجواب واما الاستدلال بآیة المؤمنین والمعارج
علی حرمة المتعة فقد نقل بالطرق الصحاح عن اکابر الصحابة وفقہاء التابعین منہم ابن عباس کما فی المشکوٰة
ومنہم عائشة الصدیقة رضی اللہ عنہا اخرج ابن المنذر وابن ابی حاتم والحاکم وصححہ عن ابن ابی ملیکة قال سألت
عائشة عن متعة النساء فقالت بینی وبینکم کتاب اللہ فقرأت والذین ہم لفروجہم حافظون الا علی ازواجہم او
ما ملکت ایمانہم فمن ابتغی وراء ذلک ای ما زوجہ اللہ او ملکہ فقد عدی واخرج عبد الرزاق ابو داؤد فی ناسخہ
عن القاسم بن محمد انہ سئل عن المتعة فقال انی لاری تحریمہا فی القرآن ثم تلا ہذہ الآیة وکذا روی عن محمد بن کعب
القرظی وعن قتادة وعن السدی وعن ابی عبد الرحمن السلمی وغیرہم من مشاہیر التابعین فلا شبہة ان ہاتین
السورتین مکیتان ففی الاستدلال بہذہ الآیة الواقعة فیہما علی تحریم المتعة نوع اشکال **والجواب** عنہ من وجوہ
الاول ان ہذہ الآیة مدنیة وان کانت السورتان مکیتین وقولکم فی الاتقان انہ لیس فیہما آیة مدنیة قلنا الصحابة
ومشاہیر التابعین اعرف بالناسخ والمنسوخ والمتقدم والمتاخر فاستدلالہم بہذہ الآیة علی حرمة المتعة اول
دلیل علی کون الآیة مدنیة لا یعارضہ ما فی الاتقان البتة ولا سیما المکی والمدنی عندہم یطلقان باعتبار الغالب
فلعل ما فی الاتقان مبنی علی ما روی من الصحابة والتابعین من الحکم بکونہما مکیتین وہو لا ینافی کون بعض آیاتہما
مدنیین ۔ والثانی ہب ان الآیة مکیة لکن فہم تحریم المتعة منہا متاخر فالناسخ ہذہ الآیة بعد لحوق البیان وہذہ
المجموع لم یکن متحققا قبل التحریم فلا جرم نفی حکم المتعة علی الاباحة الاصلیة وتحقیق المقام ان بعض الآیات یدل
علی بعض الاحکام بطریق الاشارة فاذا اراد اللہ تعالیٰ وضوح الحکم المدلول علیہ بتلک الطریق اوحی الی الرسول

استدلال بآیۂ سورۂ مومنون وسورہ معارج

کردہ شد برائے شما آنچه سوائے اینها اند نه بآن معنی که هر کرا سوائے آن محرمات بخواهند وطی کنند بلکه چندین شرط اول آنکه بعوض مال که مهر نام کرده میشود بخواهند دوم آنکه آنهارا در قید خود دارند پس یک زن را زیاده از یک شوهر نباشد سیوم آنکه تنها ابریزی یعنی منی انداختن از ایشان نخواهند بلکه تحصیل ولد وخانه داری منظور دارند وظاهر است که در متعه فقط آبریزی منظور میباشد وشروط دیگر که حضور شهود است در آیات دیگر بعد ازین آمده است ولامتخذی اخدان یعنی نگیرنده باشند دوست پنهانی را باین شروط چهارگانه وطی حلال میشود آیت چهارم قوله تعالی ولیستعفف الذین لایجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله یعنی بتکلف بر خود عفت وعصمت بکنند تا آنکه نمی یابند مالی را که بآن توانا شوند بر نکاح از مهر ونفقه تا آنکه غنی سازد حقتعالی ایشان را از فضل خود اگر متعه جائز مے بود زنے را دو چهار فلوس دو سه آنه خرچ یک شب داده دو بار وسه بار وچهار بار وزیاده وطی کرده فراغت می یافتند حاجت استعفاف نمی بود ودر آیه شریفه باوجود عدم قدرت بر نکاح بجز استعفاف روا نداشته اند والله اعلم فقط

عدم اطلاع ابن عباس رضی بتحریم متعه

وعدم اطلاع ابن عباس بتحریم متعه از روے تاریخ دانی وسیر شناسی بسیار قریب بفهم است واصلا استبعادی ندارد واین استبعاد محض کسانے را بهم میرسد که قرب مراتب ابن عباس را باجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم میدانند واز کیت عمر ایشان ومحل سکونت ایشان آگاه نیستند ابن عباس دو سال یا یک سال پیش از هجرت متولد شده اند وتا هشت سال بلکه نه سال از عمر خود در مکه معظمه سکونت داشتند ودر مکه اصلا اطلاع بر احکام شرعیه کسے را نبود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای غزوة الفتح که در سال هشتم از هجرت است از مدینه منوره بر آمدند ایشان همراه حضرت عباس از مکه رسیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عباس را همراه گرفتند وایشان را با جمیع ذریات ومستورات بمدینه روانه نمودند پس غزوه خیبر قبل از آمدن ایشان در مدینه بچند سال گذشته بود وغزوه اوطاس که عبارت از غزوهٔ حُنین است بعد فتح مکه متصل آن در غیبت ایشان واقع شده اطلاع وقائع این هر دو غزوه ایشانرا اصلا ممکن الحصول نبود مگر بسماع از صحابی دیگر بتقریب روایت وقائع غزوات میکردند این واقع را چرا بے تقریب روایت میکردند همگی صحبت اخذ واستفاده ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو سال ودران دو سال درباب تحریم متعه تقریبے که مقتضی اعاده تاکید آن باشد رو داد نشد ناچار ابن عباس را در حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصلا برین امر اطلاع نشد ودر وقت حضرت عمر رض که این مسئله مبحوث عنها گشت ایشان

فی النحل یتخذون منہ سکراو رزقا حسنا وکما روی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ تمسک فی حرمۃ المتعۃ بقولہ تعالیٰ فی المؤمنین وفی المعارج فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک ہم العادون بل ہذا القسم واقع فی غیر الاحکام ایضا کما فی قصۃ سریۃ منذر ابن عمرو الانصاری فانہ نزلت الاشارۃ الیہا بمکۃ فی قولہ والعادیات ضبحا الی قولہ فوسطن بہ جمعا وتحقیق ہذہ الانسار ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والمجتہدین من الصحابۃ ما کانوا یتفرغون لاستنباط احکام الوقائع المفروضۃ المقدرۃ بل یکتفون ببیان احکام الوقائع النازلۃ فمتی مالم یتفق وقوع واقعۃ لم یتوجہوا الی ماخذہا ولم یستدلوا بہ فی استخراج حکمہا فلا جرم بقی ماخذہا علی ما کان علیہ من الخمول والخفاء حتی اذا آن وقت بیان حکمہا فی علم اللہ ووقعت واقعۃ تقتضی ذلک صرف اللہ اذہانہم الی ذلک الماخذ وتمسکوا بہ کما وقع ذلک فی قصۃ تطفیف اہل المدینۃ مکاسلیہم وتمسک النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدر سورۃ التطفیف ومن معن بہذا الاصل استراح عن کثیر من التکلفات اللتی ارتکبہا اہل التفسیر واہل الاصول کما لا یخفی علی المتتبع ۔

ایضا من فتح العزیز تحت قولہ تعالیٰ فی المؤمنین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک ہم العادون فان قالوا ای الشیعۃ قد صح عندکم ان المتعۃ کانت مباحۃ الی زمن خیبر بعد نزول ہذہ الآیۃ فکیف یصح التمسک بہا فی تحریمہا قلنا ان اردتم بالاباحۃ الاباحۃ الشرعیۃ اللتی تتوقف علی فعل الرسول او قولہ او تقریرہ منعنا کونہا مباحۃ لہذا المعنی بعد نزول ہذہ الآیۃ اذ لم ینقل لا عندنا ولا عندکم ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اطلع علی متعۃ وقعت فقررہا او اذن فیہا ومعاذ اللہ ان یفعل ہو واصحابہ من ذلک شیئا فای دلیل لکم علی اثبات ہذہ الاباحۃ وان اردتم بالاباحۃ الاباحۃ الاصلیۃ اعنی عدم ورود النہی عنہا صریحا فذلک انما کان اعتمادا علی ہذہ الآیات فانہا مصرحۃ بتحریمہا وکم من حکم صرح بہ فی القرآن ولم یتوجہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی تاکیدہ وشرحہ وبسطہ الا بعد سنوح الحاجۃ الی ذلک من وقوع الواقعۃ او سوال السائل ولما لم یتفق فی باب المتعۃ شیء من ہذہ الامور الی زمن خیبر لم یتعرض النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لتاکید حرمتہا کما لم یتعرض لاکثر احکام النکاح والتزوج الی ان ہاجر الی المدینۃ ووقعت فی ذلک وقائع یقتضی شرحہا وبسطہا نعم قد رخص النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عام اوطاس لاجل الضرورۃ فی النکاح الموقت لا فی المتعۃ کما صرحت بذلک روایۃ عمران بن حصین وابی موسے الاشعری وغیرہما ما ہو فی صحیح مسلم وغیرہ من الصحاح قد رخص لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عام اوطاس ان ننکح المرأۃ بالثوب الی اجل فہذا نص فی ان الماذون فیہ کان نکاحا موقتا لا متعۃ وانما سماہ من سمی متعۃ مجازا او تشبیہا وانما اذن فیہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یبین للناس تلک الطریقۃ فیصیر الآیۃ ح دالۃ علی ذلک الحکم دلالۃ الصریح ویکلف بہ العوام والخواص ومتی اراد اللہ اخفاء ذلک الحکم لم یبین الرسول تلک الطریق وان یفہم الخواص والاذکیاء ذلک الحکم فلا یکون التکلیف بہ عاما مثالہ قولہ تعالی تتخذون منہ سکرا ورزقا حسنا فان توصیف الرزق بالحسن وترک ہذہ الوصف فی السکر یدل اشارۃ علی حرمۃ الخمر مع ان الآیۃ مکیۃ نزلت قبل تحریم الخمر بمدۃ مدیدۃ وکذا قولہ تعالی فیہما اثم کبیر ومنافع للناس یدل اشارۃ بل صریحا علی حرمتہا لان دفع الضرر لاسیما اذا کان اخرویا دائما مقدم علی طلب النفع سیما اذا کان عاجلا دنیویا باجماع العقل والشرع ولہذا کان عمر رضی اللہ عنہ یدعو فی ہذا الباب ویقول اللہم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا دون ان یقول حرم علینا الخمر فیصح استدلالہم ان ہذہ الآیۃ بعد بیان الرسول یدل قطعا علی حرمۃ المتعۃ وکانت قبل البیان دلیلا ظنیا اذ من المحتمل ان یکون المراد مما ملکت ایمانہم اعم من ملک الرقبۃ وملک المنافع فلا یفہم تحریم المتعۃ قطعا نعم بقی ہہنا اشکال صعب اصولی وہو انہ خلاف ما تقرر عندہم ان تاخیر البیان عن وقت الحاجۃ لا یجوز عندہم وفی ہذہ الآیۃ یلزم ذلک قلنا المحذور من ذلک ما لولاہ لم یفہم المعنی المتکلف بہ اصلا کافہموا الصلوۃ بلا بیان بصفۃ الصلوۃ اما اذا فہم اصل المعنی ولم یفہم بعض ما یدل علیہ الکلام بطریق الاشارۃ فلا محذور فی ذلک اصلا والثالث سلمنا ان ہذہ الآیۃ کانت دالۃ علی حرمۃ المتعۃ بلا حاجۃ الی البیان لکن کان حکمہا موخرا فی التکلیف بہ الی زمان فلما جاء ذلک الزمان ثبت ذلک الحکم بتلک الآن وکانت الآیۃ ناسخۃ قبل الہجرۃ ووقع النسخ بہا فی غزوۃ خیبر بسبب تاخیر حکمہا الی ذلک الزمان کما صح عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا علیکم انفسکم ناسخۃ الامر بالمعروف والنہی عن المنکر فی آخر الزمان واللہ اعلم فقط ۔ من فتح العزیز تحت قولہ تعالی او ننسہا فی سورۃ البقرۃ بعد ذکر قراءۃ الہمزۃ من الانساء وہو التاخیر والتحقیق ان الانساء سواء کان مہموزا فی الاصل محققا اذا ناقصا یائیا من النسیان بمعنی الاغفال والاذہال امر غیر النسخ مقابل لہ بمقابلۃ الصعود الہبوط فی الحرکات ومقابلۃ السلم والبیع الموجل فی المعاملات وہو ان یقدم نزول الآیۃ نملی حکمہا ویتاخر حکمہا عن تلاوتہا الی مدۃ کما ان النسخ تقدم الحکم علی بقاء التلاوۃ وتاخیر التلاوۃ عن مدۃ بقاء الحکم وہو کثیر الوقوع فی الآیات وبہذا القسم یرتفع الاشکال عن ما یروی من اکابر الصحابۃ انہم تمسکوا فی الاحکام المدنیۃ بالآیات المکیۃ کما روی ذلک بطریق صحیح عن امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ فی قولہ تعالی قد افلح من تزکی وذکر اسم ربہ فصلی انہ اشارۃ الی اداء صدقۃ الفطرۃ وتکبیرات العید وصلوۃ العید وکما روی عن امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ انہ تمسک فی حرمۃ الطلاء بقولہ تعالی

نقل نموده شد عبارت حمادیه نقلا عن الجواهر نوشته فرستادند وهی هذا صورة بیع الوفاء وفی الباب الاول من الجواهر ان یقول بعت منک علی ان تبیعه منی حیث بالثمن وحکمه حکم الرهن والمذکور ههنا ان صورته ان یقول بعت منک بکذا او یقول الآخر اشتریت ولم یذکرا فی العقد سوی الایجاب والقبول الا انهما ذکرا قبل العقد انه یرد البیع اذا رد علیه الثمن اذا کان قصدهما ذلک وحکم ذلک ان یکون بیعا لازما فاذا لا یخالف المذکور ههنا ثم

ازین عبارت جواز بیع وفا هرگز مفهوم نمیشود بلکه در صورت متعارفه که اول مذکور ست موافق قاعده معروفه که العبرة فی العقود بالمعانی لا بالالفاظ عقد رهن منعقد میگردد پس تملیک منافع صحیح نمیشود و در صورت ثانیه وجوب رد ثابت نمیشود و ظاهر است که انیمعنی یعنی تصحیح بیع وفا بصورته وحکمه مخالف اصول مقرره است و معلوم است که جواز خیار فی البیع نیز بصراحت حدیث علی القیاس ثابت کرده اند وموقت بسه روز وبیش بعضی بیکماه نموده و نیز اگر شرط رد بیع را اعتبار دهند بیع بشرط مذکور شده فاسد میگردد فی الحال این را نه سندی قابل اعتماد و نه وجهی صحت یافته میشود۔

مسائل رہن

سوال چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین باب که زید باغ خود را نزد بکر رهن داشت واثمار آن باغ در هر سال بقیمت بست روپیه خواه پانزده روپیه فروخت میشود بکر مذکور از زید مسطور اول گفت که اثمار درختان مرا ببخش تا روپیه بدهم وقتیکه روپیه من ادا خواهی کرد باغ را واگذاشت خواهم نمود زید بیچاره بباعث غرض خود گفت که من بحل کردم این بحل جائز است یا نه یا که بکر گفت که یک روپیه زیاده از زر عقد رهن از من بگیر و اثمار باغ با من بیع کن وقتیکه بعد گذشتن هر قدر سالها که روپیه زر اصل من خواهی داد باغ را واگذاشت کرده خواهد شد پس این بیع ثمر درست باشد یا نه بینوا افتوجروا۔

جواب درصورتیکه راهن اجازة دهد مرتهن را بخوردن اثمار از ضمان برأة حاصل میشود لیکن خوردن آن اثمار در حق مرتهن مکروه است بروایت نفتی به فی الاشباه والنظائر اباح الراهن للمرتهن الثمار او سکنی الدار او لبن الشاة المرهونة فاکلها لم یضمن وله منع ثم افاد فی الاشباه انه یکره للمرتهن الانتفاع بذلک فی المضمرات لو اذن فی ثمرة البستان فصارا کان له ربوا ثم نقل عن التهذیب انه یکره للمرتهن ان ینتفع بالرهن وان اذن له الراهن۔ درمختار پس وقتیکه انتفاع مکروه پس بیع نمودن مرتهن از راه شرط اجازت مکروه خواهد شد و بشرط عدم اجازت حرام فی الدر لا الانتفاع به مطلقا لا باستخدام ولا سکنی ولا لبس ولا اجارة

باجتهاده حیث علم انه نکاح فیه شرط التاجیل وبسبب ذلک الشرط یشابه المتعة فلما اوحی الیه انه فی المعنی کالمتعة
لایجاب اختلال النسب وضیاع الاولاد وجہالة الوارث والمورث بادر الی تحریمه ایضا بعد ما ثبت تحریمها موبدا
فالمتعة لم تکن مباحة قط بعد نزول هذه الآیات الامجازا حیث لم یقع التصریح بتحریمها من جهة النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فنهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عنها یوم خیبر کنهی عمر رضی الله عنه فی خلافته فانهما نهیا تاکید
لانهیا تشریع ہکذا ینبغی ان یفهم ہذا المقام فانه من مزال الاقدام فقط

مسئلہ طلاق

مسئلہ طلاق اگر شوہر زن خود را یک طلاق داد در حالت غصہ وخشم بشرطیکہ در ہوش خود
بود آن طلاق واقع شد لیکن باز در نکاح خود میتوان آورد واگر دو طلاق داد نیز ہمین حکمست واگر سہ طلاق
داد خواہ یکبار خواہ متفرق باز در نکاح نمیتواند آورد تا وقتیکہ حلالہ نکنند یعنی آن زن شوہر دیگر بکند وشوہر
دوم با خلوت نماید وا را طلاق دہد بعد از سہ حیض باز بشوہر اول برسد والا نہ فقط

مسائل بیع وغیرہ

امر مباح حرام میگردد ہرگاہ کہ وسیلہ فعل حرام میشود

(مسئلہ) امر مباح حرام میگردد ہرگاہ کہ وسیلہ فعل حرام میشود قول الخطابی
کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور معناه ان المباح اذا جعله وسیلة الی امر محرم صار حراما کقبول الهدیة فی قصة
ابن ابی لیلی فانه فی الاصل مباح لکن لما جعل وسیلة الی اخذ الزکوة لاتهامها بالمحاباة والمسامحة وهو حرام
صار حراما لان للوسائل حکم المقاصد فی الحرمة قوله کل دخیل فی العقود هل یکون بحکمه عند الانفراد وحکمه عند الاقتران
ام لا معناه ان من ادخل عقدا فی عقد آخر کمن ادخل اعارة فی رہن او اجارة فی رہن او قرضا فی بیع ینظر هل یکون
حکم ذلک العقد الداخل عند الانفراد عن العقد الذی ادخل فیه کحکمه فی تعلق رضاء المتعاقدین به عند اقترانه به ام لا
فعلی الاول یصح وعلی الثانی لا یصح کما اذا باع متاعا بثمن یسیر لیقرضه الفا فلو لم یتوقع البائع منفعة القرض لما باع
بهذا القدر ولم یرض به وکذا لو لم یکن رہن الدار بمبلغ کثیر لم یرض الراهن باجازتها بشئ یسیر او لم یرض باعارتها
فلا یصح ہذه العقود لانها لم یتعلق بها الرضاء عند الانفراد بل عند الاقتران فقط ولو کان بین الراهن والمرتهن
صداقة تصحح الاعارة او الاجارة بشئ یسیر ولو لم ینعقد بینهما عقد الرہن صح الاعارة والاجارة لانهما تعلق
به الرضاء عند الانفراد لاجل الصداقة مثلا فقط

حکم بیع الوفا

حکم بیع الوفا

تفتیش مسئلہ بیع از یک مفتی معتبر ایجا نمودہ شد فی الفور گفتند کہ متاخرین بر جواز آن فتوی دادند چون طلب

هر دو کس قرار یافته پس اینصورت بیع سلم است یا نه و این بیع عند الشرع الشریف درست خواهد بود یا نه
جواب اینصورت بیع سلم نیست در بیع سلم هفت شرط نزد امام اعظم رح لازم و ضرور است و لایصح السلم عند ابی حنیفة الا بسبع شرائط۔ جنس معلوم و نوع معلوم و صفة معلوم و مقدار معلوم و اجل معلوم و معرفة مقدار کالمکیل والموزون والمعدود و تسمیة المکان الذی یوفیه فیه اذا کان له حمل و مؤنة۔ هدایه و اذا فات الشرط فات المشروط پس اینصورت بیع درست نباشد فقط

حکم اراضی مدد معاش

سوال اراضی مدد معاش که در عرف هندوستان ملک میگویند حکم آن در باب جواز بیع و شرا چیست۔
جواب در اراضی خراجیه عشر واجب نمیشود فی العالمگیریة والنوع الثانی من شرائط وجوب العشر شرط المحلیة وهو ان یکون الارض عشریة فلا عشر فی الخارج من ارض الخراج ہکذا فی بحر الرائق و املاک و باغات که از طرف حکام بمردم میرسد رقبهٔ زمین مملوک آنها نمیگردد بلکه خراج آن زمین بایشان میدهند و رقبهٔ آن زمین ملک مالک میماند و در رقبهٔ زمین در اکثر بلاد هند علما را اختلاف است علما متقدمین بآن رفته اند که مالک رقبة الارض در اراضی هند زمینداران اند که خود را البسوه دار می نامند و حضرت شیخ جلال تھانیسری قدس الله سره العزیز رساله در احکام اراضی هند قلمی فرموده اند در ان رساله این مذهب را بشواهد و دلائل بسیار ابطال فرموده تحقیق نموده اند که اراضی هند بدستور اراضی سواد عراق موقوف بر ملک عامه مسلمین مے تخصیص است یعنی در ملک بیت المال است و زمینداران را بیش از قیم نابودن دخلے نیست و قاضی محمد علی تھانوی رحمة الله علیه نیز درین باب رساله نوشته و همین مسلک را ترجیح داده پس اگر مالک اراضی هند زمینداران باشند و زمینداری را از حضور سلطنت بنا بر استحقاق خراج معاف کنند در انصورت هم عشر واجب نیست زیراکه زمین خراجی عشری نیست چه جاے شقوق دیگر فقط

مسائل هبه

سوال هبه بے لفظ وهبت یا نحلت میشود یا نه والحق انه یوجد فی بعض الصور و در فتاوای برهنه میگوید که هبه عبارت است از تملیک عین بے ذکر عوض و لو مزاحاثم قال و این یعنی هبه بتعاطی روا است انتهے و نیز در برهنه میگوید که تمام میشود هبه بقبض ای بحمایت او پس بحلت قبض نباشد اما تملیک روا ست اگر چه تسلیم نباشد بقول اکثر و علیه الفتوی والعمل کما فی المعدن و تصریح در هبه لازم نے تا اگر مال

سوا رکان من راہن او مرتہن الا باذن کل الآخر فقط

سوال چہ میفرمایند علمار دین ومفتیان شرع متین درینصورت کہ عمرو دیہ زمینداری خود را نزد زید رہن کرد زید مذکور بران دیہہ مذکور قابض شد تردد و کاشت زمین وتحصیل زر کاشت میکند وانتفاع موضع میگیرد مگر در اصل از رہن مجرا نمیدہد ومیگوید کہ انتفاع بعوض حق التحصیل وزر محنتانہ خود میگیرم وقتیکہ زر اصل عمر از نزد خود خواہد داد دیہ مذکور را واگذاشت کردہ خواہد شد چون از و گفتہ میشود کہ این زر منافع کہ تو میگیری سود میشود ومسلمانان را نباید زید مذکور میگوید کہ این داخل سود نیست من حق المحنت خود میگیرم آیا آن زر نفع داخل سود ہست یا نہ اگر داخل سود ہست زید آثم شد یا نہ بینوا توجروا

جواب نفع گرفتن مرتہن را از رہن مکروہ تحریمی است یکرہ للمرتہن ان ینتفع بالرہن وان اذن لہ الراہن قال المصنف وعلیہ یحمل ما عن محمد بن اسلم من انہ لایحل للمرتہن ذلک ولو بالاذن لانہ ربوا قلت وتعلیلہ یفید انہا تحریمیۃ — درمختار ومباشر مکروہ تحریمی گنہگار است ایضاً فیہ ویاثم بارتکابہ کما یاثم بترک الواجب واللہ سبحانہ اعلم فقط

مسئلہ اجارہ

سوال شخصے اثمار درختان انبہ ومیوہ وغیرہ بکسے اجارہ داد وعند الاجارہ ثمر دران نبود یا بود پختہ نبود یا بود مگر مقدار مجہول است بسبب بودن بر درخت ومدت اجارہ تا ماندن اثمار بر درخت تعیین یافتہ بود وعوض آن مبلغ کردہ بود یا آنکہ اثمار این درختان بمدت سہ سالہ یا چہار سالہ بکسے اجارہ داد وعوض آن مبلغ سالانہ مقرر کردہ وسال بسال سالانہ از مستاجر میگیرد خواہ درختان بار آرند یا نہ پس این ہر دو اجارہ عند الشرع شریف جائز اند یا نہ وہمین طور اجارہ اثمار مہوہ وغیرہ بر وقت برآمدن غنچہ اجارہ میدہند واز و معین مینمایند کہ اینقدر اثمار وگلچگان خواہم گرفت ومستاجر ہم قبول کرد پس بعد فصل اور ا اگر منافع شود خواہ خسارہ مقدار معینہ خود از و میگیرند درینصورت چہ حکم خواہد بود

جواب ہر دو اجارہ در شرع شریف جائز نیست زیرا کہ در ہر دو صورت منفعت معلوم نیست وشرطہا کون الاجرۃ والمنفعۃ معلومتین لان جہالتہما تفضی الی المنازعۃ — درمختار فقط

صورتِ فاسدہ در بیع سلم

سوال چہ میفرمایند علمار دین ومفتیان شرع متین درین باب کہ زید بکر را قبل از دو ماہ خواہ چہار ماہ روپیہ داد باقرار اینکہ بروقت تیاری فصل خریف یا فصل ربیع کہ غلہ نو فروخت خواہد شد انچہ نرخ اعلی فروخت خواہد شد تا بقدر غلہ گندم یا جو ہر چہ قرار یافتہ است گرفتہ خواہد شد وقید زمان وموازنہ نکردہ بلکہ بہمین صورت فیمابین

اوی ثبت فرموده آید بینوا توجروا

جواب از دستاویز نوشتهٔ مسمی زید معلوم میشود که مسمی زید عمرو را نظر بشرکت او در حسن خدمت در رفاقت
محنت و جانفشانی در انعامیکه از سرکار یافته است شریک دانسته است یا شریک ساخته در مزرع فلانی
نامی او معین کرده و باقی را برای خود داشته پس بموجب این دستاویز اگر ثابت شود بشهادت شاهدان
معتبر مزرع فلانی از آن عمرو شد موافق روایات فقهیه معتبره در فتاوی قاعدی میگوید قال قوله جعلت هذا
باسم ابنی هبة هو الصحیح ذکره فی اوائل الهبة من الواقعات انتهی اما این هبه بدو شرط ثابت میشود اول این
دستاویز بگواهان معتبر بثبوت رسد بر محض خط و مهر اعتماد نیست زیرا که جعل و تلبیس درین هر دو امر کثیر الوقوع است
در فصول عمادی میگوید لیس للقاضی ان یقضی بالصک انما یقضی بالحجة وهی البینة او الاقرار واما الصک
فلا یصلح حجة لان الخط مما یشبه الخط ویفتعل انتهی و در فتاوی کامل میگوید لا یثبت بمجرد الخط شیئ لان الخط
یشبه الخط دوم آنکه مسمی عمرو بران مزرع بالاستقلال قابض و متصرف شده باشد نه قبض نیابت
و وکالت در شرح وقایه میگوید و تتم بالقبض الکامل ای تتم الهبة بالقبض الکامل الممکن فی الموهوب للموهوب له
فالقبض الکامل فی المنقول ما یناسبه وفی العقار ما یناسبه فقبض مفتاح الدار قبض لها والقبض الکامل
فیما یحتمل القسمة بالقسمة حتی یقع القبض علی الموهوب بطریق الاصالة من غیر ان یکون القبض بتبعیة قبض الکل
وفیما لا یحتمل القسمة بتبعیة الکل انتهی مسمی خالد وارث مسمی زید که دستاویز نوشته داده مطابق دستاویز مورث
خود اقرار و تسلیم اشتراک از آن ثابت میشود مگر آنکه در تعیین مزرع مذکوره لفظ فهمیدن نوشته است ظاهرا
اقرار بقبض ندارد ازو باید پرسید اگر انکار قبض مینماید بر ثابت باید کرد و اگر ثابت نشد پس موافق اصل
حصه عمرو را تفریق کرده دهد این در صورتیست که مسمی زید را یک وارث که مسمی خالد است باشد و بس و اگر وارث
دیگر هم دارد از حال آنها تحقیق باید نمود که اقرار شرکت و تعیین این مزرع که از مورث اینها بوقوع آمده مسلم میدارند
و اقرار میکنند یا انکار و تکذیب مینمایند اگر تصدیق مینمایند پس در حق آنها نیز مدعی عمرو ثابت شد والا فالبینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و اگر مسمی خالد وارث مسمی زید انکار دستاویز نوشتهٔ خود نماید و بگوید که این
نوشتن برای عمل کردن نبود بنابر یک جهتی بود ازو باید پرسید که این نوشتن بنابر استهزا و بازی گری
بود پس خالد را تصدیق نباید کرد و قول او را مسموع نباید داشت چنانچه در درمختار در کتاب الاقرار میگوید
اما لو ادعی الاستهزاء لم یصدق و اگر بگوید که درین اقرار من دروغ گفته بودم بنابر مصلحتی پس مسمی عمرو را

را نهند بلکه ارفع باشد ردا بود انتهی کلامه پس ازین روایات معلوم شد که هبه و تملیک بدون لفظ هبه هم درست میشود و ما قالوا ان رکنه الایجاب والقبول فمبنا علی الاکثر والاغلب کما ذکروا فی البیع ایضا مع جوازه بالتعاطی ایضا فی النفیس و الخسیس والله اعلم فقط

سوال چه میفرمایند اندرین صورت که مسمیان زید و عمرو مثلا از جهت اینکه در خیرخواهی کدامی سردار مشقتها و جانفشانی بکار بردند از سرکاران سردار در حقوق و صله جانفشانی های خود یک دیهی بطریق انعام یافتند و در سندان انعام نسبت اتفاق باهمدگر فقط نام مسمی زید مندرج شد و مسمی زید نظر باتفاق و حقوق جانفشانی عمرو نموده از طرف خود دستاویزی بمسمی عمرو بدین مضمون نوشته داد که من و مسمی عمرو از سردار فلانی بمحنت و جانفشانی این دیهه پیدا کرده ایم چنانچه عمرو بمقتضای یک جهتی و عدم مغائرت اسم خود در اسناد دانسته داخل نکنانید برای آنکه دیگر برادران هوس خواهند نمود اما بجای خود در تفریق یکدیگر باینطور مقرر است که مزرع فلانی بطرف عمرو و باقی دیهه بطرف من باشد و مرا از مزرع مذکور هیچ دعوی نیست بطوریکه بعد من باقی دیهه سوای آن مزرع در تصرف وارثان من خواهد ماند همان قسم بعد عمرو مزرع مذکور در تصرف وارثان او خواهد ماند فقط بعد آن مسمی زید مسمی خالد را وارث گذاشته فوت کرد مسمی خالد یک دستاویز بمسمی عمرو بدین مضمون نوشته داد که چون زید مورث من و مسمی عمرو از سرکار سردار فلانی دیهه فلانی بمحنت و مشقتها پیدا کردند مصارف ذات و سپاه و مخارج و مداخل مشتمل ماند اگرچه پیش خود مسمیان زید و عمرو مزرع فلانی بطرف عمرو و باقی دیهه بطرف زید مورث من مطابق مندرجه سند اول میفهمیدند لیکن بمقتضای یک جهتی حرف مغائرت بمیان نیامده انشاء الله حالا هم بدستور مذکور خواهد ماند و اینجانب از تبعیت صلاح مسمی عمرو بیرون نیست فقط درینصورت که مسمی زید باستحقاق مسمی عمرو در دیهه انعامی خود اعتراف کرده و سند تفریق دیهه مذکور نوشته داده و وارثش مسمی خالد هم اینچنین نوشته داد که طوریکه مسمیان زید و عمرو تفریق دیهه مذکور درمیان خود میفهمیدند الحال از اینجانب نیز همان طور بعمل خواهد آمد اگر مسمی خالد از دادن مزرع مذکور بمسمی عمرو انکار کند و ظاهر نماید که آنچه درینباب نوشته شد برای عمل کردن نبود بلکه برای یک جهتی نوشته شده بود انکار از روی شرع شریف قابل سماعت است یا نه و مسمی عمرو را دعوی مزرع مذکور از روی دستاویز نوشته مسمی زید و دستاویز نوشته مسمی خالد میرسد یا نه درصورت مرقومه هر روایتی که راجح و مفتی بها باشد در جواب استفتاء هذا مع نشان

سوال در ترجمه قول وی تعالیٰ قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الآیة - مذکور است که مراد حصر اضافی است
به نسبت بهیمة الانعام وان اصناف ثمانیه مذکوره است و سگ و شیر و مار و غیر آن اگرچه حرام است از بهیمة الانعام
نیست و دران بحث نه داشتند ازین جا مفهوم میشود که خنزیر نیز داخل بهیمة الانعام است و الا استثنا راست نیاید

جواب وفی الخنزیر اختلاف فانه عند بعض المفسرین داخل فی بهیمة الانعام وذلک لان البهیمة اسم فی اصل اللغة
لما ابهم امرها فیشتمل کل حیوان لکنه خص فی العرف بذات القوائم الاربع ثم الانعام اما ماخوذ من النعمة بالکسر
سمیت بها البهائم الاهلیة التی فنی لاجل الدر والنسل والانتفاع باصوافها واوبارها واکل لحمها واخذ جلودها
بوفور النعمة بها واما ماخوذ من النعمة بالفتح بمعنی التقویة بالبدن لما فی ابدانها من النعومة بخلاف الوحشیة
من البهائم وعلی کل تقدیر یشتمل الخنزیر الاهلی لوجود الوجهین فیه وعند بعضهم هو غیر داخل فی بهیمة الانعام
بشهادت العرف لکنه عد من بهیمة الانعام تغلیبا لان النصاری وغیرهم من بعض الطوائف یتخذونه کاتخاذ
الانعام ویقتنونه اقتنائها وینتفعون بلحمه وجلده وشعره ولبنه کما یشاهد فی قری دیارنا وهذا کما ان ابلیس لم یکن
من الملائکة بل کان من الجن علی الاصح لکنه عد من الملائکة تغلیبا فدخل فی الخطاب واستثنی منهم استثناء
متصلا لانه کان واحدا مغمورا فیما بینهم مشارکا معهم فی التسبیح والعبادة والتقدیس والله اعلم فقط

بیان آنکه خنزیر داخل بهیمة الانعام است یا نیست

مسئله دوم در تفسیر آیت انما ولیکم الله الآیة مرقوم شده که بروایت بخشش خاتم ثعلبی منفرد است حالانکه
در کتب امامیه این روایت را حمید طویل و سعید بن جبیر وغیره از علمای اهل سنت نسبت میکنند صاحب من
انچه در تحفه اثنا عشریه واقع شده که ثعلبی بآن منفرد است معنیش آنست که از جمله مفسرین محدثین مثل بخاری
و ترمذی و ابن جریر و ابن ابی حاتم وغیرهم کسی این آیت را حمل بر جناب مرتضوی خاص نکرده اند و این قصه را
یعنی قصه بخشش خاتم را مخصص عموم این آیت نساخته مگر ثعلبی و دیگران ایت را تمام داشته اند تخصیص بجناب
مرتضوی نموده ازینجا روایت این قصه بعضے دیگر هم کرده اند مثل طبرانی بسند مجهول که جناب مرتضوی
انگشتری در حالت رکوع بسائلی بخشیده بودند و درین آیت اشارتے باین قصه است نه آنکه مراد از آیت
منحصر در جناب مرتضویست و این قصه مخصص عموم این آیت گردیده در کتب اهل سنت روایت حمید طویل
اصلا نیست و همچنین سعید بن جبیر هم این قصه را نقل نکرده ارے علی بن طلحه و دیگران از ابن عباس این
قصه را روایت کرده اند لیکن صرف در اسانید این قصه تا آن رجال ست تفصیل این مبهم آنکه سعید بن جبیر
و حمید طویل و دیگر تابعین ازان طبقه نیستند که خود تصنیف کتابے یا تدوین تفسیرے کرده باشند تا مرویات

۵۷
مسئله اول و دوم
دربیان توهمات
شیعه نوشته شده است
۱۵
الحاکیا ۱۹ ۲۹

قسم باید داد کہ مسمی خالد دروغ نگفتہ بر مذہب امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ و در اکثر معتبرات فتوی بر ہمین قول ست
و نزد حضرت امام اعظم علیہ الرحمۃ این سخن او را گوش نباید کرد وہو الارجح بالنظر الی الدلیل در شرح تنویر الابصار
کہ از مصنفش ست میگوید اقر ثم ادعی المقر انہ کاذب فی الاقرار یحلف المقر لہ ان المقر لم یکن کاذبا فی اقرارہ
ہذا عند ابی یوسف رح و بہ یفتی کما فی کثیر من المعتبرات و عند ابی حنیفۃ رح لا یلتفت الی قولہ انتہی واللہ اعلم و علمہ اتم و احکم

تفسیر آیات

آیات وحدانیت باری تعالی

سوال آیات وحدانیت بر نگارند **جواب** وحدانیت حضرت حق جل و علا دو معنی دارد پیش
علمای ظاہر معنی وحدانیت یک معبود دانستن ست و پیش حضرات صوفیہ یک موجود دانستن معلوم نیست کہ مرغ
طبع سامی کدام وحدانیت ست تعیین فرمودہ باید نوشت تا مطابق آن بقلم آید آیات قرآنی بر ہر دو وحدانیت
دلالت دارند برای نمونہ از ہر دو قسم آیات چند آیہ نوشتہ میشود آیات وحدانیت بمعنی یک معبود دانستن
آیہ اول در سیپارہ سیقول والہکم الہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض تا لقوم یعقلون
آیہ دوم در سیپارہ تلک الرسل در سورۂ آل عمران شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو تا العزیز الحکیم آیہ سوم در سیپارہ لن تنالوا
البر ان فی خلق السموات والارض تا ہذا باطلا آیہ چہارم در سیپارہ سبحان الذی قل لو کان معہ الہۃ تا ذی العرش
سبیلا آیہ پنجم در سیپارہ اقترب لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا آیہ ششم در سیپارہ قد افلح ما اتخذ اللہ من ولد
وما کان معہ من الہ تا یصفون آیات وحدانیت بمعنی یک موجود دانستن آیہ اول در سیپارہ الم فاینما تولوا
فثم وجہ اللہ ان اللہ واسع علیم آیہ دوم در سیپارہ و قال الملا الذین وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی آیہ سوم
در سیپارہ امن خلق کل شئ ہالک الا وجہہ آیہ چہارم در سیپارہ قد افلح اللہ نور السموات والارض الی آخرہا
آیہ پنجم در سیپارہ قال فما خطبکم کل من علیہا فان و یبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام آیہ ششم در سیپارہ الیہ یرد
سنریہم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسہم تا محیط آیہ ہفتم در سیپارہ قال فما خطبکم ہو الاول والآخر والظاہر والباطن
آیہ ہشتم در سیپارۂ مذکور در سورہ واقعہ و نحن اقرب الیہ منکم ولکن لا تبصرون آیہ نہم در سیپارہ مذکور و ہو معکم
اینما کنتم آیہ دہم در سیپارہ حم در سورہ قاف و نحن اقرب الیہ من حبل الورید آیہ یازدہم در سیپارۂ مذکور
ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم آیہ دوازدہم در سیپارہ و ما لی اجعل الآلہۃ الہا واحدا
ان ہذا لشئ عجاب آیہ سیزدہم در سیپارہ قد سمع اللہ ما یکون من نجوی ثلثۃ الا ہو رابعہم ولا خمسۃ الا ہو سادسہم
تا اینما کانوا

بر حال و مقال او باید نمود و مانند آنکه شخصے بگوید هفت آسمان محل قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل است و واقف این هفت ازان بفهمد که قمر در آسمان اول است و عطارد در دوم و علی هذا القیاس یا شخصے بگوید که عناصر اربعه حامل کیفیات اربعه اند از حرارت و یبوست و برودت و رطوبت و عالم فن طبیعی آنرا توزیع و تقسیم نماید موافق معلوم خود و ظاهر است که این قسم حمل کلام در عرف رائج است و خلاف قواعد لغویه نیست آرے درین حمل و توزیع محض دلالت لغویه الفاظ کفایت نمیکند بلکه انضمام قرائن و معلومات خود دران نیز دخلے دارد و خلاف قاعده عربیت وقتے لازم مے آید که هر کلمه را منقطوع از کلمه اخری میساختند تا حمل الفاظ قرآنی بر غیر معانی آن میگرداند چنانچه شیعه در تفاسیر خود میکنند و بے دلالت لغویه الفاظ را بمجرد تشهی و خواهش نفس بر پنجتن پاک و ائمه اثنا عشر حمل مینمایند اینجا خود معلوم بالقطع است که این همه صفات صحابه کبار است بلا شبهه و معهذا بهر صفت اشاره بکسے است که آن صفت در و غالب است فقیر را با یکے از علماء مخالفین که از تفاسیر واهیه خود چشم پوشیده زبان طعن درین تفسیر و مانند آن دراز کرده بود اتفاق گفتگو افتاده بود گفتم که در تفاسیر شما مرقوم است که و من رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون لف و نشر مرتب است بارے بگوئید از روے عربیت چه قسم مے برآید که لتسکنوا فیه منطبق بر لیل است و لتبتغوا من فضله منطبق بر نهار و لعلکم تشکرون بر هر دو هر چه از استعانت بفعل یا امر دیگر درین انطباق خواهید گفت ما نیز در امثال این آیات خواهیم گفت و همچنین در آیت و قالوا لن یدخل الجنة بکدام دلیل لفظی توان تشخیص کرد که من کان هودا قول یهود است و من کان نصاری قول نصاری و کذا در آیت و قالوا کونوا هودا او نصاری و قطع نظر از آیات قرآن در بیت فردوسی که در میان شعراء زمن بکمال بلاغت موصوف است و این بیت از جمله اشعار او بکمال حسن ادا معروف **بیت** بروز نبرد آن یل زورمند ❊ بشمشیر و خنجر بگرز و کمند ❊ برید و درید و شکست و ببست ❊ یلان را سر و سینه و پا و دست ❊ بچه طریق تعیین شمشیر به بریدان سر و خنجر به بریدن سینه و گرز بشکستن پا و کمند به بستن دست میتوانند کرد تا وقتیکه عقل را دخل ندهند آن عالم مبهوت شد و غیر از سکوت جوابے نداد حالانکه درین مثال ها خصوصیت هر چیز با مناسب خود خصوصیت حقیقی است بمعنی یوجد فیه ولا یوجد فی غیره در آیات مذکوره این نوع اختصاص را کسے دعوی نمیکند بلکه جمیع صفات را در جمیع ذوات مشترک میدانیم و غلبه یک صفت را در یک ذات مصحح اشاره بآن ذات میشناسیم و ظاهر است که درین اشتراک استبعاد زیاده تر واقع میشود فقط قاتل عمار بلا شبهه از اهل بدر نبود

قاتل عمار از اهل بدر نبود.

ایشان مضبوط باشد وصحت وسقم ان دریافته شود بلکه طریقه تدوین تفاسیر وروایات متعلقه بآیات را جمع اثر
وآیت را بے محل خاص فرود آوردن در طبقه موخر شیوع یافته مثل بخاری وترمذی وابن جریر وابن ابی حاتم و
ابن مردویه وغیرهم ثعلبی نیز درہمین جماعت متاخرین است بلکه متاخرتر از ہمه اینها پس ہرگاه آنجماعه متقدمین
این آیت را تخصیص بجناب مرتضوی نکرده باشند وفقط ثعلبی بان منفرد باشد البته قابل اعتماد نمی ماند ہرچند
ثعلبی نیز این تفسیر را نسبت بابوذر وابن عباس وابورافع وغیره کرده است لیکن سنداو باین بزرگان
موثوق نیست پس مدار این تفسیر بر ثعلبی وکلبی وسدی وامثال اینهاست عبارت تحفه اثناعشریه دریمقام
اینست واین قول که نزلت فی علی بن ابی طالب درروایت قصه سائل وتصدق بانگشتری درحالت رکوع فقط
ثعلبی بآن منفرد است ومحدثین اہل سنت قاطبة ثعلبی وروایات او را بجوی نمی شمارند پس معلوم شد که ثعلبی این
تفسیر را ہرچند از سابقین روایت میکند لیکن روایت او معتبر نیست ودر تفسیر کبیر درجواب این آیت مرقوم است
که اکثر المفسرین علی انها نزلت فی حق عامة المومنین انتهی فقط

سوال آیه کریمه محمد رسول الله والذین معه الخ بحسب اعراب والذین مبتدا وما بعد آن اخبار مبتداست که در مدح صحابه نازل شده
وبعضی از مفسرین والذین معه را درحق ابی بکر واشداء علی الکفار را درحق عمر ورحماء بینهم را درحق عثمان و
تراهم رکعا سجدا را درحق علی مرتضی رضی الله عنهم نوشته اند وانمعنی بحسب اعراب شناعت بسیار دارد
چنانکه بعض از مخالفین بدین تفسیر طعن کرده اند ومهدی درفواتح وعبدالقادر بداؤنی درنجات الرشید
آیات سوره زخرف را از وما عند الله خیر وابقی للذین امنوا وعلی ربهم یتوکلون تا ان ذلک من عزم الامور
درحق ابی بکر صدیق یا امام زین العابدین گفته این آیات بحال ہریک موافق ومناسب تر است ودر اعراب
ہم درست می نشیند **جواب** تفسیر آیت والذین معه اشداء علی الکفار بطریق توزیع بر صفات خلفاء
اربعه از حضرت ابن عباس ومجاهد وغیرهما نیز مروی شده واین عجیب تر تفسیریست که در الذین یجتنبون
کبائر الاثم والفواحش تا ان ذلک من عزم الامور از بعض تابعین منقول شده که ہر ہر جمله را از حضرت
صدیق تا حضرت امام زین العابدین منطبق کرده رفته اند وبرین تفسیر مخالفین طعن شنیع مینمایند وموافقین را
نیز حیرت رومیدهد لیکن تحقیق این تفسیر آنست که غرض این بزرگان آن نیست که ہر ہر کلمه مقطوع از
کلمه سابقه اشاره بیکے ازین حضرات است تا موافق عربیت فساد آن لازم آید بلکه این بزرگان میدانند
که بمجموعه این صفات بر مجموعه این حضرات منطبق است اما در تطبیق صفات صفات غالبه ہریک را منطبق

تحقیق متعلق آیه محمد رسول الله الخ

والشبهات ينفتح له باب الشكايات من الخلق فاذا اصابه حسنة من الفتح والغنيمة قال هذا بمحض عناية الله
تعالى كما في غزوة بدر وان اصابه جرح وهزيمة قال هذا من سوء تدبير الامير حيث لا يجره على ما هو الاصوب
والاصلح في هذه الواقع كما وقع في غزوة احد والاحزاب فان المنافقين كانوا يخطئون رسول الله صلى الله عليه
وسلم في جميع غزواته اما في بدر فلغلبة العدو فلما وقع الفتح قالوا هذا من باب حسن الاتفاق والنوادر واما في احد فكانوا
لا يرون الخروج من المدينة بل التحصن فيها فلما وقعت الهزيمة حملوها على مخالفة النبي صلى الله عليه وآله وسلم
للتدبير المرضي عندهم واما في الاحزاب فقد قالوا التحسن هنا هذه اليهود وقريش وجميع القبائل من بني اسد و
غطفان مرة واحدة فانهم يتحزبون ويدعوا بعضهم بعضا علينا ويحاربوننا واحد فيضيق الامر علينا فلما وقع ما وقع
حملوه ايضا على مثل ما تقدم وهذا كله من باب سوء التيقين والركون الى الاسباب وعدم الالتفات الى تدبير
قاهر واحد يحول الامر الى ما يشاء بل الحق ان الخير والشر والفتح والهزيمة كل ذلك من الله تعالى وهو الفعال
لما يشاء واما نسبة الخير الى الله تعالى ونسبة الشر الى العبد كما سمعوه في كلام الانبياء فله معنى آخر صحيح لا مساس
لهم به ولو انهم نظروا في الاسباب فالاحق بالاعتبار ما لزم كل انسان منهم من عمله الحسن والقبيح وهو قوله
وقالوا اطيرنا بك وبمن معك قال طائركم عند الله وقوله الا انما طائرهم عند الله ولكن اكثرهم لا يعلمون فما
اصابك من النعم فمن الله ابتداء اذ الطاعات ولو بلغت المبالغ لا يكافي نعمة الوجود فكيف يقتضي زيادة الانعام
وما اصابك من النقم فبشؤم معاصي نفس المصاب لا من سوء تدبير الرسول على ان الرئيس ليس بمالك ولا
مسيطر فوض اليه التدبير وانما هو رسول يبلغ احكام الله تعالى في كل واقعة كلية او جزئية فان خطأه فقد خطأ
الله تعالى معاذ الله من ذلك والله هو القائم الشهيد على تمشية امر الرسول يحفظه وينصره واذا كان الامر
كذلك فاطاعة الرسول ليس كاطاعة الملوك والامراء فانها مقيدة بالمصلحة بل اطاعة الرسول اطاعة الله
لا ينبغي ان يعارض احكامه بالعقل المشوب بالاوهام ما اصابك من حسنة فمن الله هذا هو القول الفصل في
هذه المسئلة وشرحه ان السبب الفاعلي للخير والشر ليس الا تدبير الواحد القاهر على كل من سواه فالخير
بالنظر الى الغاية الكلية والشر بالنظر الى الغايات الجزئية واما الصقع الاعلى فالامر هناك خير كله لا يتصور
الشر هنالك اصلا وهذا هو التوحيد الذي لسان الشرع لا يتجاوزه ولا يتخطاه واما البحث عن الاسباب
القابلة فلا يليق بالشرع وان تعمق متعمق فالاقرب الى الحق الذي يترجم عنه الشرع ان يقال ان قابلية
الخير من الاستعداد الاصلي الذي هو من الفيض الذي لا مدخل لصنع العباد واختيارهم فيه وقابلية الشر

فلغلبة العدو

تفسير آيه ما اصابك من حسنة فمن الله

مذکور است بلکہ نزد محققین از اہل بیعت رضوان ہم بنود آرے از صغار صحابہ بود و نام او در استیعاب

تحقیق متعلق آیہ انا لننصر رسلنا الخ

انا لننصر رسلنا والذين امنوا باهلاك اعدائهم وهم الكافرون في الحيوة الدنيا وان اتفق قبل ذلك قتل وكفاية في الرسل والمومنين كما وقع في حق زكريا ويحيى عليهما السلام فان الله ينتقم من بني اسرائيل بعد قتلهما حتى قتل منهم سبعون الفا وذلك ان معنى نصرة الرجل ان يهلك اعدائه ويظهر كلمته ولا ينافيها كونه مقتولا او مجروحا او مغلوبا في بعض الاحيان كما يقال فلان الملك المنصور وان اتفق قتله او جرحه في معركة او واقعة فان العبرة في امثال ذلك بالعواقب والخواتيم واصل الدعوة والكلمة الموروثة منه في اتباعه واشياعه وقد الف المولى يعقوب الاصفرائني رحمه الله في تفسير هذه الاية رسالة ورام ازالة الاشكال عما وقع على النبيين من القتل والجرح والنكبات تارة بتعميم النبي من الرسول واختصاص الرسل بالنصرة دون سائر النبيين وفيه انه ينقض بواقعة احد حيث لم يقع النصرة فيها لسيد المرسلين وافضلهم على الاطلاق وتارة بما نقله من اهل العربية وافتخر به ويحتج ان اظهار كلمة في يدل على عدم الاستيعاب الزماني واضمارها يدل على الاستيعاب وايده بمسئلة فقهية وهي ما اذا قال لامرأة انت طالق في غد لا يقع الطلاق الا اذا مضى الغد بخلاف ما اذا قال انت طالق غدا اذ يقع الطلاق بمجرد طلوع الصبح من الغد لان قوله طالق في غد معناه ان الطلاق واقع عليك في جزء من اجزاء الغد فلا يتفق بوقوع الطلاق عليها الا بعد مضي جميع اجزائه وقوله طالق غدا معناه انك اتصفت بوقوع الطلاق عليك في تمام الغد ولا يتصور ذلك الا بوقوع الطلاق عليها في اول جزء من اجزاء الغد وهو فرق صحيح لكنه لا يحتاج اليه في هذه الاية لما عرفت ان معنى وقوع النصرة اهلاك الاعداء واظهار الكلمة وهذا لا ينقض في رسول ولا نبي سواء كان في حياته او بعد وفاته كما سيجي في سورة الزخرف فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون او نرينك الذي وعدناهم فانا عليهم مقتدرون وتارة بحمل النصرة في الحيوة الدنيا على النصرة بالحجة والبرهان دون النصرة بالسيف والسنان ولا يخفى بعده انتهى فقط

تفسیر آیہ وان تصبہم حسنۃ الخ

قوله تعالى وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله الاية (**التفسير**) ثم لما بين الله تعالى ان ما قدر الله حتما من الاجل والمصائب فهو واقع لا محالة فلا يغني منه الحذر والعفو واشار الى ان العلاج الاصلي لهذه الامراض النفسانية هو غلبة اليقين حتى يفتر السعي في جلب المنافع ودفع المضار من قبل الاسباب ولا يخاف في مجامع نوره الا الله فيشجع الجبان ويسمح البخيل وتبدل الرزائل بالفضائل ولا يطمح النظر الى الاسباب ولا يرى ما وقع من خير وشر الا من الله تعالى ومن لم يغلب عليه نور اليقين فقلبه معرض للشك

وا وزارہم فلما عقروہا تلفوا علی انفسہم سبیل النجاۃ فکانہ قال من نعم اللہ سبحانہ ان جعل بعض الفلک حاملۃ لکم ینجیکم عن سخط اللہ وعقابہ وکذلک جعل بعض الانعام حاملۃ لکم ینجیکم عن اتیان عذاب اللہ فلم یکن فی الانبیاء من لہ مرکب فی البحر والبر الا نوح وصالح فلذلک اقتضی بذکر قصتہما واشار الی ذلک بلفظ ثم المشعرۃ بتخلل عمر آخر بینہما فافہم فقط

ولا حبۃ ولا رطب ولا یابس در آیت ما تسقط من ورقۃ الخ قراءۃ متواترہ راکہ بہ جر حبۃ و رطب و یابس وارد شدہ مفسرین مشہورین ہمین یک توجیہ نمودہ اند کہ مرقوم فرمودہ بودند فی الواقع بدین توجیہ معنی تسقط در جمیع معطوفات خوب نمی نشیند و حکم الا فی کتاب مبین نیز محتاج بہ تکلف میگردد مثل آن یجعل بدل الکل من قولہ لا یعلمہا و کتاب الدر المصون فی اعراب الکتاب المکنون۔ درین باب از عجائب کتب است این وقت پیش فقیر حاضر نیست ان شاء اللہ تعالیٰ سماقب اگر بدست خواہد آمد مراجعت بآن نمودہ بر توجیہ دیگر اگر نوشتہ باشد مطلع خواہد ساخت لیکن برای تصحیح معنی تسقط صاحب بحر مواج چند کلمہ بطریق شال سر دادہ میگوید نمی افتد ہیچ تری چون قطرات آب و میوہا ے تر و برگ درختان و نہ ہیچ خشکی چون قطعات آتش و سنگہای کوہ و بار درختان خشک شدہ و امثال آن الخ ہذا توجیہ ہذہ الآیۃ علی ما تفردت بعون اللہ وحسن توفیقہ ان قولہ ولا حبۃ فی ظلمات الارض لیس معطوفا علی قولہ من ورقۃ بل ہو ابتداء کلام وہو من عطف الجملۃ علی الجملۃ وقولہ حبۃ و رطب و یابس مجرورات بجر الجوار حملا علی ورقۃ باللفظ دون المعنی وہما مرفوعان حقیقۃ علی انہما اسمان لکلمۃ لا المشبہۃ بلیس فالمعنی حینئذ یرجع الی معنی القراءۃ الغیر المتواترۃ یعنی رفع حبۃ و رطب و یابس علی ہذا التوجیہ یستراح من ارتکاب التکلف فی اعتبار معنی السقوط فی ہذہ المعطوفات وفی جعل قولہ الا فی کتاب مبین بدلا من استثناء الاولی ویحسن سیاق النظم جدا والحمد للہ ثم یجب ان یتعرض فی ہذا التوجیہ لنکتۃ وہی انہ ما الباعث علی التفنن فی العبارۃ حیث ذکر بعد سقوط الورقۃ لفظ العلم وبعد ہذہ الامور لفظ کتاب مبین والجواب ان سقوط الورقۃ بعد نموہا یشبہ العدم بعد الوجود والحبۃ الواقعۃ فی ظلمات الارض والرطب والیابس الواقعات فیہا امور موجودۃ والعلم یعم الموجود والمعدوم بخلاف الکتاب المبین فانہ یختص بالامور الموجودۃ واللہ الموفق للسعادۃ علی ہذا یحسن ذکر الرطب والیابس بعد ذکر الورقۃ الساقطۃ مع انہا اما رطبۃ او یابسۃ وذلک لان المراد بالرطب والیابس الموجودان منہما والورقۃ الساقطۃ شبیہۃ بالمعدوم فلا یدخل فی الرطب والیابس بل لا بد من ذکرہا منفردۃ فقط

توجیہ لطیف در آیۃ وما تسقط من ورقۃ الآیۃ

من الاستعداد الحادث للنفس بالصفات المذمومة المکدرة توجیہا حتے احتاجت الی الصیقل بالرزایا والمصائب والبلایا والنوائب لامن قبل الرسول ولامن غیرہ وہو قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حدیث عائشۃ رضی اللہ عنہا ما من مسلم یصیبہ وصب ولا نصب حتی الشوکۃ یشاکہا وحتی الشسع الذی ینقطع الا بدیہ وما یعفو اللہ اکثر وقولہ تعالیٰ وما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر الی غیر ذلک من الآیات والاحادیث وللتنبیہ علی الفرق بین النسبۃ الی السبب الفاعلی والسبب القابلی اختار فی الاولی لفظۃ عند الموضوعۃ للحضرۃ الحسیۃ والمعنویۃ وفی الثانیۃ لفظۃ من الدالۃ علی النشائیۃ والمبدئیۃ وعلی ہذا فلا اشکال فی الآیتین فاحفظہ فانہ من النفائس فقط

من تفسیر فتح العزیز تحت قولہ تعالیٰ فی سورۃ المومنین ثم انشأنا من بعدہم قرنا آخرین اختلف القدماء من المفسرین فی ان المراد من ہذا القرن من ہم فقیل قوم ہود علیہ السلام لان عادۃ اللہ تعالیٰ جاریۃ فی ہذا الکتاب العزیز بتعقیب قصۃ نوح علیہ السلام بقصۃ ہود علیہ السلام کما مر نحوا من عشرۃ مرار ورد بان العقوبۃ المذکورۃ فی ہذہ القصۃ لا یلزم عقوبۃ قوم ہود علیہ السلام حیث قال فاخذتہم الصیحۃ بالحق واجیب بان المراد بالصیحۃ مطلق العذاب لانہ من ای جنس کان لایخلو من صیاح ونواح بشہادۃ قولہ تعالیٰ فی سورۃ الحجر عقیب قوم لوط علیہ السلام فاخذتہم الصیحۃ مشرقین فجعلنا عالیہا سافلہا وامطرنا علیہم حجارۃ من سجیل وقیل قوم صالح علیہ السلام لان الصیحۃ انما اخذتہم دون عاد وحمل الصیحۃ علی مطلق العذاب انما یصح لو فسرت الصیحۃ بعدہا بنوع آخر من العذاب کما وقع ہذا التفسیر فی قصۃ لوط فی الحجر واما اذا اطلقت بتبادر منہا الصیحۃ الحقیقیۃ دون مطلق العذاب ولان الوعد بنزول العذاب انما وقع فی قصۃ صالح کما مر فی سورۃ ہود علیہ السلام من قولہ تمتعوا فی دارکم ثلثۃ ایام ذلک وعد غیر مکذوب وقال ہہنا عما قلیل لیصبحن نادمین بخلاف عاد فان الریح ارسلت علیہم بغتۃ وکانوا یظنونہ رحمۃ حتی قالوا ہذا عارض ممطرنا انتہی۔

اقوال المفسرین فی ذلک وقد ترجح عند ہذا الفقیر القول الاخیر لان حمل الصیحۃ علی الحقیقیۃ اولی واقرب ولکنی کنت متفکرا فی ان عادۃ اللہ تعالیٰ جاریۃ بتعقیب قصۃ نوح بقصۃ ہود فلم خولفت ہہنا حتی اطلع اللہ تعالیٰ علی سر عظیم فی ذلک بیانہ ان اللہ تعالیٰ ذکر قبل شرع القصص فی مقام الامتنان وان لکم فی الانعام الی وعلیہا وعلی الفلک تحملون فذکر قصۃ نوح المشتملۃ علی حمل امتہ فی الفلک ونجاتہم بذلک عن آفۃ الغرق فی الطوفان ثم بعد ذلک عقب بقصۃ صالح علیہ السلام فان ناقتہ کانت کسفینۃ نوح حاملۃ لاثقال قومہ

ثم انشأنا من بعدہم قرنا آخرین

کل عضو من الاعضاء مظہر الجہۃ من جہات الروح المندمجۃ فیہ کالعین والراس فاذا ارید تعذیب الروح تعذیبا جسمانیا لم یکن سبیل اسہل واقوم من ان یسلط المحرق علی ہذا العضو الذی ہو آخر خلائف الروح ومنقطع فیوضہ ومنتہی تدبیراتہ وجامع جہاتہ فکانہ مسلط علی الروح بلا واسطۃ وغیر الجلد من الاعضاء اما اشتمل غیر ظاہر کالروح الحیوانی والدم واما ظاہر غیر مشتمل کاکثر الاعضاء والجلد ہو المختص من بین سائرہا بہاتین الجہتین فلیفہم وایضا امر التعذیب مبناہ علی الادراک والاحساس بالکیفیۃ المنافرۃ والجلد اقوی فی ہذا الجہات بل قد تقرر فی علم الطب انہ الحاس وجمیع الاعضاء انما یحس بواسطۃ اشتمال الجلد علیہا لانہ الحامل للاعصاب الحس واللہ اعلم فقط

توجیہ در آیہ ولقد سبقت کلمتنا

ایضاً منہا من صورۃ الصافات من باب اسرار القصص تحت قولہ ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون۔ ان قلت قد ثبت بالتواتر فی کتب السیر ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد ہزم یوم احد حتی قتل حمزۃ عمہ رضی اللہ عنہ وکثیر من اصحابہ الکبار وجرح وجہہ وکسرت رباعیتہ وسمت البیضۃ علی راسہ وشج وجہہ حتی سال الدم وکذالک ضیق علیہ واقعۃ الخندق حتی بلغت القلوب الحناجر وزلزلوا زلزالا شدیدا فکیف وجہ تطبیق ہذہ الوقائع المتواترۃ بقولہ علیہ الصلوۃ والسلام نصرت بالرعب وقولہ توجہ حیث شئت فانک منصور اقول السر فی ذلک ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد کانت فیہ رقائق سنحتہ در قوم مستکنۃ فاول ماظاہر فیہ رقیقۃ النبوۃ والرسالۃ وکانت رقیقۃ الملک والسلطنۃ فیہ مستکنۃ مخفیۃ یحملہا اناس من قومہ جبلوا علی حب الدنیا وطلب الریاسۃ ومن لوازم ہذا الحب والطلب انکار الرسالۃ فی اول الامر والقیام بالمعارضۃ والمنازعۃ فلو قتلوا ونکبوا فی الوقائع والایام لم یبق حامل الریاسۃ والملک والسلطنۃ فی قومہ وہذا کان ابو سفیان وبعض المشرکین فانہم مازالوا فی الریاسۃ والسلطنۃ وکانوا من بنی عبد مناف جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فغلبتہم غلبتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من باب غلبۃ بعض لطائف الشخص علی بعض لطائفہ ولیست من باب غلبۃ مخالف فان کل من کان فی واقعۃ احد والخندق من الاحیان فلہ دخل عظیم فی تمشیۃ الامور المتعلقۃ بخلافۃ الرسول وملکہ وسلطنتہ اما ابوسفیان فاتیاہ معویۃ ویزید فتح الشام ودخلا بلادہا حتی اغرا معونۃ الروم وفتح وضبط اما عکرمۃ بن ابی جہل فہو الذی بذل فی جہاد فارس والروم جہدہ واستقصی کدہ واما خالد بن الولید فہو سیف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وامیر الامراء علی جنودہ والمبعوث علی السرایا من قبلہ یدل علی ذلک ان من عاند من قومہ الی ان مات علیہ ولم یتشرف بالاسلام ولم یکن لہ اثر محمود فی الجہاد

تعليق تعلق آية
كلما نضجت جلودهم
غ

من تفسير فتح العزيز في سورة النساء تحت قوله تعالى كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا

غيرها ليذوقوا العذاب اعلم ان سبوغ النفس في النشأة الاخرى يسرى في جميع ما يتخذ منها من القوى والآلات
فسبوغ الطبيعة ان تقدر على ايراد الابدال في اسرع ما يمكن وتحويلها الى مشاكلة البدن فيأخذ الجلود حكم الشعور
والاظفار ويكون الحال شبيهة بما تقع في هذه النشأة من تبدل الجلد الصحيح بالجلد الفاسد بعد خراج ونحوه فيكون الاحساس
والذوق اقوى مما كان في الجلد المتخلع ويتضاعف العذاب حينا فحينا ومن شيوع الطبيعة النهاية مما هنالك تنقلب
الاوراق ثمارا ويأخذ حكمها في ورود ابدالها لحظة فلحظة ومن ذلك حدوث الولد في اسرع حين فيكون العلوق
والولادة والرضاع والفطام في لحظات يسيرة وكذا الحال في الزرع ونحوه وقد يشاهد في السباع ومن في طبيعتها
من الانسان من سرعة الهضم وتحويل الغذاء ما يبهت العقل في هذه الدار المخدجة الناقصة فما ظنك بالدار الآخرة
التي هي الحيوان ومن سبوغ الوهم والخيال تبدل الصور واللباس كلما اشتهى احدهم صورة او لباسا في اسرع
ما يمكن وبالجملة لما اراد الله تعالى دوام التعذيب مع الاحساس الشديد للالم فلا طريق له مع المحافظة على الاحكام
الا بان يجعل الطبيعة قوية جدا فيأخذ الزقوم ونحوه فيسقيه صالحا ويجعله بدل ما يحترق من الجلد في اسرع ما يمكن حتى
لا يخلص اثر الحرق الى ما تحت الجلد من لحم وعصبة فيكون الهيكل محفوظا معه دوام العذاب وقوة الاحساس اذ تجدد الجلد
الذي هو الحساس في البدن يقتضي قوة الاحساس بالكيفية المنافرة ثم ان المعذب وكذا المنعم بالذات هو الروح
وانما البدن آلة صالحة للتعذيب والتنعيم غير ان البدن يجب ان يكون له اختصاص بالروح الجاني وذلك
اما يكون بان هو البدن الذي وقعت فيه الجناية او بدنا نشأ من سبوغ الروح الجاني وتمامه ولو اشترط
بقاء البدن فذلك في البدن الذي هو البدن الحقيقي اعني النسمة لا في هذا البدن الذي هو من باب الملابس
والاشكال ومن اشكل عليه الامر في هذا وقال كيف يعذب الجلود التي لم تعص مكان الجلود العاصية فكأنه
لم يقرع سمعه ما في الاحاديث المتواترة من ان فرس الكافر هنالك مثل احد وان ما بين لحمه وجلده مسيرة
كذا الى غير ذلك فماذا يقول في تلك الاجزاء كيف يعذب مع عدم عصيانها وليس هذا الا كما يؤخذ السارق
وقد سرق في حالة الهزال فيقطع يده بحالة السمن فيقول لم غذيتم هذه الاجزاء مني ولم يدر هذا المسكين
من الانسان الا هيكله ولم ينكشف عليه حال التعذيب والتنعيم ثم ان هٰهنا سرا اخر الطف يجب الاشارة
اليه اجمالا فنقول الجلد من اعضاء الانسان هو الظاهر المشتمل على جميعه وكأنه اخذ منه جميع الروح من بين
مظاهره وحاله كحال الانسان من بين جميع المخلوقات في انه مظهر جامع لجميع الاسماء والصفات وذلك لان

الذی ینتہی الیہ معرفتہ کما قیل ان المریض اذا قال یا اللہ اشفنی ہو فی الحقیقۃ یقول یا شافی اشفنی والمسلمین
اذا قال یا اللہ ارزقنی فہو فی الحقیقۃ یقول یا رزاق ارزقنی الی غیر ذلک ولما کان داب کل نبی وولی وعارف
ومحتاج مختلفا اختلافا کثیرا لاجرم اختارہ اللہ سبحانہ فی حکایۃ ادعیۃ العباد وتعلیمہم اسمار لیکون عنوانا لذلک اللہم المنکشف
اعنی ربنا بخلاف رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فانہ لاجل کمال معرفتہ وتبحرہ فی سیر الاسماء الآلہیۃ وانتہاء بصرہ
الی الاسم الجامع لجمیع الصفات المنطوی علی جمیع الشیون والاعتبارات لاینادی اللہ الا باسم اللہ الدال
علی الحقیقۃ الجامعۃ لجمیع الاسماء والصفات فلاجرم تصدر کل دعاء یصدر منہ لنفسہ او تعلیما لامتہ بذلک الاسم
لاندراج معرفۃ العرفاء کلہم فی ذلک الاسم ومن ہہنا یتضح السر فی قولہ قل اللہم مالک الملک لان دعاء
ہذا العارف الاکمل الذی انتہت معرفتہ الی اقصی الغایات وکذا یظہر سر الجمع بین اللہم وربنا فی دعاء عیسی
علیہ السلام لانزال المائدۃ فانہ قال اللہم بالنظر الی معرفتہ التامۃ وقال ربنا بالنظر الی معرفۃ الحواریین الذین
طلبوا منہ نزول المائدۃ ولم یکن عرفانہم تاما والا لما سألوا انزال المائدۃ واما قول الکفار اللہم ان کان ہذا ہو الحق
من عندک فکان جہلا منہم بحقیقۃ الامر وخاتمۃ السر ولذا حکی عنہم ذلک تہکما بہم واستہزاء فان الکفار سموا تصدر
الدعاء بذلک الاسم المفخم بین الامرین متضادین اعنی طلب الفعل والترک معا لان مقتضی ہذا الاسم الجامع
بین الحق والباطل مادام المانع عن ذلک موجودا ولذا قال فی السیاق وما کان اللہ لیعذبہم وانت فیہم
فافہم فانہ سر دقیق فقط۔

تائید قول صاحب مدارک ودفع اعتراض سائل

سوال قال صاحب المدارک تحت قولہ تعالی وانا ان شاء اللہ لمہتدون فی الحدیث ولو لم یستثنوا لما بینت
لہم آخر الابد این حدیث دلالت میکند کہ با ذکر استثنا نجاح بمراد لازم است وحضرت موسی با خضر علیہما السلام
ستجدنی ان شاء اللہ من الصابرین گفت وصبر نتوانست **جواب** حدیث کہ صاحب مدارک در تحت آیۃ انا ان شاء اللہ
لمہتدون آوردہ صحیح است واعتراض کہ بخاطر سامی رسیدہ جوابش آنست کہ حضرت موسی علیہ السلام استثنا
در مقابلہ معلم خود کہ نمونہ علم لدنی بود او بتاکید فرمودہ کہ انک لن تستطیع معی صبرا در جواب ان معنی امتثال
ومخالف انقیاد ستجدنی ان شاء اللہ من الصابرین فرمودند ازین جہت کہ در تقابل استاد ومعلم خود استثنا
نمودند ثمرہ آن مترتب نشد وبرکت آن کہ نجاح است میسر نیامد وحاصل آنکہ استثنا در کلام حضرت موسی ع
ابتداء واقع نشدہ تا موجب اثر خود شود بلکہ در رد کلام موکد حضرت خضر علیہ السلام فرمودہ اند بایں جہت منہ ثمر برکت
موعود نشد ونیز میتوان گفت کہ درین واقع حق تعالی را بر ورش دو کلام کہ از دو پیغمبر وارد شدہ منظور افتاد

والفتح مازال منکوبا مقهوراحتی مضی لسبیله کابی جہل وامیۃ بن خلف وغیرہما واما قتل حمزۃ رضی اللہ عنہ فہو مثال لما وقع من قبل بنی امیۃ علی بنی ہاشم بعد وفاۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ومع ذلک فہو مبنی علی کلمۃ المجازاۃ الدنیویۃ اللتی قررہا الشیخ الاکبر فی الفتوحات وجعل امرہا مخالفا للمجازاۃ الدینیۃ فی کثیر من الاحکام وذلک ان حمزۃ لما شرب الخمر وتمیل فعل بناقتی علی رضی اللہ عنہ اللتین اخذہما بجہاز بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وامر ولیمتہا فبقر خواطرہما واخذ من اکبادہما ففعل بہ ما فعل ہو فی تلک النوق ولکن وقع ذلک فی ذات اللہ تعالیٰ ومرضاتہ فاستحق بذلک الاجر الجمیل والثناء الجزیل وہذا شان المجازات الدنیویۃ فانہا تقع مع توجہ الرضی والرحمۃ ورفع الدرجات واستحقاق الثمرات بخلاف المجازات الاخرویۃ فانہا بضد ذلک فی کل ما ذکرنا فافہم ہذا الاسرار ولا تدعہا عند غیر اہلہا ومن ہہنا یتضح لک سر غلبۃ بنی امیۃ علی الملک والسلطنۃ بعد انقضاء مدۃ خلافۃ النبوۃ وکیف بقی فیہم ہذا الامر مع ظلمہم وبدعاتہم وسنفصل لک تفصیلا لائقا فی تفسیر سورۃ الزخرف انشاء اللہ تعالیٰ وبالجملۃ کل من کان لہ غلبۃ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی ہذہ الوقائع فہو کان من جندہ وعسکرہ وحامل ملکہ وسلطنتہ ولکن لم یدخل بعد فی الاسلام لم یقر بالنبوۃ والرسالۃ حتے لقد جاءت دورۃ الکمال واجتمعت النبوۃ مع الملک والسلطنۃ وذلک بعد صلح الحدیبیۃ دخل ہولاء فی دینہ وصاروا بحسب اعتقاد الناس ایضا من ناصریہ ومحبیہ وبذلوا جہدہم فی ترویج ملتہ ضمنا وتوسیع مملکتہ وسلطنتہ قصدا ولما کان المستقدمون والمتاخرون سواء علیہ تعالیٰ کما قال ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستاخرین منکم لم یعذب ہولاء فی معارضتہم ومقارعتہم مع الرسول کما عذب غیرہم لانہم کانوا فی الحقیقۃ جندہ واعوانہ ونصیرہ والملکہ وسلطانہ واللہ تعالیٰ اعلم وعلمہ اتم واحکم فقط

تحقیق دربحث آیۂ ربنا اتنا الخ

من تفسیر فتح العزیز تحت قولہ تعالیٰ ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ فان قلت ما السر فی ان الادعیۃ الواردۃ فی الکتاب العزیز کلہا مصدرۃ بقولہ ربنا الا نادرا مثل قولہ قل اللہم مالک الملک وقالوا اللہم ان کان ہذا ہو الحق من عندک وقولہ قال عیسی بن مریم اللہم ربنا وذلک فیما ہو حکایۃ عن بعض العباد وتعلیم للبعض والمقتضی الطبیع فی صیغۃ الدعاء الوارد فیہ ہو النداء بربنا لاغیر کما لا یخفیٰ علی من تتبع وعکس ذلک فی الادعیۃ الماثورۃ فی الاحادیث النبویۃ فانہا کلہا مصدرۃ باللہم الا نادرا کما لا یخفی ایضا علی من تتبع قلت السر فیہ ان المقصود بالنداء بای اسم کان ہو الاسم الالٰہی الذی ینتہی الیہ معرفۃ الداعی وہو ربہ من بین الاسماء الالٰہیۃ فالداعی اذا دعا اللہ باسم فہو فی الحقیقۃ ینادیہ بذلک الاسم

خالف قلت وعن الحسن كذا مثلا انتهى كلامه فعلم من مجموع ما نقلنا من كلام صاحب الاتحاف ان قراءة العقبة هي التي اجمع عليها القراءة الاربعة عشر الا الحسن البصري في رواية والاعمش في رواية المطوعي عنه وقد راجعنا النشر وطيبة النشر وشرحها والشاطبي وشرحه لابن قاصح وشرحه لمولانا علي القاري وبعض الشروح الاخر له فوجدناهم لم يتعرضوا الاختلاف في هذه الكلمة فهذا اول دليل على ان قراءة الخطاب شاذة خارجة عن العشر فضلا عن السبع وقد تايد ذلك بالتواتر الذي يكشف عنه اجماع الحفاظ شرقا وغربا على ذلك وايضا راجعنا المصاحف التي كتبت على السبع فلم تجد قراءة الخطاب فيها اصلا واما عبارة البيضاوي فانها تدل ظاهرا على ان قراءة الخطاب متواترة لكنا تتبعنا فوجدنا انها منقولة عن الكشاف وقد وهم صاحب الكشاف في تفسير هذه الكلمة بلا ريب واخذ عنه البيضاوي معتمدا عليه واما الامام صاحب التفسير الكبير وقد ذكر القراءتين معا وقدم قراءة العقبة فهذا ايضا دليل على ان قراءة العقبة هي المتواترة الا انه لم يسند كلتا القراءتين الى اهلهما وكذا صاحب البشر فسر الكلام على قراءة العقبة ولم يتعرض لقراءة الخطاب اصلا وبالجملة فنسبة الوهم الى صاحب الكشاف اولى من الشبهة الى ما هو للائمة الاعلام فانهم قد افنوا اعمارهم في هذا الشان وهم اهل هذا الفن ودونه هذا ما قال بفمه وكتب بقلمه الفقير الى الله عبد العزيز الدهلوي العمري عفى الله عنه والسلام ❁

سوال قوله تعالى قل لازواجك ان كنتن تردن الله ورسوله قال الحافظ العسقلاني ان آية التخيير كانت في اوائل سنة تسع وقال وممن جزم بانها كانت سنة تسع الدمياطي وهو المعتمد قال ويدل على ذلك ان من رواة تلك القصة ابن عباس رض وذلك يقتضي تاخيرها عن فتح مكة وممن جزم بكون الايلاء بازواجه المعقب بالتخيير سنة تسع الحافظ ابو الفضل العراقي العتبة ويعارضه ما اخرجه ابن ابي شيبة عن عبد الله بن شداد انه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم تزوج بعده ام حبيبة رض وجويرية رض وما روي عن زيد بن ارقم تزوج النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بعد نزولها ميمونة رض وصفية رض وجويرية رض انتهى فان تزوج جويرية رض كانت في السنة السادسة وحديث تزوج ميمونة رض في عمرة القضاء في السابعة وكذا تزوج صفية رض في السابعة عند رجوعه من خيبر فينبغي ان يبين ما هو الراجح عندكم في صحيح البخاري عن انس رض انه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم سقط عن فرس فجحشت ساقه والى من نسائه شهرا فجلس في مشربة له فاتاه اصحابه يعودونه فصلى بهم جالسا وهم قيام آه فيه ان سقوطه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عن الفرس كان خامس الهجرة كما نقله جماعة عن ابن حبان وقصة الايلاء كانت في التاسعة كما هو المقرر عند اهل السير فكيف الجمع بينهما اللهم الا ان يقال وجه الجمع بينهما اشتراك

تحقيق متعلق آية ان كنتن تردن الله ورسوله

کلام حضرت خضر علیہ السلام نافی صبر باشد وجوہ تاکید بود چنانکہ بر قاعدہ عربیت ظاہر است وکلام حضرت موسی علیہ السلام مثبت صبر بہ تعلیق بہ مشیت الہی و در صورت نفی صبر تکذیب حضرت خضر علیہ السلام متحقق میشد لاجرم نفی صبر ارجح افتاد وانچہ از حدیث منقول مفہوم میشود در صورتے ہست کہ استثنا معارض بکلام قطعی الصدق نشود مثل آنکہ کسے گوید انشاء اللہ قیامت قایم نخواہد شد وانشاء اللہ ابولہب مغفور خواہد شد وانشاء اللہ دجال نخواہد برآمد کہ درین صورتہا استثناء لغو می افتد واللغو لا اثر لہ فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تحقیق قرارت بما یعلمون محیط الخ

قال اللہ تعالی ان تمسسکم حسنۃ تسؤہم وان تصبکم سیئۃ یفرحوا بہا وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدہم شیئا ان اللہ بما یعلمون محیط قولہ بما یعلمون محیط قراءۃ القراء السبعۃ المتواترۃ قراءتہم بالاتفاق فی جمیع الروایات بالکعبۃ ووافقہم علی ذلک الثلثۃ الباقیۃ من العشرۃ الذین اختلف فی تواتر قراءتہم والاصح تواترہا ایضا عند المحققین من اہل القراءۃ وہم ابوجعفر بن زید بن القعقاع ویعقوب بن اسحاق الحضرمی وخلف بن ہشام البزاز وایضا وافقہم علی ذلک من القراء الذین اتفقت الامۃ علی شذوذ قراءتہم ابن محیصن محمد بن عبد الرحمن المکی والترمذی یحیی بن المبارک وقرأ بالخطاب الحسن البصری من روایتی شجاع بن ابی نصر البلخی والدوری عنہ وکذا قرأ بالخطاب الاعمش سلیمان بن مہران الکوفی من روایۃ الحسن بن سعید المطوعی عنہ فقط قال فی اتحاف فضلاء البشر بالقراءۃ الاربع عشر وہو کتاب معتبر فی تنقیح القراءۃ والروایات صنف عام اثنین وثمانین لعد الالف وقد راجع صاحبہ فی تالیفہ سائر الکتب المصنفۃ فی ہذا الشان لکتاب النشر فی القراءۃ العشر وطیبۃ النشر وتقریب النشر ثلاثہا للشیخ حافظ العصر ابی الخیر شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری رحمۃ اللہ علیہ وکشرح الطیبۃ للامام ابی القاسم العقیلی الشہیر بالنویری والکتاب اللطائف للعلامۃ المحقق شہاب احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی شارح البخاری بانصہ وعن الحسن والمطوعی بما تعملون محیط بالخطاب التفاتا او التقدیر قل لہم انتہی کلام صاحب الاتحاف وقد ذکرہ فی فرش الحروف فی سورۃ آل عمران وقد ذکر فی مقدمۃ کتابہ ان القراءۃ بالنسبۃ الی التواتر وعدمہ ثلثۃ اقسام قسم اتفق علی تواترہ وہم السبعۃ المشہورۃ وقسم اختلف فیہ والاصح المختار تواترہ کما تقدم وہم الثلثۃ بعدہا وقسم اتفق علی شذوذہ وہم الاربعۃ الباقیۃ فقدمت قراءۃ السبعۃ عطفۃ فکذا ابوجعفر مثلا تبعا للکتاب اللطائف وہو مرادی بالاصل فان وافق احد من الاربعۃ قلت بعد استیفاء الکلام علی تلک القراءۃ ووافقہم الحسن مثلا فان

من الکتب انہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم لما خیر عائشۃ رض قال لہا و لا علیک ان لا تعجلی حتے تستامری ابویک
و فی صحیح مسلم حتی تستشیری ابویک وفی مسند احمد عن جابر رضی اللہ عنہ علی ابویک ابی بکر وام رومان انتہی ولا شبہۃ ان ام رومان توفیت فی سنۃ
السادسۃ من الہجرۃ او الخامسۃ کما ہو مذکور فی الاستیعاب وغیرہ من کتب الصحابۃ فیلزم تقدم قصۃ التخییر علی وفاتہا
واجاب عنہ القسطلانی بانکار وفاتہا فی السادسۃ وقال تحت قولہ حتی تستامری ابویک وہذا یبین رد علی من زعم ان
ام رومان رض ماتت سنۃ ست من الہجرۃ فان التخییر کان فی سنۃ تسع انتہی ولا یخفی علی امثالکم من جہابذۃ العلماء
ان ہذا الردلیس اولی من العکس فان وفات ام رومان رض فی السادسۃ مما لم ینقل خلافہ بل نقل عن الواقدی انہ قال
لو فاتہا قبل السادسۃ یؤید کون التخییر فی الخامسۃ باحکام النفاس ایضا فی تفسیرہ حیث قال لما نصر اللہ تعالیٰ
رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وفتح علیہ قریظۃ والنضیر ظن ازواجہ انہ اختص بنفایس الیہود وذخائرہم فقعدن
حولہ وقلن یارسول اللہ صلعم بنات کسری وقیصر فی الحلی والحلل ونحن علی ماتراہ من الفاقۃ والضیق الی آخر القصۃ وہذا
الوجہ اضیق الوجوہ بالنظم القرآنی حیث ذکر ہذا التخییر عقیب ذکر فتح قریظۃ بقولہ واورثکم ارضہم ودیارہم واموالہم وبالجملۃ
امثال ہذہ الاشکالات فی تاریخ الوقائع کثیرۃ صعبۃ کما یظہر بعد تتبع کتب السیر وما ذکروہ من وجوہ الجمع اکثرہا
غیر قویمۃ وللہ در صاحب سیرۃ الشامیۃ حیث بذل الجہد فی تطبیق المختلفات احسن بذل ولم یتغافل عن الروایات
کلہا لکن ذلک الکتاب لا یحضرلی الآن من ہذا المقام فان اتفق حضورہ فی بلدکم فلیراجع فی ہذا المقام فانہ یشفی
العلیل ویروی الغلیل واما حدیث سقوطہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن الفرس فلا اشکال فیہ لاحتمال تعدد
السقوط فیکون مرۃ فی خامس الہجرۃ ومرۃ مع الایلاء واللہ اعلم ثم ان ہہنا قصۃ اخری شبیہۃ بقصۃ الایلاء
وہی مارواہ ابن عباس رض انہ سأل امیر المومنین عمر الفاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ عند رجوعہ من الحج عن المرأتین
اللتین تظاہرتا علی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم وہی بطولہا مذکورۃ فی الصحیحین وغیرہما وفیہا ان
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ہجر نساءہ وفی روایۃ اعتزل وجلس فی مشربۃ واشتہر من الناس
انہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم طلق نساءہ حتی جاء عمر رض واستاذن علی النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
من مشربۃ الی آخر القصۃ ولا شبہۃ فی وقوعہا فی التاسعۃ اذ وقع فی اولہا انا کنا نخوف ملکا من ملوک غسان
ذکر لنا انہ یرید ان یسیر الینا فقد امتلئت صدورنا منہ فاذا صاحبی الانصاری یدق الباب فقال حدث
الیوم امر عظیم فقلت جاء الغسانی فقال لا بل اشد من ذلک الی آخر القصۃ ولا شبہۃ ان خوف الغسانی کان
فی التاسعۃ لا قبلہا لکن لم یذکر فی الصحاح ان ہذا الہجران کان ایلاء وآیۃ التخییر نزلت بعدہ الاما وقع

القضیتین فی الجلوس فی المشربة وصلاتہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بہم جالسا وہم قیام لاکونہما فی
فی زمان واحد **جواب** السبب فی حکم ہؤلاء الاعلام بان قصة التخییر والایلاء کانت فی سنة تسع امور
الاول ما اشار الیہ الحافظ من کون ابن عباس رض من رواة ہذہ القصة وقدومہ کان بعد الفتح لکن فیہ ان
ابن عباس رض کثیر الارسال عن الصحابة روی قصة المعراج وقصة بدو غیرہما فلعل روایتہ لہذہ القصة ایضا
مرسلة ومرسل الصحابی حجة والثانی ما وقع فی تفسیر ابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم فی روایة ہذہ القصة
عن قتادة رض والحسن وکانت تحتہ یومئذ تسع نسوة خمس من قریش عائشة رض وحفصة رض وام حبیبة رض بنت ابی سفیان
وسودة رض بنت زمعة وام سلمة رض بنت ابی امیة وکانت تحتہ صفیة رض بنت حی الخیبریة ومیمونة رض بنت الحارث الہلالیة
وزینب رض بنت جحش الاسدیة وجویریة رض بنت الحارث من بنی المصطلق وبدا بعائشة رض الی آخر القصة ولا شک
ان اجتماع ہؤلاء الازواج لم یتحقق الا بعد السابعة من الہجرة ولم یکن قصة التخییر فی الثامنة لان وفات زینب رض
بنت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کانت فی سنة ثمان باجماع المورخین وقصة التخییر وقعت بعد
وفاتہا باجماع المورخین ایضا فتعین ان یکون فی التاسعة والثالث ما ذکرہ ابو بکر النقاش فی سبب
نزول آیة التخییر ان ام سلمة رض سألتہ سترا معلما وسألتہ میمونة رض حلة یمانیة وسألتہ زینب رض ثوبا مخططا والبرد الیمانی
وسألتہ ام حبیبة رض ثوبا سحولیا وسألتہ کل واحدة شیئا الا عائشة رض انتہی وبالجملة ہذہ القرائن دالة علی ان قصة التخییر
وقعت بعد اجتماع ہؤلاء النسوة عندہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فلذلک ذہب الیہ ہؤلاء المشہورون
من اہل السیر آما قولکم یعارضہ ما اخرجہ ابن ابی شیبة عن عبد اللہ بن شداد انہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
تزوج بعدہ ام حبیبة رض وجویریة رض الخ فلعلکم نقلتم ہذا اللفظ عمن نقلہ عن ابن ابی شیبة والا فروایة ابن ابی شیبة
ہکذا اخبرنا عبید اللہ عن اسرائیل عن السدی عن عبد اللہ بن شداد فی قولہ تعالیٰ ولا تبدل بہن ازواجا
قال ذلک لو طلقہن لم یحل لہ ان یستبدل وقد کان النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ینکح ما یشاء بعد
ما نزلت وتحتہ تسع نسوة فتزوج بعدہ ام حبیبة رض وجویریة رض انتہی بلفظہ قالوا وجب التامل فی ہذہ الروایة حتے
یتضح المراد ویندفع المعارضة والفساد فان سیاق الروایة مشعر بان قولہ فتزوج جملة حالیة بتقدیر قد معطوفة
علی قولہ وتحتہ تسع نسوة فانہا حالیة ایضا لان کون التسع تحتہ لا یتحقق بکونہما تحتہ کما لا یخفی واما روایة زید
بن ارقم فان اسندتموہ الی کتاب یتبین حالہا فی مراجعة ذلک الکتاب لکن یعارض ما اختارہ ہؤلاء
الاعلام معارضة قویة انہ وقع فی قصة التخییر فی صحیح البخاری وفی صحیح مسلم وفی مسند احمد وغیرہ

مراد نفس طلبان ہیکند و صحیح مسلم این حدیث و در صحیح بخاری کنت سمعہ الذی یسمع بی وبصرہ الذی یبصر بی۔

من تفسیر فتح العزیز قولہ تعالی انما المشرکون نجس واختلف فی ہذہ النجاسۃ اللتی دلت علیہ الایۃ فی حق المشرک فقول الہادی من ایمۃ الزیدیۃ ان اعیانہم نجسۃ کالکلاب والخنازیر استدل بما اخرجہ ابو الشیخ وابن مردویہ عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صافح مشرکا فلیتوضا او لیغسل کفیہ وبما اخرج ابن مردویہ عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن جدہ قال استقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل علیہ السلام فناولہ یدہ فابی ان یتناول فقال یا جبرئیل ما منعک ان تاخذ بیدی قال انک اخذت بید یہودی فکرہت ان یمس یدی یدا قد مسہا ید کافر فدعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بماء فتوضا فتناولہ یدہ فتناولہا فی ہذا الاستدلال نظر ظاہر فان وجوب الوضوء من مس الاعیان النجسۃ لم یرو فی الشرع وانما یجب غسل موضع الاصابۃ فقط فلو کان المشرک نجس العین لم یومر فی مسہ بالوضوء بل ہی نجاسۃ اخری وسیاتی تحقیقہا انشاء اللہ تعالی واما تمسکہ بقولہ فلا یقربوا المسجد الحرام فواہی جدا اذ لو کان ہذا النہی لنجاسۃ عینہم لم یختص بالمسجد الحرام وہو ظاہر علی انہ وقع فی مسند عبد الرزاق وفی تفسیر ابن جریر وابن المنذر وابن مردویہ وابن ابی حاتم وابی الشیخ عن قتادۃ فی مسند احمد عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یدخل المسجد الحرام مشرک بعد عامی ہذا ابدا الا اہل العہد وخدمکم فلو کان النجاسۃ الشرک نفسہ لم یکن لاستثناء اہل العہد والممالیک وجہ لذلک اتفق الفقہاء الاربعۃ علی طہارۃ ابدانہم واحتجوا علی ذلک بالنقل والعقل اما النقل فلانہ قد شاع واستفاض من لدن قرن الصحابۃ الی یومنا ہذا الشرب من اوانی المشرکین والشرب من ایدیہم فقد شرب حذیفۃ بن الیمان فی المداین من ید دہقان کان ہناک وکذا توضأ عمر من بیت نصرانیۃ الی غیر ذلک وایضا کانوا یلبسون الثیاب المجلوبۃ من الہند والسند والحبش والبربر ومجوس فارس وخراسان من غیر نکیر ویتناولون المایعات المجلوبۃ بایدیہم کالعسل والسمن فلو کانت ابدانہم نجسۃ لما فعلوا ذلک وخصوصا اہل الکتاب من الیہود والنصاری فان نکاح نسائہم حلال بالاجماع وہو دلیل ظاہر علی طہارۃ ابدانہم وما یسیل من عرقہم واما العقل فلان ابدانہم لو کانت نجس العین لما تبدلت بسبب الاسلام فان الاسلام لا یوثر فی ابدانہم بل فی ازواجہم فقط وعندی فیہ بحث لان انقلاب الحقیقۃ مطہر بالاجماع کما قالوا فی الحمار الملقی فی المملحۃ وغیرہ من الصور فنقول لما اسلم الکافر واختلف احکامہ فی کونہ معصوم الدم وکونہ اہلا للشہادۃ والکفارۃ والولایۃ وغیرہا فقد تبدلت حقیقۃ حکما وان لم یتبدل حقیقۃ کالطلی

تحقیق در آیۃ انما المشرکون نجس

فی مسند عبد بن حمید و صحیح مسلم و تفسیر ابن مردویہ فی آخر ہذہ القصۃ فقلت یا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم انما کنت فی الغرفۃ تسعا وعشرین فقال یا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ان الشہر قد یکون تسعا وعشرین انتہی فان لم یکن وہم من بعض الرواۃ فہو ایلاء آخر و علی ہذا یمکن الجمع بان الایلاء السابق المقارن للسقوط عن الفرس وقع فی خامس الہجرۃ فی حیوۃ ام رومان رض قبل تزوج میمونۃ رض وام حبیبۃ رض وجویریۃ رض وہو الذی نزل بعدہ التخییر وکان سبب ذلک الایلاء طلب المال والدنیا من الازواج وہذا الایلاء کان متاخرا عن وفات ام رومان رض بعد اجتماع التسعۃ من النسوۃ غیر مقارن للسقوط عن الفرس ولعل النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم تلا آیۃ التخییر بعد ہذا الایلاء ایضا تاکیدا وتقریرا للسابق فظن ان التخییر وقع سنۃ تسع بل الذی یظہر من تتبع الروایات ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کان اذا تزوج امرءۃ جدیدۃ او اجتمعن عندہ تلا علیہا او علیہن آیۃ التخییر تبلیغا للجدیدۃ وتاکیدا للقدیمات وبہذا یندفع الاشکال بین ما فی الصحاح من طریق ابن شہاب عن عروۃ بن الزبیر رض عن عائشۃ رض ان ازواج النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم تابعن عائشۃ رض فی اختیار النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولم تختر الدنیا منہن احد وبین ما رواہ ابن اسحاق ان فاطمۃ بنت الضحاک بن سفیان الکلابی التی تزوجہا رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فی سنۃ ثمان اختارت الدنیا فذہبت عقلہا وکانت تلقط البعر وتقول انا الشقیۃ وکذا رواہ ابن سعد عن عمر بن سعید عن ابیہ عن جدہ الا انہ قال غیر العامریۃ اختارت قومہا وکانت بعد تقول انا الشقیۃ انتہی ہذا ما تیسر لی فی ہذا الوقت مع انتشار الحواس واختلال الحفظ والادراک ولقد لقی خبایا فی زوایا المقام لا یخفی علی امثالکم من العلماء الاعلام سلمکم اللہ وابقاکم والسلام اولا وآخرا فقط

رفع اشکال زیر آیہ ہو الذی خلق السموات

در آیت ہو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام ایام مذکور خلق آدم بعد العصر نیست تا اشکال باشد ومحتاج بحمل ایام بر ایام اللہ گردد بلکہ مراد از ایام در انجا دفعات اند ای فی ستۃ دفعات چنانچہ تفصیل آن دفعات در سورۂ سجدہ مذکور است ودر تفسیر فتح العزیز شرح آن بوجہ مستوفی مذکور شد چون اینوقت حواس درست نبود نقل از مسودہ آن ممکن نشدہ ودر حدیث خلق التربۃ یوم السبت الی آخرہ مذکور خلق این اشیاست کہ درین ایام واقع شدہ بعد از خلق السموات والارض بزمان بسیار وسبت را کہ زمان فراغ واحد را کہ زمان ابتداء خلق فرمودہ اند در خلق السموات والارض است نہ در خلق امور ارضیہ ومعنی تربت درین حدیث مرادف ارض نیست بلکہ مراد ازان قدر صالح از ارض است برای زراعت وانبات واغراض اینقدر از تمام ارض بعد مدت دراز از خلق ارض است واین حدیث ہر چند در صحیح مسلم واقع است اما ذہبی گفتہ است کہ فی النفس منہ شئی وذہبی در بعضی تصانیف خود گفتہ است کہ در صحیحین ہمگی دو حدیث

ولما اختلف طبقات النجاسة کان لکل منها حکم خاص بها اما الطبقة الاولی فوجب علی الخاص والعام الاجتناب عنها فی کل المواضع فی کل الاوقات الا عند الضرورة کصاحب الرعاف الدائم ومن فی معناه واما الطبقة الثانیة فوجب الاجتناب عنها للخواص الاذکیاء ذوی الشرف منهم کحرمة مال الصدقة علی بنی ہاشم دون غیرہم ومخالطة الفساق فی حال الصوم والغیبة والکذب ایضا فی تلک الحال وفی حال الطہارة واما الطبقة الثالثة فلم یجب الاجتناب عنها علی احد وانما ظہر اثرہا فی المسجد الحرام الذی ہو قبلة الصلوٰة والموضع المختص باللہ تعالی وقد قاس مالک رح سائر المساجد علی المسجد الحرام فی ہذا الباب فمنع من ادخال المشرک فیها ایضا لکن الجمہور فرقوا بین سائر المساجد والمسجد الحرام لان سائر المساجد کالخلیفة والظل لہ وہو الاصل فی کونہ قبلة مختصة باللہ تعالی فلہ مرتبة لیست لغیرہ من المساجد وان شئت زیادة توضیح لہذا المقام فاعلم ان الارض کلہا للہ ولہذا المعنی قال الشارع جعلت لی الارض مسجدا وطہورا فایما رجل من امتی ادرکتہ الصلوٰة فلیصل ولکن دعوی الملاک فیها اوجب شبہة فی کونہا للہ فوجب افراز حصة من الارض خاصة للہ بان بنی لعبادتہ فقط وہی المساجد فصارت تلک المواضع مختصة باللہ تعالی بتخصیص مالکہا لا بتخصیص اللہ تعالی والمسجد الحرام وکذا المسجد الاقصی اختصاصہما باللہ تعالی بتخصیصہ تعالی لتلک الموضعین فہما اشرف البقاع المنسوبة الی اللہ تعالی مطلقا ونمثل مثالا لذلک فنقول السلطان المستولی علی اقلیم من اقالیم کل ذلک الاقلیم لہ ونسبة جمیع البقاع الیہ علی السویة ثم ان بعض البقاع خصصت بالنسبة الیہ کمواضع جلوس الحکام من کل قصبة وقریة فہذہ حال المساجد العامة وبعض البقاع خصصہ السلطان بنفسہ لاجل نفسہ کالقلعة التی ہی دار الخلافة وہی قبلة المتوجہین الیہ فہذا حال المسجد الحرام ولذلک جعل ما حولہ حرما فلا یصاد فیہ صید ولا یقتل فیہ عدو ولا یدخل فیہ الا بترک الزینة والتطیب وغیر ذلک من محظورات الاحرام وقد جرت عادة السلاطین بانہ اذا اذنب واحد من رعیتہم ذنبا عوقب علیہ فاذا اذنب ذنبا شدیدا لا یقاس معہ غیرہ من الذنوب منع من الدخول فی حرم السلطان فکذا المشرک لما تنجس بعبادة غیر اللہ منع من دخول بیتہ الحرم المختص بہ ولیس جمیع المساجد کالمسجد الحرام فی ہذا الباب واللہ اعلم بالصواب انتہی فقط

توجیہ اقوی در آیۃ نحشرہ یوم القیمۃ اعمیٰ

ف در آیت نحشرہ یوم القیامة اعمی توجیہ اقوی ہمین است کہ مراد کوری ظاہر است اما آن کوری ظاہر نتیجہ ومثال کوری باطن خواہد بود کہ در دنیا داشت چون عالم آخرت تجسم معانی وتصور حقائق است بصور متناسبہ واشباح مشاکلہ معنی عمی کہ در دنیا بود بصورت عمی دران روز بروز خواہند نمود وچون

اذا بلغ والعبد اذا عتق فلا بعد فی ان یعد ہذا التبدل انقلابا حقیقة ویحکم بطہارة بدنہ بعد الحکم بنجاستہ وقولہم
ان الاسلام لا یؤثر فی ابدانہم بل فی ازواجہم فقط قلنا ان اردتم ان الاسلام لا یؤثر فی ابدانہم بالذات فمسلم
ولا یضرنا لانا لا نقول بالتاثیر الذاتی ولا یحتاج الیہ فی انقلاب صفة النجاسة الی الطہارة وان اردتم انہ لا یؤثر
مطلقا ولو بالعرض فممنوع وسند المنع ما مر من صیرورتہ بعد الاسلام معصوم الدم وانما ہو من احکام البدن فکذا
ہذا وذلک لان الروح مع البدن ممتزج امتزاجا قویا یسری بہ احکام احدہما الی الآخر فاذا طہرت الروح
بالذات طہر مع البدن بالعرض وتحقیق المقام ان النجاسة المعتبرة فی الشرع علی طبقات شتی ولکل طبقة
حکم خاص بہا فالطبقة الاولی النجاسة الجسمیة وینقسم الی ثلثة اقسام لانہا اما ان یدرک بالوہم فقط
ولا یساعدنا فی ادراکہا العقل بل یکذبہ ویخالفہ مثل المخاط والبزاق والالبان فی المعدة للبول والبراز قبل ان
تلطخ بہما وبعد تطہیرہا بالغسل فہذا القسم یسمی بالمتقذرات فلا یسمی بالنجاسات والجنب عنہا متنظف لا متطہر
وہذا ہو الفرق بین التنظیف والتطہیر وقد اعتبرہا الشرع فی کنس المساجد ومواضع الصلوة فاوعد فی البزاق فی المسجد
والنہی عن الصلوة فی مواطن الابل والحمام وغیر ذلک واما ان یدرک بالوہم والعقل معا وہی النجاسات الحقیقیة کالبول
والبراز والدم المسفوح وفضلات الحیوانات وغیر ذلک واعتبرہا الشرع ایضا فاوجب غسلہا عند ارادة الصلوة وحرم
تلویث البدن والثیاب بہا بلا ضرورة ملجئة واما ان یدرک بالعقل فقط ولا یساعدہ الوہم فی ادراکہا وہذا القسم علی
ضروب مختلفة فمنہ ما یدرکہ العقل بعد التنور بنور الشرع وہی النجاسات الحکمیة کالحدث والجنابة والحیض والنفاس
فان نجاسة البدن کلہ بخروج الحدث والمنی او دم الحیض والنفاس مما لا یدرکہ الوہم لکن العقل بعد ما تنور بنور
الشرع یدرک ذلک کالوجدانیات ویتاذی بہا کما یتاذی من النجاسات الحقیقیة بل اشد ومنہ ما لا یدرکہ
العقل الا بعد مخالطة الملائکة ومصاحبتہم کنجاسة الکذب والغیبة والنمیمة وبعض الاخلاق الفاسدة الکائنة فی
جوہر النفس وقد ورد فی الحدیث الصحیح انہ اذا کذب العبد یتباعد عنہ الملک میلا من نتن ما جاء بہ کنجاسة الخمر
والمسکرات المطینة ونجاسة دراہم الربوا ونجاسة الزناة والزوانی وہذا القسم بالحقیقة من الطبقة الثانیة اعنی
النجاسة الروحانیة لکن لما اثرت فی الاعمال والاخلاص اللتی تزول بالابدان ظہر اثرہ فی البدن عند التعلق
والمصاحبة بالملائکة ولذلک اجتنب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن اکل القدر الذی فیہ البقولات
وقال لصاحبہ کل فانی اناجی من لا تناجی والطبقة الثالثة النجاسة الروحیة اللتی لا یظہر اثرہا علی البدن
بوجہ ما وہی نجاسة الاعتقاد الباطل واشد انواعہ الشرک فہذہ النجاسة لا یدرکہا العقل بوجہ من الوجوہ

کلام جمہور گفتہ کہ گمان آنست کہ طوفان خاص بقوم نوح باشد نہ بر سائر ارض و لام در و لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا برای عہد باشد تا لازم نیاید عموم بعثت نوح علیہ السلام و گفتہ کہ قصر در آیت وجعلنا ذریتہ ہم الباقین اضافی است یعنی الباقین من قومہ **جواب** تخصیص الطوفان بقوم نوح دون سائر الارض لم یقل بہ احد من السلف والخلف ولا عبرۃ باکاذیب الیہود والحق ان بعثۃ نوح علیہ السلام کانت عامۃ لجمیع اہل الارض وبلغت دعوتہ الی کلہم فی مدۃ الف سنۃ الا خمسین عاما فلزمتہم الحجۃ وصح تعذیبہم فی سنۃ اللہ لجمیع اہل الارض کانوا قومہ علیہ السلام لکن فی ذلک الزمان خاصۃ دون ما بعدہ وبعثۃ نبینا علیہ السلام عامۃ لجمیع اہل الارض فی کل عصر وزمان الی قیام الساعۃ ولہذا وضح الفرق بین الدعوتین عموما وخصوصا وامتاز بعثتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالعموم المطلق فقط

نکتہ در تفسیر لفظ یتقہ۔

سوال قولہ تعالیٰ ویتقہ بسکون قاف بیضاوی سکون قاف را محل بر مشابہت آن بکتف و فخذ کردہ و قیاس وزن فعل بر وزن اسم مستبعد است **جواب** اما قولہ تعالیٰ ویتقہ بسکون القاف فمبنی علی تشبیہ تقہ الذی ہو جزء الکلمۃ بفخذ لا مجموع الفعل بالاسم وہذا التشبیہ انما اثر فی تسہیل القراءۃ والتلفظ لا فی تعلیل جوہر الحکمۃ ولا باس بقیاس الفعل علی الاسم فی امر یعود الی التلفظ والقراءۃ فان عسر الاداء مشترک بینہما وحصول التخفیف والتسکین فیہما سواء وعند اشتراک العلۃ یجب اشتراک الاثر ولا یمنعہ وجود الفارق من نحو الاسمیۃ والفعلیۃ مثلا اذ ذلک الفارق یرجع الی معنی الکلمۃ وتوابعہ او بناء ہا لا الی التلفظ والقراءۃ واللہ اعلم

نکات عجیبہ

قولہ تعالیٰ وبذی القربی اعلم انہ تعالیٰ ذکر فی البقرۃ ذوی القربی بدون الباء وفی النساء بذی القربی بالباء ولا بد لتغیر الاسلوب من نکتۃ والذی ظہر لی بعد التعمق ان ایات النساء من اولہا الی ہہنا مسبوقۃ لذکر الاقارب واحکامہ من المواریث والوصایا والصلوۃ وکل ذلک امر مطلوب والتوکید فیہ مناسب ومستحسن بخلاف آیۃ البقرۃ فانہا حکایۃ عما مضی من اخذ میثاق بنی اسرائیل لم یطلب فیہا شئی من احد فلم تکن محلا للتاکید فقط۔ **قولہ تعالیٰ** فامسحوا بوجوہکم وایدیکم قد وقع فی سورۃ المائدہ فامسحوا بوجوہکم وایدیکم منہ والنکتۃ فی الحذف والزیادۃ ان المائدۃ تقدم فیہا تفصیل الوضوء وتفصیل واجباتہ قصدا وبالذات فناسب ذکر واجبات التیمم بالاستیعاب فزید منہ اشعارا بان اتصال بعضہ بالبدن شرط وہذہ الایۃ جاءت تبعا للنہی الوارد بین قربان الصلوۃ مع شغل الذہن وما یذکر تبعا لا یکون محلا للتفصیل فقط **قولہ تعالیٰ** ومن یشرک باللہ فقد افتری اثما عظیما اعلم انہ وقع فی آخر ہذہ السورۃ فی خاتمۃ ہذہ الایۃ فقد ضل ضلالا بعیدا ونکتۃ التغیر ان

خواهد گور خواهند در یافت خواهند پرسید کہ لم حشرتنی اعمی ای فی الظاہر مع انی کنت بصیرا بالبصر الظاہر والقاعدة ان الاعادة تکون علی وفق البدایة فیقال لہ ماکنت بصیرا قط بحسب الباطن بل کنت کذالک اعمی القلب عن آیاتنا فظہر العمی الباطنی منک بصورة العمی الظاہری لان ہذہ النشاة نشاة ظہور الامور الباطنة بالصور الظاہرة واگر عمی را بر حیرت بصیرت حمل کردہ شود سیاق مخالفت می نماید زیرا کہ وقد کنت بصیرا باو نمی چسپد وکذالک اتتک ایاتنا فنسیتہا وکذالک الیوم تنسی نیز دلالت میکند بر آنکہ اینکس در دنیا جاہل یا متجاہل بود پس اگر در آخرت نیز ہمان قسم جاہل برخیزد وجہ مجازات چہ باشد و بردی چہ ضرر مترتب شود و سیاق این لفظ نیز دلالت میکند کہ این حالت او را در مقام مجازات بر اعراض از ذکر اللہ رو خواہد داد۔ آمدیم بر آنکہ چون اعمی را بر عمی ظاہر حمل نمودیم با آیات دیگر مخالف می افتد کہ اسمع بہم و ابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین و مانند آنست اگرچہ مطابق آیات بسیار میشود مثل ونحشرہم یوم القیامة علی وجوہہم عمیا وبکما وصما ولہذا قیل لابن عباس رضی اللہ عنہ الیس قال اللہ تعالیٰ ورای المجرمون النار وقال سمعوا لہا تغیظا وزفیرا وقال دعوا ہنالک ثبورا فکیف یکونون عمیا وبکما وصما فاجاب رضی اللہ عنہ بانہم لایرون مالیسرہم ولاینطقون بحجة ولایسمعون مایلذ مسامعہم وتحقیق جواب ازین تعارض آنست کہ در ابتداء حشر صورت مثالیہ تعامی وتصایم ایشان از دلائل حقہ وسکوت ایشان از بیان حق بصورت کوری وکری وگنگی ظہور خواہد نمود ومن بعد کہ بحضور تجلی قہرے الٰہی خواہند ایستاد وکشف غطا بکلی خواہد شد بنا بران تجلی حواس ایشان قوت تمام پیدا خواہند کرد وذلک التجلی ہو المشار الیہ بقولہ تعالیٰ یوم یقوم الناس لرب العالمین وبقولہ واشرقت الارض بنور ربہا ووضع الکتاب وجیٔ بالنبیین والشہداء و فی لفظ الاتیین بالشعر لہذا الطریق من الجمع حیث قیل نحشرہ اعمی ونحشرہم یوم القیٰمة علی وجوہہم عمیا وبکما وصما وقال اسمع بہم وابصر یوم یاتوننا وقت حضور التجلی القہری واللہ اعلم فقط

بطلان تخصیص طوفان بقوم نوح علیہ السلام

سوال جمہور مفسرین در کریمہ جعلنا ذریتہ ہم الباقین ذکر کردہ اند کہ تمام آدمیان روے زمین در طوفان غرق شدند وکسانیکہ با نوح علیہ السلام در کشتی نجات یافتند از انان عقب نماند مگر از سہ پسر نوح علیہ السلام ولہذا نوحؑ را آدم ثانی گویند وچون سنت اللہ تعالیٰ بران جاریست کہ ہیچکس را بیش از بعث رسولؑ واتمام حجت عذاب نکند ازینجا لازم مے آید عموم بعثت نوحؑ بر تمام خلق وآنرا از خصایص خاتم النبیین شمردہ اند علیہ وعلیہم الصلوٰة والسلام وصاحب مواہب لدنیہ ازان جوابہا دادہ وصاحب تفسیر مظہری بعد نقل

ان الجن ایضا مشارکون للانسان فی التکلیف فکیف التخصیص بالانسان واجیب بانہ لیس فی الآیۃ دلالۃ علی تخصیص الانسان مطلقا بقبول الامانۃ بل مفادہا ان السموات والارض والجبال لم یقبلہا وقبلہا الانسان ممتازا عنہا ویجوز ان یکون قبلہا غیرہ کالجن ایضا وفیہ ان المقام یقتضی التخصیص المطلق لانہ اما مقام مدح او مقام ذم وکل منہا لایتاتی بدون التخصیص وقد یجاب بان الانسان اعم منہ لان الجن ایضا انسان ناری وفیہ انہ علی خلاف استعمال القرآن والتحقیق ان القابل بالاصالۃ للتکلیف ہو الانسان والجن لما کانوا رواصا لوجوہ قالبالنفسہ صاروا بالتبع من اہل التکلیف فالقائم بہذا المنصب فی عالم الارواح اصالۃ ہو الانسان وقد سبق ہنا فی مواضع من ہذا التفسیر ان الجن نسبتہم الی الانسان کنسبۃ القالب الی الحلی المصنوع او کنسبۃ الجزئیۃ الی البلدۃ المعمورۃ وانہم نسلت ناقصۃ للانسان وان وجودہم کالتوطیۃ التمہید لوجودہ ولما کان اول الفکر آخر العمل تاخر وجودہ زمانا ولکن تعلقت بہ العنایۃ اولا فہم بالعوہ فی کل الامور المتعلقۃ بہذا الباب انتہٰی۔

نقلا عن مسودۃ فتح العزیز فی سورۃ آل عمران قولہ تعالیٰ قل امنا باللہ وما انزل علینا فقط

تعدیۃ لفظ الوحی بالی وعلی اعلم ان الوحی ینزل من فوق السماء وینتہی الی الرسل فیعدی تعلی تارۃ نظرا الی الاعتبار الاول المقتضی للاستعلاء وبالی اخری نظرا الی الاعتبار الثانی المقتضی للانتہاء وقد نطق القرآن بالاعتبارین جمیعا فالاول فی ہذہ السورۃ والثانی فی سورۃ البقرۃ بقی الکلام فی تخصیص احد الاعتبارین باحد السورتین ہل لہ وجہ قالوا الوجہ فی ذلک ان ہذا الکلام وقع فی سورۃ البقرۃ تحت قولہ قالوا وہہنا بحث قولہ قل فظاہر ان الرسول یاتیہ الوحی بطریق الاستعلاء والامۃ یاتیہم الوحی بطریق الانتہاء لانہ انما یصل الیہم بواسطۃ الرسل ولایقع علیہم وقوعا استعلائیا فناسب کل اعتبار موقعہ ورد ہذا القول لقولہ تعالیٰ وانزلنا الیک الکتاب وبقولہ امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجہ النہار والتحقیق الذی لاغبار علیہا استفدتہ عن شیخی واستاذی قدس سرہ عین عرض التفسیر علیہ وحاصلہ ان نزول الوحی ووقوعہ حیث ماکان انما ہو بطریق الاستعلاء سواء فی ذلک النبی والامۃ لکن اذا اعتبر الوحی من الاشیاء المنزلۃ الواقعۃ کالماء المنزل والسکینۃ المنزلۃ ولذلک لاتری لفظ النزول مستعملا فی القرآن وکلام العرب العرباء الامتعدی بعلی نعم الوحی لہ اعتبار آخر وراء النزول وہو انہ کلام مفہم ملقی فی مدرکۃ السامع ولہذا الاعتبار لہ وصول وانتہاء الی المخاطب ای مخاطب کان کوصول الخطوط والرسائل الی من یصل الیہ فحیث ماعدی بالی نظرا الی ہذا الاعتبار سواء فی ذلک النبی والامۃ والقانون الذی یظہر من تتبع الکلام المجید فی مراعاۃ

نکتہ در تعدیہ لفظ وحی بالی وعلی

ہذہ الآیۃ نزلت فی سیاق قصۃ الیہود وتحریفہم وقولہم افتراء علی اللہ وقولہم عزیر بن اللہ فناسب ختم الآیۃ بذکر الافتراء العظیم والآیۃ الآتیۃ نزلت فی العرب وعباد الاصنام بغیر الاستدلال بکتاب فناسب ختم الآیۃ بالضلال البعید لانہم فی ضلال بعید عن الحق والکتب المنزلۃ وایضا الآیۃ الآتیۃ قد سبقہا قولہ وما یضلون الا انفسہم فناسب ختم حالہم بالضلال فقط **قولہ تعالیٰ** فمنہم من آمن بہ ومنہم من صد عنہ اعلم انہ تعالیٰ قال فی اول التغابن فمنکم کافر ومنکم مومن فقدم المومن علی الکافر ہہنا وعکس فی التغابن والوجہ ان ہذہ الآیۃ وقعت بعد قولہ فقد آتینا آل ابراہیم الکتاب والحکمۃ والاصل فیہم الایمان والکفر طرء علیہم باغواء غیرہم لایاہم وآیۃ التغابن فی مخاصمۃ المشرکین من قریش والکفر کان اصلا فیہم والایمان طرء علی بعضہم باجابۃ دعوۃ النبی فلاجرم قدم ما ہو الاصل فی الموضعین واللہ اعلم فقط

ونیز معلوم شریف خواہد شد کہ در بعضی احکام ظاہر قرآن دلالت بر چیزی میکند کہ باحادیث متواترہ آن ظاہر متروک گشتہ مثل حتی تنکح زوجا غیرہ فانہ یدل علی الحل بمجرد النکاح بدون اشتراط الوطی کما ذہب الیہ سعید بن المسیب ومثل ومن قتل مومنا خطأ فتحریر رقبۃ مومنۃ ودیۃ مسلمۃ الی اہلہ فانہ بظاہرہ یدل علی وجوب دیۃ الخطأ فی مال القاتل دون العاقلۃ کما ذہب الیہ الخوارج قاطبۃ۔ پس تمسک بمثل این ظاہر اصلا عذر نمیشود واین خطأ اجتہادی البتہ معفو نیست زیراکہ در غیر محل اجتہاد واقع شدہ وچون در غیر محل اجتہاد واقع شود خطا کنندہ اصلا اعتبار ندارد لافی حق ذلک المجتہد ولافی غیرہ کما صرح بذلک صاحب الہدایۃ فی بحث التحلیل۔

سوال صاحب المدارک حمل لفظ الجنۃ فی قولہ تعالیٰ واجعلوا بینہ وبین الجنۃ نسبا ولقد علمت الجنۃ علی الملائکۃ الی آخرہا قال **جواب** قولہ تعالیٰ وما منا الا ولہ مقام معلوم الارجح فی تفسیرہ انہ قول الملائکۃ ومثل ہذا وقع فی القرآن فی مواضع منہا قولہ تعالیٰ وما نتنزل الا بامر ربک وانہ من قول جبرئیل باتفاق الروایات واما حمل الجنۃ علی الملائکۃ فبعید کل البعد ولابی مسلم الاصفہانی تفسیر کبیر یجتہد فی ابداء المناسبات وانتشار الربط فی مثل ہذہ الآیات وحملہا علی غیر معانیہا المأثورۃ فقط **قولہ تعالیٰ** انا عرضنا الامانۃ وہی اما التکلیف واہلیۃ الثواب والعقاب واما الطاعۃ علی خلاف مقتضی الطبیعۃ بالاختیار واما حدود الشرع واما الاحکام اللتی لا یظہر للغیر الا باظہارہ کالصوم والوضوء وغسل الجنابۃ کما نقل عن قدماء المفسرین واما الاتصاف بجمیع الاسماء الحسنی کما اختارہ الشیخ الاکبر فی الفتوحات واما الخلافۃ والریاسۃ کما اختارہ الجیلی وغیرہ من العرفاء ویرد علی الاول

ثلثة عشر حديثا الملازمة حديثان اللقطة خمسة عشر حديثا المظالم والغصب احد واربعون حديثا الشركة
اثنان وسبعون حديثا الرهن تسعة احاديث العتق احد واربعون حديثا المكاتب ست احاديث الهبة
تسعة وستون حديثا الشهادات ثمانية وخمسون حديثا الصلح اثنان وعشرون حديثا الشروط اربعة وعشرون
حديثا الوصايا احد واربعون حديثا الجهاد والسير مائتان وخمسة وخمسون حديثا بقية ايضا اثنان واربعون
حديثا فرض الخمس ثمانية وخمسون حديثا الجزية والموادعة ثلثة وستون حديثا بدء الخلق مائتا حديث وحديثان
الانبياء والمغازي اربعمائة وثمانية وعشرون حديثا وجزء آخر بعد المغازي مائة وثمانية وثلثون حديثا التفسير خمسمائة
واربعون حديثا فضائل القرآن احد وثمانون حديثا النكاح والطلاق مائتان واربعة واربعون حديث
النفقات اثنان وعشرون حديثا الاطعمة سبعون حديثا العقيقة احد عشر حديثا الصيد والذبائح وغيره سبعون
حديثا الذبائح والاضاحي ثلثون حديثا الاشربة خمسة وستون حديثا الطب تسعة وتسعون حديثا المرضى
احد واربعون حديثا اللباس مائة وعشرون حديثا الآداب مائتان وست وخمسون حديثا الاستيذان
سبعة وسبعون حديثا الدعوة ست وسبعون حديثا ومن الدعوات ثلثون حديثا الرقاق مائة حديث
الحوض ست عشر حديثا صفة الجنة والنار سبعة وخمسون حديثا القدر ثمانية وعشرون حديثا الايمان والنذر
احد وثلثون حديثا كفارة الايمان خمسة عشر حديثا الفرائض خمسة واربعون حديثا الحدود ثلثون حديثا
المحاربون اثنان وخمسون حديثا الديات اربعة وخمسون حديثا استتابة المرتدين عشرون حديثا
الاكراه ثلثة عشر حديثا ترك الحيل ثلثة وعشرون حديثا التعبير ستون حديثا الفتن ثمانون حديثا الاحكام
اثنان وثمانون حديثا الاماني اثنان وعشرون حديثا اجازة خبر الواحد تسعة عشر حديثا الاعتصام ست
وتسعون حديثا التوحيد وعظمة الرب عز وجل وغير ذلك مائة وسبعون حديثا الى آخره الجميع سبعة الاف
ومائتان وخمسة وسبعون حديثا والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله
واصحابه اجمعين فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

حرف الالف — جملہ مرویات مرفوعہ حضرت ابوبکر الصدیق رض ۱۴۲ وابی بن کعب رض ۱۶۴ والاغر رض بن یسار المزنی
الجہنی ۳ واسامۃ رض بن زید ۱۲۸ وانس رض بن مالک ۲۲۸۶ وابوسعید رض الساعدی ۲۸ وابوامامۃ الباہلی ۲۵۰
وابوایوب رض الانصاری ۱۵۵ وابوبردۃ رض بن نیار ۴ وابوبرزۃ رض الاسلمی ۴۶ وابوبشیر رض الانصاری ۳

الاعتبارین ان الوحی ان عد نعمة من النعم واصلا من السماء الی الارض کسائر النعم الواصلة وکان المقام
تعداد النعم او بیان الحمد علیها کان الانسب ہو الاعتبار الاول الموافق لظاہر اللغة وان عد علما منتہیا الی مدارک
السامعین کالخطوط الواصلة والکتب والرسائل والہدایا والتحف وکان المقام مقام التعلیم والتفہیم وما التکمیل
فی القوة العلمیة کان الانسب ہو الاعتبار الثانی واللہ اعلم فقط

احادیث

بسم اللہ الرحمن الرحیم

عدد حدیث الجامع الصحیح البخاری قال ابو محمد الحموی بدء الوحی خمسة احادیث الایمان خمسون حدیثا
العلم خمسة وسبعون حدیثا الوضوء مائة وتسعة احادیث غسل الجنابة ثلثة واربعون حدیثا الحیض سبعة احادیث
التیمم خمسة عشر حدیثا فرض الصلوة حدیثان الصلوة فی الثیاب تسعة وثلثون حدیثا القبلة ثلثة عشر حدیثا
المساجد ستة وسبعون حدیثا السترة فی الصلوة ہو ثلثون حدیثا مواقیت الصلوة خمسة وسبعون حدیثا الاذان
ثمانیة وعشرون حدیثا فضل صلوة الجماعة واقامتها اربعون حدیثا الامامة اربعون حدیثا اقامة الصفوف
ثمانیة عشر حدیثا افتتاح الصلوة عشرون حدیثا القرأة ثلثون حدیثا الرکوع والسجود والتشہد اثنان وخمسون
حدیثا انقضاء الصلوة سبعة عشر حدیثا اجتناب اکل الثوم خمسة احادیث صلوة النساء والصبیان
خمسة عشر حدیثا صلوة الجمعة خمسة وستون حدیثا صلوة الخوف ست احادیث العیدان اربعون حدیثا
الوتر خمسة عشر حدیثا الاستسقاء خمسة وثلثون حدیثا الکسوف خمسة وعشرون حدیثا سجود القرآن
اربعة عشر حدیثا التقصیر ست وثلثون حدیثا الاستخارة ثمانیة احادیث التحریض علی قیام اللیل
احد واربعون حدیثا النوافل ستة عشر حدیثا الصلوة فی مسجد مکة تسعة احادیث العمل فی الصلوة ست
وعشرون حدیثا السہو اربعة عشر حدیثا الجنائز مائة واربعة وخمسون حدیثا وجوب الزکوة مائة وثلثة عشر حدیثا
صدقة الفطر عشرة احادیث الحج مائتان واربعون حدیثا العمرة اثنان وثلثون حدیثا الاحصار اربعون
حدیثا جزاء الصید اربعون حدیثا الصوم ست وستون حدیثا لیلة القدر عشرة احادیث قیام رمضان
ست احادیث الاعتکاف عشرون حدیثا البیوع مائة واحد وتسعون حدیثا السلم تسعة عشر حدیثا
الشفعة ثلثة احادیث الاجارة اربعة وعشرون حدیثا الکفالة ثمانیة احادیث الوکالة سبعة عشر حدیثا
المزارعة والشرب تسعة وعشرون حدیثا الاستقراض واداء الدیون خمسة وعشرون حدیثا الاشخاص

عدی بن عمرو ۱۰ عرفجة بن شریح ۷ عقبة بن عامر ۵ عقبة بن الحارث ۰ عمار بن یاسر ۱۸۰ عمرو بن العاص ۱۹ عمرو بن عنبسة ۸۰ عمرو بن عوف ۶۲ عمر بن ابی سلمة ۱۲ عمارة بن رویبة ۹ عوف بن مالک ۷۰ عیاض ابن حمار ۳۰ عائشة ۲۲۱۰ حرف الغین لیس فیها شیء حرف الفاء فضالة بن عبید ۵۰ فاطمة بنت رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم ۱۰ فاطمة بنت قیس ۳۴ حرف القاف قبیصة بن مخارق ۹ قتادة بن النعمان ۷ حرف الکاف کعب بن عجرة ۴۷ کعب بن مالک ۸۰ حرف اللام لیس فیها شیء حرف المیم مالک بن صعصعة ۵ مالک بن نخبة ۲۷ مجاشع بن مسعود ۵ مروان الحکم ۶۳ مسور بن مخرمة ۳۰ مستورد فهری ۷ مسیب بن حزن ۷ معاذ بن جبل ۷۵ معاویة بن ابی سفیان ۱۲۳ معمر بن عبدالله معیقیب ۷ معقل بن یسار ۴۳ معن بن یزید ۵ مغیرة بن شعبة ۱۳۶ مقداد بن الاسود ۲۴ مقدام بن معدی کرب ۴۷ میمونة ۱۶ حرف النون نعمان بن بشیر ۱۱۴ نواس بن سمعان ۱۰ حرف الواو واثلة بن الاسقع ۵۶ وائل بن حجر ۱۰ حرف الهاء هشام بن حکیم ۶ هشام بن عمرو انصاری بخاری ۹ حرف الیاء یعلیٰ بن امیة ۲۸ وعداد حدیث الصحیح البخاری ۷۲۷۵ یعنی سبعة آلاف ومائتان وخمسة وسبعون حدیثا وقیل المکرر منها تسعمائة حدیث وقیل انها باسقاط المکررة اربعة آلاف حدیث وعدد حدیث صحیح مسلم اثنی عشر الف حدیث وجملة حدیث کتاب المشارق الفان ومائتان وست واربعون حدیثا هذا کله منقول من شرح المشارق المسمی الکازرونی تصنیف سعید بن محمد بن مسعود الکازرونی۔

حال معراج علی اکثر الروایات

بسم الله الرحمن الرحیم

لما ماتت خدیجة تزوج بعده سودة بنت زمعة وخرج بعد ذلک بثلثة اشهر فی بقایا الشوال علی راس سنة العشر من البعثة الی الطائف واقام بها شهرا ثم لما انصرف نزل نخلة فاستمع الجن القرآن منه ولما کان فی شهر ربیع الاول من تلک السنة اسری بروحه وجسده یقظة من المسجد الحرام وقیل کان قبل الهجرة بسنة وخمسة اشهر فعلی هذا یکون فی شوال وقیل فی رجب حکاه ابن عبدالبر وقاله ابن قتیبة وجزم به النووی فی الروضة وقیل لیلة السابع والعشرین من رجب واختاره الحافظ عبدالغنی والمقدسی وکانت لیلة السبت وقیل لیل الجمعة وانما جعل لیلا لشرف اللیل علی النهار ولان اللیل محل خلوة المحبین وقیل لیزداد الذین امنوا ایمانا ویستیقن الذین کفروا واختلف الاحادیث فبعضها بینما انا فی الحطیم وربما قال فی الحجر

وابونصر الغفاری ۱۲ وابوبکرۃ الثقفی ۱۳۲ وابوثعلبۃ الخشنی ۴۰ وابوحمید الساعدی ۲۶ وابوالدرداء ۱۷۹
وابوذر ۲۸۱ وابورافع ۸ وابوسعید الخدری ۱۱۷۰ وابوشریح الخزاعی ۲۰ وابوطلحۃ ۵۲ وابوعبیس عبدالرحمن
بن جبیر ۵ وابوعبیدۃ بن الجراح ۱۴ وابوقتادۃ ۱۷۰ وابومالک الاشعری ۲۷ وابومرثد الغنوی ۲ وابومسعود ۱۲ وابوموسے
الاشعری ۳۶۰ وابوواقد اللیثی ۲۴ وابوہریرۃ ۵۳۷۴ وام سلمۃ ۳۷۸ وام حبیبۃ ۶۵ وام الدرداء ۵
وام حرام ۷ وام خالد ۷ وام الحصین ۸ وام سلیم ۱۴ وام قیس بنت محصن ۲۴ وام عطیۃ ۴۰ وام الفضل ۳۰
واسماء بنت ابی بکر ۵۸ واسماء بنت عمیس ۶۰ حرف الباء براء بن عازب ۳۰۵ بریدۃ بن الحصیب ۱۸۷
حرف التاء تمیم الداری ۱۸ حرف الثاء ثابت بن الضحاک ۱۴ ثوبان ۱۲۸ حرف الجیم جابر
بن عبداللہ ۱۵۴۰ جابر بن سمرۃ ۱۴۶ جبیر بن مطعم ۶۰ جریر بن عبداللہ ۱۰۰ جندب بن عبداللہ ۴۳
جویریۃ بنت الحارث ۷ جدامۃ بنت وہب الاسدیۃ ۲ حرف الحاء حارثۃ بن وہب ۴ قیل ۶ حکیم بن
حزام ۴۰ حمزۃ بن عمرو اسلمی ۹ حنظلۃ بن الربیع ۲ حفصۃ بنت عمر ۶۰ حرف الخاء خباب بن الارت ۳۲
خولۃ بنت حکیم ۱۵ خولۃ بنت ثامر الانصاریۃ ۲ حرف الدال والذال لیس فیہا شیٔ حرف الراء
رافع بن خدیج ۷۸ ربیع بنت مسعود ۲۱ حرف الزاء زبیر بن العوام ۳۸ زید بن ارقم ۷۰ زید بن ثابت ۹۲ زید بن خالد ۸۱
زینب بنت جحش ۱۱ زینب بنت ابی سلمۃ ۷ زینب بنت ابی معاویۃ ۸ حرف السین سبرۃ بن معبد ۱۹
سعد بن ابی وقاص ۲۷۰ سعید بن زید ۴۸ سفیان بن ابی زہیر ۵ سلمان فارسی ۶۰ سلیمان بن صرد
بن الجون ۱۵ سلمۃ بن الاکوع ۷۷ سمرۃ بن جندب ۱۲۳ سہل بن حنیف ۴۰ سہل بن سعد الساعدی ۱۸۸
حرف الشین شداد بن اوس ۵۰ شرید بن سوید ۴۲ حرف الصاد صعب بن جثامۃ ۱۶ صفیۃ بنت
حیی ۱۰ حرف الضاد لیس فیہا شیٔ حرف الطاء طلحۃ بن عبیداللہ ۳۸ حرف الظاء لیس فیہا شیٔ
حرف العین عمر ۵۳۷ عثمان ۱۴۶ علی ۵۸۶ عائذ بن عمرو المزنی ۸ عامر بن ربیعۃ بن مالک ۲۲
عبداللہ بن عباس ۱۶۶۰ عبداللہ بن مسعود ۸۴۸ عبداللہ بن عمر ۲۶۳۰ عبداللہ بن عمرو ۷۰۰ عبداللہ
بن زبیر ۳۳ عبداللہ بن جعفر ۲۵ عبداللہ بن ابی اوفی ۹۵ عبداللہ بن سلام ۲۵ عبداللہ بن زید بن
عاصم ۴۸ عبداللہ بن مغفل ۴۳ عبداللہ بن سرجس ۱۷ عبداللہ بن الشخیر ۱۷ عبدالرحمن بن عوف ۶۵
عبدالرحمن بن ابی بکر ۸ عبدالرحمن بن سمرۃ ۱۴ عباس بن عبدالمطلب ۳۵ عبادۃ بن الصامت ۱۸۱
عبدالمطلب بن ربیعۃ بن الحارث بن عبدالمطلب ۸ عثمان بن ابی العاص ۲۹ عدی بن حاتم ۶۶

الی الی فقال جبرئیل علیه السلام هو الشیطان ورای ثلثة نفر سلموا علیه فقال هم ابراهیم وموسیٰ وعیسیٰ قالوا یا اخر یا حاشر یا اول ومر بموسیٰ وهو یصلی فی قبره عند الکثیب الاحمر عن جانب الطریق ومن حدیث ابی هریرة عند البزار والطبرانی فاذا بقوم یزرعون ویحصدون فی یوم کلما حصدوا عاد زرعهم کما کان وهم المجاهدون فی سبیل الله یضاعف لهم الحسنات الی سبع مائة ضعف ثم لقیوم ترضخ روسهم بالصخر وهم قوم یتثاقلون روسهم عن الصلوة المکتوبة ثم بقوم علی اقبالهم رقاع وعلی ادبارهم تسرحون کما تسرح الماشیة یاکلون الضریع والزقوم ورضف جهنم وهم مانعوا الزکوة وبقوم بین ایدیهم لحم نضیج فی قدور لا یاکلونه ولحم خبیث نتن فی قدور یاکلونه وهم الذین یترکون حلال ازواجهم ویطلبون الحرام ثم علی رجل وقد حمل حزمة عظیمة لا یستطیع حملها فتزید علیها وهو صاحب الامانات قد ضیعها ویرید غیرها ثم بقوم تقرض السنتهم وشفاههم بمقاریض من حدید تعود کما قرضت وهم خطباء الفتنة ثم علی حجر صغیر خرج منه ثور عظیم فیرید ان یرجع فیه فلا یطیق وهو مثال الرجل یتکلم بالکلمة العظیمة ثم یندم علیها فلا یستطیع ردها ثم علی واد طیب فیه ریح طیب وصوت هو صوت الجنة یطلب من الله ما وعدها وعلی واد خلافه وجهنم وفی رعایة ابی سعید عند البیهقی بانه رای ذلک حین صعود السماء الدنیا وفیه زیادة ثم لقوم بطونهم کامثال البیوت فیها حیات یری من ظاهرها کلها یعض احدهم اخذهم اکلة الربوا ولقوم لهم مشافر کمشافیر الابل یبلعون جمرا یخرج من اسفلهم وهم الذین اکلوا مال الیتامی ظلما ومرئیا لعلقن بثدیهن منکبات علی ارجلهن وهن الزوانی ولقوم یقطع من جنوبهم اللحم فیمضغون وهم الغمازون اللمازون ثم لما وصل الی بیت المقدس وجد الباب مفتوحا وفیه قصة لهرقل وبطریقه وربط البراق فی الحلقة التی یربط الانبیاء بها دوابهم وکانت تلک الحلقة قد انسدت فخرقها جبرئیل باصبعه وصلی فی البیت فی مقدم المسجد حیث محراب عمر رض واتی هناک بارواح الانبیاء وفیه قال ابراهیم لقد فضلکم محمد حین اثنوا علی ایده بکلامهم وفی حدیث انس فبعث له ادم فمن دونه فصلی بهم وامهم تلک اللیلة وفی روایة فتدافعوا فقدموا محمدا وقیل قدمه جبرئیل وصلی رکعتین لا غیر فجاءه جبرئیل بانائین احدهما خمر والاخر فیه لبن فاختار اللبن وفی روایة البزار بثلثة اوانی الثالث فیه عسل وفی حدیث شداد بن اوس فصلیت فاخذنی من العطش ما شاء الله اتیت بانائین احدهما عسل والاخر فیه لبن فعلم ان المجیٔ بالاوانی کان مرتین منها وعنه السدرة عند روئیة الانهار الاربعة ورای بعد الصلوة الحور العین فی سرحة المسجد وجاء فی بعض الروایات انه صلی بهم

وفي البخاري في اول بدء الخلق بينا انا عند البيت وفي رواية الزهري عن انس بن ابي ذر فقد فرج سقف
بيتي بمكة وفي رواية الواقدي باسانيده انه اسري به من شعب ابي طالب وفي حديث ام هانئ عند الطبراني
وغيره انه بات في بيتها فقالت وانا فقدته ووجه الجمع انه بات في بيتها عند شعب ابي طالب ففرج سقف
ذلك البيت فنزل منه الملك فخرج به الى المسجد وكان مضطجعا وبه اثر النعاس موجود ثم اخذه الملك فاخرج
من المسجد والملك اذا هو جبرئيل وفي رواية شريك عن انس جاءه ثلاثة نفر قبل ان يوحى اليه وانكر الخطابي هذه الرواية
وكذا القاضي عياض والنووي لكن ايده ابن حجر بمتابعة الاكثرين والظاهر انه قبل ان يوحى اليه ثم وقع الشق من
جبرئيل وكان ميكائيل جاء بطست من ذهب فغسله بماء زمزم فلما فرغ حشي صدره وملئ ايمانا وحكمة واخرج علقة
سوداء حظ الشيطان وهذا من جنس ما اكرم به اسمعيل من الذبح وبقاءه حيا في هذه الحالة من خرق العادة بان
يكون تعلق النفس بالبدن لا يزيله اخراج القلب واستعمال طست الذهب كان في عالم آخر هو في حكم الآخرة فلا باس
بذلك على ان التحريم متاخرة والحكمة والايمان تصور بصورة شراب رحيق كالموت يتصور بصورة الكبش ثم اتى
بدابة دون البغل وفوق الحمار ابيض يضع خطوه عند منتهى بصره اذا اتى على جبل ارتفعت رجلاه واذا هبط
ارتفعت يداه وفي رواية ابن سعد عن الواهبي له جناحان قال ابن حجر لم ارها لغيره وذكر الثعلبي بسند ضعيف جدا
له خد كخد الانسان وعرف كعرف الفرس وقوائم كالابل واظلاف وذنب كالبقر وكان صدره ياقوتة
حمراء وكان الذي امسك بركابه جبرئيل واخذ بزمامه ميكائيل وفي رواية معمر عن قتادة مسرجا ملجما فاستصعب عليه
فقال له جبرئيل ابمحمد تفعل هذا فما حملك على ذلك فوالله ما ركبك احد قط اكرم على الله منه فارفض عرقا اخرجه الترمذي
وفي رواية ابن اسحاق حتى لصق بالارض فاستوى عليها وفي رواية كانت تسخر للانبياء وفي مغازي
ابن عائذ ان ابراهيم عليه السلام كان يزور اسمعيل على البراق وفي حديث حذيفة عند احمد فما زال جبرئيل
ورسول الله على ظهره حتى اتيا بيت المقدس ولم يتابعه احد ولم يسنده حذيفة ايضا عن النبي فكانه قال
عن اجتهاده فتاول بانه كان قائدا او سائقا ولكن رد ابن حجر بان في صحيح ابن حبان ان جبرئيل حمله
على البراق رديفا له وعند البزار والطبراني وصحح البيهقي انه مر اول ما مر بارض ذات نخل فقال جبرئيل انزل
فصل فقال هي طيبة واليها المهاجر ثم قال انزل فصل فانه مدين ثم بطور سيناء بكذا ابيت لحم مولد
عيسى وفي حديث انس اذا في الطريق بعجوز على جنب الطريق تدعوا فقال هي الدنيا تدعوك اليها ثم عن
يمين الطريق داعي اليهود وعن يساره داعي النصارى واذا شيخ يدعوه بدعوة مسجيا عن الطريق بدعوة

ثم لا یعودون وفی بعض الروایات بعد البلوغ الی سدرة المنتهیٰ فاذا باتتی شطر من
علیہم الثیاب البیض کانہم القراطیس وشطر علیہم ثیاب رمد فدخلت البیت المعمور ودخل معی
اصحاب البیض وحجب الآخرون فصلیت انا ومن معی فی البیت المعمور ہذا عند البیہقی
عن ابی سعید وفی روایة البخاری فی الصلوٰة ثم ظہرت لمستوی اسمع فیہ صریف
الاقلام وفی روایة ابی ذر عند مسلم ثم ادخلت الجنة فاذا فیہا حبائل اللؤلؤ وورا ہذا
الکوثر ومستقبلہ جاریة فقال لمن انت فقالت لزید بن حارثة وفی الروایات الضعیفة
ان جبرئیل انتہی ووقف واستصحبہ رسول اللہ صلعم فاعتذر فقال لو دنوت انملة
لاحترقت وبعد ذلک اختلفت الروایات ففی بعضہا الاجمال وقال رج لی فی النور جا و
فی بعضہا التفصیل قال ثم اتیت برفرف اخضر التمع بصری من نورہ فحملت علیہ فذکر
خرق الحجب السبعین من النور ونداء المنادی حین استوحش بلغة ابی بکر رض قف یا محمد ان
ربک یصلی ثم ذکر وصولہ الی العرش حتی قال وہذا فی صحیح البخاری اعنی قولہ ثم دنی رب العزة
وفی روایة البخاری ثم دنی الجبار فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبدہ ما اوحی
وہنالک فرض علیہ خمسون صلوٰة فی الیوم واللیلة واعطی خواتیم سورة البقرة وغفر لمن لا یشرک باللہ
من امتہ المقحمات وقیل لہ الم یجدک یتیما فآوی الم نشرح لک صدرک وقیل لہ ان الجنة حرام
علی الانبیاء حتی تدخل انت وعلی الامم حتی تدخل امتک وفی روایة ابی سعید الخدری عند البیہقی
ان اللہ تعالیٰ قال لہ صلوٰة اللہ وسلامہ علیہ سل فقال انک اتخذت ابراہیم خلیلا واعطیتہ
ملکا عظیما وکلمت موسیٰ تکلیما واعطیت داوٗد ملکا عظیما والنت لہ الحدید وسخرت لہ الجبال
واعطیت سلیمان ملکا عظیما وسخرت لہ الانس والجن والشیاطین وسخرت لہ الریاح واعطیتہ
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدہ وعلمت عیسیٰ التوریٰة والانجیل وجعلتہ یبرئ الاکمہ والابرص ویحیی الموتی
باذنک واعذتہ من الشیطان الرجیم فلم یکن لہ علیہ سبیل فقال ربہ تعالیٰ قد اتخذتک حبیبا فہو
مکتوب فی التوراة حبیب الرحمٰن وارسلناک الی الناس کافة بشیرا ونذیرا وشرحت لک صدرک
ووضعت عنک وزرک ورفعت لک ذکرک فلا اذکر الا ذکرک معی وجعلت امتک خیر امة اخرجت
للناس وجعلت امتک امة وسطا وجعلت امتک ہم الاولون وہم الآخرون وجعلت من امتک

فی السماء واللہ اعلم وفی روایۃ ابن اسحق لما فرغت مما کان ببیت المقدس اتی بالمعراج ولم ار قط شیا احسن
وہو الذی یمد الیہ المیت عینہ حین یحتضر وفیہ تعرج ارواح المومنین وفی روایۃ کعب فیہ مرقاۃ من ذہب
ومرقاۃ من فضۃ وعن یمینہ ملائکۃ وعن یسارہ ملائکۃ وموضعہ جنۃ الفردوس وہو منضد وعند البیہقی عنہ
الی باب من ابواب السماء یقال لہ باب الحفظۃ علیہ ملک یقال لہ اسمٰعیل تحت یدہ اثنا عشر الف ملک
نضرب جبرئیل ذلک الباب وسالہ اہل السماء ولما اخبرہم استبشروا المجیئہ وقالوا مرحبا واہلا فلنعم المجیٔ جاء
ووقع فی بعض الروایات انہ رای فی السماء الدنیا النیل والفرات ای عنصرہما وتخالف حدیث مالک بن
صعصعۃ فان فیہ بعد ذکر سدرۃ المنتہی فاذا فی اصلہا اربعۃ انہار وجمع بان منبعہما من تحت السدرۃ ومقرہما
فی السماء الدنیا ومنہا تنزلان الی الارض وفی بعض الروایات فاذا ہو بنہر اخر ہذا ای ہناک ادم ونسم بنیہ
اہل الیمین والشمال ضاحکا وباکیا ثم اتی السماء الثانیۃ رای عیسی ویحیی ابنا الخالۃ وفی الثالثۃ یوسف وفی
الرابعۃ ادریس وفی الخامسۃ ہارون وفی السادسۃ موسی وفی السابعۃ ابراہیم وخالف ابن شہاب فجعل
ابراہیم فی السادسۃ وموسی فی السابعۃ لفضل الکلام وثابت وقتادۃ اتفقا علی الروایۃ الاولی ووافقہما یزید
بن ابی مالک بن انس ووافقہم ابو سعید عن النبی صلعم ویؤیدہ ما وقع فی حدیث مالک بن صعصعۃ مسند اظہرہ
الی البیت المعمور ومن ابدا الثانیہ بالہبوط اول شی علی موسی ولومتہ فی فریضۃ الصلوٰۃ وفی ہذا المقام بکاء موسی
وقولہ ما کنت اظن ان احدا اکرم علی اللہ منی زاد الاموی فی روایۃ لو کان ہذا وحدہ ہان ولکن معہ امتہ
وذکر یوسف بانہ اعطی شطر الحسن وعند الطبرانی فاذا انا برجل احسن ما خلق اللہ قد فضل الناس بالحسن کالقمر
لیلۃ البدر علی سائر الکواکب وانما اختص برویۃ ہؤلاء الانبیاء دون غیرہم اشارۃ الی مشابہتہ حالہ بحالہم
فاول ما اتفق لہ الہجرۃ کخروج آدم من الجنۃ ثم عداوۃ الیہود وکیدہم بہ کعیسی ویحیی ثم المعاملات مع اخوانہ
لیوسف ثم بادریس فی صب العلوم والمعارف علیہ والقاء جوامع الکلم ورفعۃ الدرجات شیئا فشیئا ثم بہارون
فی رجوع محبۃ قومہ الیہ ثم بموسی من معالجۃ المنافقین واہل اللدد والجہال وصبرہ علی اذاہم ثم بابراہیم
فی حجۃ الوداع واسناد ظہرہ الی البیت وکونہ اماما للناس ثم وصل الی سدرۃ المنتہی وانما سمیت بالمنتہی
لانتہاء الارواح والاعمال والحفظۃ الیہا ویقبض من ہنالک قبضا کما ورد فی روایۃ ابن مسعود ورای علیہا
الوانا ماہی وفراشا من ذہب وملایکۃ کالاغربۃ فما احد من خلق اللہ یستطیع ان ینعتہا ورای فی اصل السدرۃ
انہار اربعۃ ظاہران وباطنان ثم رفع لہ البیت المعمور ای کوشف لہ یدخلہ سبعون الف ملک کل یوم

والقد نہذہ الشمس قد طلعت و قال آخر ہذہ والقد الاٰل قد طلعت لقد مہا لعیر او مزاق فیہا فلان فلان کما قال لہم فلم یومنوا وقالوا ان ہذا الاسحر مبین فقط

حال شجرہ بیعۃ الرضوان

در بخاری بروایات متعددہ از سعید بن المسیب عن ربیعۃ آوردہ وفی بعض الروایات انہ قال لقد رایت الشجرۃ ثم انسیتہا فلم اعرفہا وفی بعضہا فلما کان العام المقبل نسیتہا فلم نقدر علیہا وفی بعض الروایات عن طارق بن عبد الرحمن انہ قال انطلقت حاجا فمررت بقوم یصلون فی مسجد الشجرۃ قلت لہم ما ہذا المسجد قالوا ہذہ الشجرۃ حیث بایع رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیعۃ الرضوان فاتیت سعید بن المسیب فاخبرتہ فقال سعید بن المسیب اصحاب محمد لم یعرفوہا وعرفتموہا انتم و انتم اعلم وقال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری وانکار سعید بن المسیب علی من زعم انہ عرفہا معتمدا علی قول ابیہ انہم لم یعرفوہا فے العام القابل لایدل علے رفع معرفتہا اصلا فقد رفع عند المصنف اے البخاری فی حدیث جابر السابق قریبا قولہ لوکنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرۃ فہذا یدل علی انہ کان یضبط موضعہا ففیہ دلالۃ علے انہ کان یعرفہا بعینہا ثم قال وجدت عند ابن سعید باسناد صحیح عن نافع عن عمر انہ بلغہ ان قوما یاتون الشجرۃ فیصلون عندہم ثم امر بقطعہا انتہی حال الشجرۃ **اقول** الذی یظہر لی من مجموع الروایات فی امر الشجرۃ ان الشجرۃ عمت علے الناس بعد وقوع البیعۃ لحکمۃ مخفیۃ فی ذلک ذکرتہ فی فتح العزیز بالتفصیل ومجملہ ان اللہ تعالیٰ لما علق الرضا بالبیعۃ تحت الشجرۃ فی قولہ تعالیٰ لقد رضی اللہ عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ کان مظنۃ ان یسبق الی ذہن العوام ان لتلک الشجرۃ دخلا فی تعلق الرضا فرفع اللہ تلک الشجرۃ عن ابصارہم والقوم کانوا حدیثی عہد بالجاہلیۃ وعبادۃ الانصاب حتی قالوا یوما للرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجعل لنا ذات انواط کما لہم ذات انواط فاجمل ذکرہا ثم لما عین بعض الناس موضعہا بالقیاس والحدس وکانت تلک الشجرۃ فے الحقیقۃ غیرہا امر امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بقطعہا لا لان التبرک باثار الصالحین مذموم او غیرہا محمود بل لان الجعل والغش فے التبرکات امر مذموم ولہذا یجب علے الامام ان یعزر من یجعل شعرا او شیئا

اتوا اما قلوبهم انا جیهم وجعلت اول النبیین خلقا واخرهم بعثا واعطیتک سبعا من المثانی
لم اعطها نبیا قبلک واعطیتک الکوثر واعطیتک ثمانیة اسهم الاسلام والجهاد والهجرة
والصلوٰة والصدقة وصوم رمضان والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وجعلتک فاتحا
وخاتما وروی انه لما رجع رسول الله صلعم لیلة اسری به فکان بذی طوی قال یا جبرئیل
ان قومی لا یصدقونی قال یصدقک ابوبکر وهو الصدیق وروی ان رسول الله صلعم
قال لقد رایتنی فی الحجر وقریش یسالنی عن مسرای فسالنی عن اشیاء بیت المقدس
لم اثبتها فکربت کربا ما کربت مثله قط قال فرفعه الله لی انظر الیه ما یسالونی عن
شیء الا انباتهم وروی ان المشرکین جاؤا الی ابی بکر رض فقالوا هل لک فی صاحبک
یزعم انه اسری به اللیلة الی بیت المقدس قال او قد قال قالوا نعم قال لئن کان
قال ذلک لقد صدق قالوا تصدقه انه ذهب الی بیت المقدس فی لیلة وجاء قبل ان
یصبح قال نعم انی لاصدقه بما هو ابعد من ذلک اصدقه فی خبر السماء فی غدوة او روحة فلذلک
سمی ابوبکر صدیق وفی القوم من قد اتی المسجد الاقصی فقالوا هل تستطیع ان تنعت لنا المسجد
قال نعم فذهبت انعت وانعت فما زلت انعت حتی التبس علی قال فجیء بالمسجد وانا انظر
الیه حتی وضع دون دار عقیل فنعت المسجد وانا انظر الیه فقال القوم فوالله لقد اصاب ثم قالوا
یا محمد اخبرنا عن عیرنا هی اهم الینا هل لقیت منها اشیا قال نعم مررت علی عیر بنی فلان وهی بالروحاء
وقد اضلوا بعیرا لهم فهم فی طلبه وفی رحالهم قدح من ماء فعطشت فاخذته وشربته ثم وضعته کما
کان فاسألوهم هل وجدوا الماء فی القدح حین رجعوا الیه قالوا هذه آیة قال ومررت بعیر بنی فلان
وفلان راکبان قعودا لهما بذی مر فنفر بکرهما منی فرمی بفلان فانکسرت یده فاسألوهما عن ذلک
قالوا وهذه آیة قالوا اخبرنا عن عیرنا نحن قال مررت بها بالتنعیم قالوا فما عدتها واحمالها وهیئتها ومن فیها
قال کنت فی شغل عن ذلک ثم مثلت له مکانه بالحزورة بعدتها واحمالها وهیئتها ومن فیها
فقال نعم هیئتها کذا وکذا وفیها فلان وفلان یقدمها جمل اورق علیه غرارتان مخیطتان تطلع علیکم
عند طلوع الشمس قالوا وهذه آیة ثم خرجوا اشتدوا نحو الثنیة وهم یقولون والله لقد قص محمد شیئا
وبینه حتی اتوا کداء فجلسوا علیه فجعلوا ینظرون حتی تطلع الشمس فیکذبونه اذ قال قائل منهم

پس فرقہ ہاے ضالہ را دخول نار بنا بر اعتقادات ایشانست کہ علامت بطلانست و بعض مردم این فرقہ ناجیہ را کہ خوف عذاب است بنا بر عمل بہ مخالف اعتقاد خود است و ہمین دلیل حقیت مذہب است اگرچہ امید وارست بشمول شفاعت و حصول کمی عذاب فقط۔

شہران لا ینقصان ورد فی الحدیث شہران لا ینقصان رمضان و ذو الحجۃ۔ شراح تاویل مے کنند کہ مراد نقصان ثواب است و این توجیہ در رمضان راست مے آید کہ ماہ کامل باشد یا ناقص در ثواب صوم تمام ماہ نقصانے نیست و در ذی الحجہ راست نمے آید کہ شعائر و مناسک حج تا آخر ایام تشریق است و تا آخر ماہ ہیچ علاقہ نیست ناقص باشد یا کامل و این حدیث در کلینی بطریق متعددہ وارد است و الفاظ آن مصرح است نہ آنکہ مراد عدم نقصان ایام شہر است **جواب** قولہ شہران لا ینقصان اکثرہم علی انہما لا ینقصان معانی عدد الایام وقیل لا ینقصان فی الاجر و الثواب اما رمضان فظاہر و اما ذو الحجۃ فباعتبار انہ من شہر الحج و من الاشہر الحرام و العمل یتضاعف فیہا فہذا الاجر یتکامل عند نقصان العدد و الخسا وقیل صورتہ ان لا یظہر الہلال فی اول ذی الحجۃ فمضی یوم او یومان منہ و لا یعلم الحاج انہ من ذی الحجۃ فلا یشتغلوا بالاحرام او صوم العشر لمن یعتادہ فیتفق ثبوت الہلال یوم الترویۃ او یوم عرفۃ فتلک الایام کلہا محسوبۃ باعتبار الاجر انیست شرح این حدیث اما روایات کلینی را بجہت آنکہ رواۃ کثیر الاوہام اند و فہمیدہ خود را شنیدہ مے انگارند چندان اعتبارے نیست۔

کلینی

ف در شرح حدیث ثلثۃ یؤتون اجرہم مرتین رجل امن بنبیہ و امن بمحمد الخ و فی بعض الروایات رجل من اہل الکتاب آمن بنبیہ شراح حدیث خیلے اضطراب نمودہ اند و متاخرین ایشان مثل عبد الروف مناوی و دیگر محققین ہمین را اختیار نمودہ اند کہ مراد خاص نصرانیان اند زیرا کہ دین یہودیت و دیگر ادیان بدین حضرت عیسے علیہ السلام منسوخ شدہ و انکار نبوت حضرت عیسے کفر است پس دین منسوخ کہ در حالت کفر بران عمل کردہ باشد چہ قسم مستوجب اجر و ثواب گردد و این فقیر در تحت آیت اولئک یؤتون اجرہم مرتین تحقیق نفیس نوشتہ کہ این وقت نقل آن بسبب در ماندن مسودات متعذر است مجملش آنکہ الاولی التعمیم

من التبرکات وینسبه الی الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلا سند ولا دلیل فالامر بالقطع انما کان لاجل ان عمر رضی اللہ عنہ کان یعلم ان الشجرۃ عمیت من الابصار وان ہذہ الشجرۃ لیست تلک الشجرۃ اللتی من شاہہا ان یتبرک بہا وقول جابر لو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرۃ لایدل الا علی انہ کان یضبط مکان الشجرۃ وہو لا یدل علی بقاء الشجرۃ بل یدل علی رفع معرفتہا فتامل والعجب انہ کیف خفی ذلک علی مثل الشیخ ابن حجر رحمۃ اللہ علیہ و قال فی شفاء الغرام ان موضع الحدیبیۃ ہو الذی فیہ البیر المعروفۃ ببیر شمس بطریق جدۃ والشجرۃ والحدیبیۃ لا یعرف الآن ولیست بالموضع الذی یقال لہ الجدۃ فی طریق جدۃ لقرب ہذا الموضع من جدۃ وبعدہ من مکۃ والحدیبیۃ دونہ بکثیر وہی فی حد الحرام کما قال مالک او فی طرف الحل کما قال الماوردی او بعضہا فی الحل وبعضہا فی الحرام کما قال الشافعی ومن قال ان الشجرۃ کانت من الجنۃ فمعناہ انہا رفعت الی الجنۃ کما ورد ما بین بیتی ومنبری روضۃ من ریاض الجنۃ وورد ان البقیع والمعلاۃ ترعتان من تراع الجنۃ ای یجعلان کذلک یوم القیامۃ۔ فقط

سوال فرقہ ناجیہ در حدیث شریف وارد شدہ ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقۃ کلہم فی النار الا واحدۃ قیل من ہم یا رسول اللہ قال الذین ہم علی ما انا علیہ واصحابی یعنی متفرق خواہد شد امت من یعنی امت اجابت من کہ کلمہ من خواندہ اند و نبوت مرا قبول کردہ بر ہفتاد و سہ فرقہ ہمہ ہا در دوزخ اند مگر یک فرقہ گفتہ شد کیستند آنہا فرمودند آنانکہ ثابت و قایم اند بر آنچہ من بر وہستم و اصحاب من بر وہستند پس کسیکہ اتباع حدیث پیغمبر و پیروی جماعت صحابہ آئین و شیوہ او باشد ناجیہ ہمان است وظاہر آنست کہ این معنی بجز اہل سنت و جماعت دیگرے را نیست زیرا کہ سنت متابعت حدیث است و جماعہ پیروی جماعۃ صحابہ وگاہے اشکالے بخاطر میرسد کہ اہل سنت تجویز عذاب بر صغائر و کبائر مے نمایند پس باوجود این مذہب دخول نار را چرا روا داشتند و فرقہ ناجیہ چگونہ باشند واز وعید فی النار چگونہ بر آیند۔

جواب تجویز دخول نار بر مرتکب مقتضائے عمل و عقیدہ این فرقہ مینمایند و باوجود قیام

کتب خود بوجه اتم داشته باشد نام شیخین و حضرت عثمان مثل نام فرعون و هامان در حق ایشان عنوان نموده
مغیبان گردیده هرگز مناقب و مدائح ایشان نشنیده اند و خبر ایذاء اهلبیت و غصب و ظلم و حیله دیگر و صنعتهای
ایشان در ذهن آن مردم نمانده پس با وجود استعداد درک حق توجه و التفاتی به تفتیش احوال ایشان
ندارند همین بود حالت احبار یهود که هرگز ملتفت بذکر حضرت مسیح نبودند بجهت استبعادی که ایشان از تنفرات
و چون توجه و التفات نباشد بدیهیات را نتوان دریافت چه جای نظریات بعد این بی التفاتی این
هم شد که اتباع حضرت مسیح غیر از کلمات تنقیص و الحاد و مبالغه و اطراء و القول بالتثلیث از حال حضرت مسیح
هیچ مذکور نمی کردند و سماع این خرافات زیاده تر موجب تنفر ایشان گردیده بود چون پیغمبر آخر زمان
مبعوث شد و نوبت از بیان بعیان رسید و از سماع برویت انجامید و حجابی دیگر در میان نماند
ایشان را ایمان بهر دو بزرگوار معا حاصل گشت و کمال علم ایشان در ینجا ظهور نمود و هذا المعنی احد
المقاصد من قوله علیه السلام انی اولی الناس بعیسی بن مریم بلکه این متعاکس است چون آن
پیغمبر آخر الزمان را دیر خواهد گذشت و مردم را در حقیقت امر ایشان بجهت غلبه مخالفان ملت
شکوک و شبهات راه خواهد یافت خصوصا بوجود دجال لعین باز حضرت عیسی هم این معنی را بروایت
عیانی خود تتمیم و تکمیل خواهد فرمود اخرج ابن منده بسند ضعیف عن ابن عباس رضی الله عنهما ان
ابابکر الصدیق رضی الله عنه صحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو ابن ثمان عشرة سنة والنبی ابن عشرین
سنة وهما یریدان الشام فی تجارة حتی نزل منزلا فیه سدرة فقعد فی ظلها و ذهب ابوبکر الی راهب
یقال له بحیرا و ساله عن اشیاء فقال له من الرجل الذی فی ظل الشجرة قال محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب قال هذا والله نبی ما استظل تحت ظلها بعد عیسی الا محمد صلی الله علیه وآله وسلم انتهی قال الحافظ
ابن حجر و هذه سفرة اخری بعد سفره مع ابی طالب کذا فی الاصابة و اولاد احبار یهود که در مدینه سکونت
داشتند و آن بجهت بعد مکانی از حال حضرت مسیح کما ینبغی مطلع نشدند دوم دعوت حضرت
مسیح خاص بود به بنی اسرائیل شام سوم اختلاط مشرکین ایشانرا موجب اشتراک شده
بود الی غیر ذلک من الاسباب و حدیث لولاک لما خلقت الافلاک در هیچ کتاب بنظر نیامده فقط
در بیان استبراء بیشتر تشدد فقها در باب استبراء ماخوذ از همان حدیث عذاب
القبر است که اما احدهما فکان لا یستبرئ من بوله والاستبراء طلب البراءة من الشیء و

بعموم الروایات الواردة فی ذلک بل النص القرآنی ایضا علی العموم وهو قوله الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یومنون واذا یتلی علیهم الخ لکن الایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم یستلزم الایمان بعیسی علیه السلام فالایمان اللاحق بعیسی علیه السلام جعل ماحیا للکفر السابق به کما ان الایمان اللاحق بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم جعل ماحیا للکفر السابق به فاعتبرت طاعته واستوجب الثواب والاجر علیها یدل علی ذلک دلالة بینة ان من آمن من النصاری مثلا بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم بعد طول عمره بالکفر والانکار بل بعد قتاله مع المسلمین حکمه انه یوتی الاجر مرتین ویعتبر ایمانه بنبیه مع الکفر بنبینا والسر فی ذلک ان الایمان بکل واحد من الانبیاء له اثر فی تطهیر الباطن وتکمیل النفس لکن لم یظهر ذلک الاثر لقیام معارضه وهو الکفر بغیره من انبیاء الله تعالی فلما زال المعارض ظهر اثره ولهذا الشواهد لا تحصی من الامور الطبیعیة والصناعیة وغیرها فی المحسوسات وبالجملة فالیهودی اذا اسلم وصح ایمانه بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم فقد صح ایمانه بعیسی علیه السلام وجمیع الانبیاء ایضا دفعة واحدة وجاز ان لو تر هذا الایمان مع الایمان السابق الحاصل بموسی علیه السلام مثلا فیجعل اجره مضاعفا بمقابلة الایمانین فحاله مثل حال النصرانی عند التامل بلا تفاوت وکفر الیهود والنصاری

وآنچه مرقوم بود که کفر تمام یهود بعد از بعثت حضرت عیسی علیه السلام خصوصاً احبار و رهبانیین محل تعجب است مهوبان من بحیرا راهب نصرانی بود یهودی نبود و احبار یهود که در مدینه بحکم تبع سکونت ورزیدند دران وقت مقدم بر زمان حضرت عیسی بودند آمدیم بر کعب احبار و عبدالله بن سلام وغیرهما پس بعد از معرفت وجوه ضلالت و اسباب آن که بتفصیل در تفسیر فتح العزیز وغیره من الکتب مذکور و مسطور اند هیچ استعجاب باقی نماند مجملاً آنکه گاهے سبب ضلالت تلقی فاسد می باشد واین سبب عام است علماء و خواص را نیز واقع مے شود معنے تلقی فاسد آنکه بجهت شهرت امری کالقول بزندقة عیسی علیه السلام که در یهود مشهور بود حق واقعی در ذهن این عالم کسوت بطلان مے پوشد و هرگز التفاتے بوجوه مخالفه آن مشهور نمی نماید والا استعداد آن دارد که اگر توجه و التفات بوجوه مخالفه آن مشهور نماید حق را دریابد مثال سوم آنکه درین زمان در اقاصی بلدان ایران زمین که اختلاطی باهلسنت ندارند صبیان و نسوان ایشان هرچند علم

کنت جنبا فکرهت لان اجالسک فالمراد نفی النجاسة التی تمنع الاختلاط والکلام والصحبة والمعنی ان المؤمن
بصحة اعتقاده وحسن اعماله وطیب اخلاقه ولو کان جنبا لا یهجر فی الصحبة بخلاف الکافر فانه لا یصاحب ولا
یجالس بل ینبغی ان لا یتیسر انشاد آیا واما ما وقع فی حدیث عاصم بن ثابت فی غزوة الرجیع انه عاهد الله تعالی
ان لا یمسه المشرک فحمیت جسده بالدنانیر بعد الشهادة فذاک من کمال تورعه او من عهده الذی هو کالنذر
اللازم فی حقه ولو کان المراد نفی النجاسة مطلقا عن المومن لما صح لان المومن یحدث ویجنب ویجب علیه الوضوء
والغسل ویحرم علیه الصلوة والقرآن ودخول المسجد ولما کانت النجاسة المنفیة مخصصة ببعض انواعها فحکم المفهوم
ان یثبت هذا النوع من النجاسة للمشرکین لا غیرها ولا مطلقا وبالجملة قد تواتر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
والصحابة اختلاطهم مع المشرکین ومصافحتهم ومجالستهم ومسهم واکل ما بایدیهم من الاطعمة والثمار ولبس منسوجاتهم
کیف وقد لبس النبی صلی الله علیه وآله وسلم جبة شامیة واهل الشام اذ ذاک کانوا کفارا لعم لو علم ظنا او یقینا
ان بعض فرقهم لا یتحاشون عن النجاسات کالهنود عن احشاء البقر والاکثر عن الخمر والخنزیر حرم مواکلتهم والشرب
فی اوانیهم من غیر غسل فقط

سوال وردفی شرح الصدور حدیث لا یتمنین احدکم الموت الا ان یثق بعمله متبادر ازین کلام انست کہ این
جواز تمنا موت درصورت وثوق بعمل تعلیق محال است چنانکہ در قول او تعالی فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
یعنی مدار قبول عمل بر اخلاص است ونجات از دغا عجب وریا کہ مناط اخلاص است دشوار پس وثوق
بعمل محال باشد وتمنی موت ممنوع وبعض علماء زمان می فهمند کہ تعلیق بمحال نیست ووثوق بعمل ممکن ودران
تمنی موت جائز **جواب** درحدیث لا یتمنین احدکم الموت الا ان یثق بعمله ظاهرا همین معنی است کہ مرقوم
فرموده اند یعنی از قبیل تعلیق بالمحال است بسہ دلیل اول آنکہ این روایت درغیر صحاح وارد است
وروایت عموم نهی درصحاح فالعموم اولی فیجب حمل هذه الروایات علی التعلیق بالمحال جمعا بین الدلیلین
مهما امکن - دوم آنکہ عموم نهی را درروایات صحاح معلل نموده اند بعلت عامہ کہ واثق را نیز شامل است
والحکم المعلل بالعلة العامة فی کلام الشارع لا یجوز تخصیصه وروایت تعلیل اینست لا یتمنین احدکم الموت
نصر نیز نزل بہ اما مسیئا فلعله ان یتوب واما محسنا فلعله ان یزداد احسانا ولا شبهة ان الواثق بالعمل لا یکون
الا محسنا وعلة النهی للمحسن هو تفویت الامکان من الازدیاد وهی موجود فی حق الواثق فیکون النهی عاما ایضا
امسے اگر علت نهی تردد فی ما بعد الموت میشد وثوق بعمل ازان علت می برآورد حالانکہ علت نهی تفویت

طلب البراءة من البول فرض اذ لا عقاب على ترک غیر الفرض و استبرا بہر کس و وقت مناسب حال آنکس و آن وقت است و لہذا قال الحسن البصری رضی الله عنہ لما سئل عن حال الصحابة وانہم کانوا یکتفون فی الاستنجاء عن البراز بالاحجار انہم کانوا یبعرون بعرا وانتم تثلطون ثلطا و آنکہ تارک او را مبتدع میگوید از باب مبالغات و تعمیقات این فرقہ ظاہر بین است لا یعبأ بہ و در بخاری و شروح آن ثابت است کہ ابو موسی اشعری بجہت استماع حدیث عذاب القبر در بول تشدد بسیار میکرد حتی انہ کان یدخل احلیلہ فی القارورة و یبول فیہا مخافة ان یصیبہ رشاش من البول فانکر علیہ حذیفة رضی الله عنہ وقال رایت رسول الله صلی الله علیہ وسلم اتی سباطة قوم فبال قائما ولا شک ان البول قائما مظنة اصابة الرشاش والذی دل علیہ التجربة ان البول یترشح من عند المثانة کلما یوقع فی الاستبرا فہو کاللبن فی الضرع کلما حلب درّ و اذا ترک قرّ فقط

سوال در مشکوة وارد است کہ نہی رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم عن عشر منہا ان یجعل الرجل اسفل ثیابہ حریرا متبادر ازین لفظ آنست کہ لباس حریر اگر متصل بدن نباشد مثل ان کہ ابرہ حریر باشد و استر پارچہ پنبہ مکروہ نباشد و فی الدر المختار یحرم لبس الحریر ولو بحائل علی الصحیح وعن الامام انما یحرم اذا مس الجلد قال فی القنیة وہی رخصة عظیمة فی موضع عمت بہ البلوی۔

جواب قولہ نہی ان یجعل الرجل اسفل ثیابہ حریرا مثل الاعاجم ازین لفظ متبادر نمی شود کہ اگر ابرہ حریر باشد و استر قطن لبس آن حلال است زیرا کہ قاعدہ اصول است کہ التقیید بالوصف انما یدل علی انتفاء الحکم عند انتفاء ذلک الوصف اذا لم یکن ذلک الوصف خرج مخرج العادة وایضا اذا لم یکن ضد ذلک الوصف اولی بالحکم منہ وہہنا کلا الشرطین منتفیان اما الاول فلان عادة الاعاجم کانت جاریة بلبس الحریر فی اسفل الثیاب لتحصیل نعومة البدن فنہی عنہ لذلک واما الثانی فلان لبس الحریر فوق الثیاب اولی بالنہی لاجل الشہرة وظہور البرق واللمعان فالنہی عن الاسفل یدل علی النہی عن الاعلی بدلالة النص کما یدل حرمة التافیف علی حرمة الضرب و در مختار نیز ہمین مذہب را تصحیح نمودہ حیث قال ولو بحائل علی الصحیح فلا عبرة بالروایة النادرة الاخری فقط

قولہ فی الحدیث ان المومن لا ینجس وقع جوابا لقول ابی ہریرة حین تجنب عن صحبة رسول الله صلی الله علیہ وسلم وکان جنبا فاغتسل ورجع الی المسجد الشریف وسألہ عن وجہ ذہابہ قال یا رسول الله

سو راخی بسوئے آسمان محاذی قبر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس کروند پس بیارید آسمان ودور شد قحط فقط

سوال سیوطی در شرح الصدور حدیثے درآوردہ کہ ابن عباس آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دید کہ با مردے کلام میکرد پس ازان پرسید کہ یا رسول اللہ آن مرد کدام کس بود فرمود تو او را دیدی گفت آرے فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وی جبرئیل بود و تو نابینا خواہی شد درینجا بخاطر رسد کہ بسیار صحابہ جبرئیل ع را دیدند چنانکہ در حدیث سوال اسلام و ایمان و احسان مذکور است و نابینا نشدند تخصیص ابن عباس رضی اللہ چیست **جواب** قصہ ابن عباس رض کہ از شرح الصدور منقول فرمودہ اند صحیح است و تمام قصہ انچہ در کتب مفصل است اینست کہ انہ رای رجلا مع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یعرفہ فسأل النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عنہ فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ارأیتہ فقال نعم قال ذاک جبرئیل . انک ستفقد بصرک فعمی بعد ذلک فی آخر عمرہ وکان یقول فی ذلک ان یاخذ اللہ من عینی نورہما ففی لسانی وقلبی منہما نور وقلبی ذکی وعقلی غیر ذی دخل وفی فمی صارم کالسیف ما ثور کذا فی الاستیعاب وعلما را در توجیہ این تعلیل اختلافست بعضے گفتہ اند کہ دیدن جبرئیل در وقت آوردن وحی موجب فقدان بصر است زیرا کہ لمعان سبحات وحی موجب انتشار بصر است مگر آنکہ ببرکت عنایت مصطفوی ع در آخر عمر اتفاق افتاد و فی الفور نشد و دیگران کہ جبرئیل را دیدہ اند در وقت نزول وحی ندیدہ اند بلکہ گاہے بصورت اعرابی سائل وگاہے بصورت دحیہ کلبی کہ بجہت مشورت غزوۂ بنی قریظہ آمدہ بود دیدہ اند و بعضے دیگر گفتہ اند کہ این تعلیل عام نبود بلکہ خاص بود در حق ابن عباس زیرا کہ او در انوقت ضعیف سن بود تحمل دیدن امور غیبیہ نمیتوانست ناچار صدمہ شدید باو رسید تا وقتیکہ قوت سن معارض آن صدمہ بود بینای ماند و در وقتیکہ کبر سن شد وقوت انحطاط پذیرفت آن صدمہ تاثیر نمود و بعضی دیگر گفتہ اند کہ وجہ نابینا شدن ابن عباس رض بدیدن جبرئیل آن بود کہ ایشان در آخر عمر چشم خود را از محسوسات ظاہر بند کنند و بدیدن صور خیالیہ و اعیان مثالیہ علمیہ مشغول شوند تا در برزخ روئیت آن غالب تر گردد ہمین قسم اقاویل از سلف منقول است فقط

ف در عقیدۂ اہل سنت کہ الصحابۃ کلہم عدول بارہا بحضور حضرت ولی نعمت مرحوم قدس اللہ سرہ بحث و تفتیش واقع شدہ بود و آخرہا ہمین منقح شد کہ معنی عدالت اینجا بمعنی متعارف نیست بلکہ عدالت در روایت حدیث مراد است لاغیر وحقیقتہا التجنب عن تعمد الکذب فی الروایۃ والانحراف فیہا ولقد تتبعنا سیر الصحابۃ کلہم حتی من دخل منہم فی الفتنۃ والمشاجرات فوجدناہم یعتقدون الکذب علی النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

از دیاد است و ثوق بعمل ہیچ فائدہ نمیکند فتعین حمل الکلام علی التعلیق بالمحال سوم آنکہ ہر چند وثوق بعمل محال عقلی نیست امادر محال عادی بودن او شبہہ نیست کما لا یخفی وعلی تقدیر تسلیم محال شرعی نیز ہست لقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لا ینجی احدا منکم عملہ قالوا ولا انت یا رسول اللہ قال ولا انا الا ان یتغمدنی اللہ برحمتہ وقال الحسن البصری ما یخاف النفاق بہ الامومن ولا یامنہ الا منافق کذا فی تعلیقات البخاری قاصد بسیار مستعجل بود لہذا تفصیلے کہ در خاطر بود ممکن نشد فقط

این ترجمۂ آن حدیث است کہ جناب مولانا شاہ عبد العزیز صاحب قدس سرہ در وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وعظ می فرمودند

آوردہ است بخاری در تاریخ خود از عمار گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ خدا تعالی را فرشتہ ایست دادہ است او را حق تعالی استماع از خلایق استادہ است بر قبر من نیست کسیکہ درود میفرستد مگر میرساند مرا و نزد احمد ونسائی ہر آئینہ خدای را فرشتگانند سیر کنندگان در زمین میرسانند مرا از امت من سلام او بتواتر رسیدہ این معنی و شنید سعید بن المسیب اذان از قبر شریف در روزہ ہای حرہ و آوردہ است حارث و ابن سعد زندگی من بہتر است شمارا و وفات من ہم بہتر است شمارا پیش کردہ میشود بر من علمہاے شما پس آنچہ باشد از عمل نیک ستائش میکنم خدا را بران و آنچہ باشد از بدی مغفرت میخواہم از خدا برای شما و ہر گاہ بیمار شد ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ وصیت کرد کہ ببرید جنازۂ مرا سوئی قبر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واذن طلبید وگفتہ شود این ابو بکر است اذن میطلبد برای دفن نزد تو یا رسول اللہ پس اگر اذن شود بہتر و اگر نہ باز گردانید مرا سوی بقیع پس کردند پس آواز دادہ شد کہ داخل شوید گرامی کردہ شدہ روایت کردہ است این را خطیب وروایت کرد این را ابن عساکر از علی کرم اللہ وجہہ گفت ہر گاہ کہ حاضر شد ابو بکر صدیق را وفات بنشاند مرا نزد سر خود وگفت مرا یا علی وقتیکہ من بمیرم پس غسل دہ مرا بکفے کہ غسل دادہ بدن رسول خدا است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ببری مرا بسوی خانہ کہ دران رسول خدا است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وذکر کرد قصہ طلب اذن سابق تا آنکہ گفت علی کرم اللہ وجہہ بودم من اول کسیکہ پیشی کرد بسوی دروازہ پس شنیدم گویندہ را کہ میگوید داخل کنید محبوب را سوی محبوب پس ہر آئینہ حبیب بسوی حبیب اشتیاق دارد۔ وہر گاہ کہ واقع شد قحط گفت عائشہ رضی اللہ عنہا بکشایند

چون ہنوز برسند نیز حق است ووجہ تخصیص آنست کہ مردم بسیار در ابتدار انعقاد خلافت آنجناب شبہات وتشکیک بہم رسانیدند ومنکر شدند والتخصیص بالظرف او الشرط انما یدل علی عدم الحکم عند عدم الظرف او الشرط اذا لم تکن فائدۃ اخری فی التخصیص سوی حصر الحکم واما اذا کان ہناک فائدۃ اخری فلا یدل علی عدم الحکم عند عدمہ کما ہو المقرر عند الاصولیین وچون در خلافت خلفار ثلثہ در ان عصر کسے شک وشبہہ نکرد وحقیقت ان مختلف فیہ نشد حاجت بہ بیان نداشت وایضا الاستدلال بالمفہوم المخالف انما یصح اذا لم یعارضہ منطوق والدلائل الدالۃ علی صحۃ خلافۃ الخلفار الثلثۃ منطوقات بل نصوص صریحۃ لا یعارضہا ہذا المفہوم۔ الروایۃ المنقولۃ عن المدارک تحت قولہ تعالیٰ ولا ان تنکحوا ازواجہ من بعدہ ابدا مشہورۃ فی التفاسیر ولہا طرق متعددۃ یقوی بعضہا بعضا فیرتقی بذلک الی درجۃ الحسن وقد تمسک بہا العلامۃ الحلی فی کتاب منہج الحق للطعن فی طلحۃ بن عبید اللہ وقد اجاب عنہ صاحب ابطال الباطل باجوبۃ شتی ثم ردہا صاحب احقاق الحق بما عندہ ولیس یحضرنی الآن تلک التطویلات ومن عجیب ما اجاب بہ بعض اہل السنۃ ان القائل لیس ہو طلحۃ بن عبید اللہ احد العشرۃ المبشرۃ بل ہو طلحۃ آخر من بنی عبد الدار وکان من منافقین وحمل قولہ بنات عمنا علی مجرد المشارکۃ فی القریشیۃ کما فی قولہ تعالیٰ وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک فان العرب کثیرا ما یقولون ہی ابنۃ عمہ وہو ابن عمہ عند المشارکۃ فی الجد الاعلی ولکن الجواب الصحیح ان طلحۃ بن عبید اللہ لما قال ہذا القول لم یطلع علی کون حکم الحجاب نازلا من عند اللہ بل رای ذلک ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فعلہ بمشورۃ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فلذا کان مجدا فی ذلک ثم لما اطلع علی کونہ منزلا من عند اللہ ندم واستغفر فسقط الطعن عنہ من جہۃ مخالفۃ القرآن واما الطعن علیہ من جہۃ قولہ لئن مات فلان لاتزوجن فلانۃ فان صح ہذا التصریح منہ فلا استبعاد فی ذلک ایضا لانہم کانوا معتادین بنکاح ازواج الاقارب بعد موتہم ولم یطلع علی حرمۃ ازواج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبانہن امہات المومنین کما لا استبعاد فی عرض علی رضی اللہ عنہ ابنۃ حمزۃ رضی اللہ عنہ علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مع انہا بنت اخیہ من الرضاعۃ لان حمزۃ ایضا من رضعار ثویبۃ جاریۃ ابی لہب کالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتحقق ان المروۃ والآداب مختلف باختلاف العادات والبلدان والاعصار والازمان فما یکون خلاف مروۃ فی وقت وعند شخص لا یکون کذلک فی وقت آخر وعند شخص آخر وقبل العلم بالمسائل الشرعیۃ ونزول الاحکام لا مجال للطعن علی احد کیف وروی عن النبی صلی اللہ

اشد الذنوب ویحترزون مع غایۃ الاحتراز عما لا یعنی عن ابارہ والدلیل علی ذلک ان ہذہ العقیدۃ لا توجد منہا اثر فی کتب العقائد القدیمۃ ولا کتب الکلام وانما ذکرہا المحدثون فی اصول الحدیث فی بیان تعدیل طبقات الرواۃ وانما نقلوا ہذہ العقیدۃ من تلک الکتب فی کتب العقائد وانما فعل ذلک من خلط منہم فی الحدیث او الکلام من غیر تعمق ولا شبہۃ ان العدالۃ التی یتعلق غرض الاصولی بہا ہی العدالۃ فی الروایۃ بمعنی التجنب عن تعمد الکذب والانحراف فی النقل لا غیر وعلی ہذا فلا اشکال فی ہذہ الکلیۃ اصلا واللہ اعلم فقط

قال مسلم صاحب الصحیح حدثنا قتیبۃ بن سعید ومحمد بن بشار وتقاربا فی اللفظۃ قالا نا حاتم وہو ابن اسمعیل عن بکیر بن یسار عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیہ قال امیر معاویۃ بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان تسب ابا تراب قال اما ما ذکرت ثلثا قالہن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلن اسبہ لان تکون لی واحدۃ منہن احب الی من حمر النعم سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول لہ وقد خلفہ فی بعض مغازیہ فقال لہ علی رضی اللہ عنہ یا رسول اللہ خلفتنی مع النساء والصبیان فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا ان لا نبوۃ بعدی وسمعتہ یقول یوم خیبر لاعطین الرایۃ رجلا یحب اللہ ورسولہ فقال فتطاولنا لہا فقال ادعوا الی علیا فاتی بہ ارمد فبصق فی عینیہ ودفع الرایۃ الیہ ففتح اللہ علیہ ولما نزلت ہذہ الآیۃ ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علیا وفاطمۃ وحسنا وحسینا فقال اللہم ہولاء اہل بیتی فقط قال النووی فی شرحہ قولہ ان معاویۃ قال لسعد بن ابی وقاص ما منعک ان تسب ابا تراب قال العلماء الاحادیث الواردۃ التی فی ظاہرہا دخل علی اصحابہ یجب تاویلہا قالوا ولا یقع فی روایات الثقات الا ما یمکن تاویلہ فقول معاویۃ ہذا لیس لہ تصریح بانہ امر سعدا بسبہ وانما سألہ عن السبب المانع للسب کانہ یقول ہل امتنعت منہ تورعا او خوفا او غیر ذلک فان کان تورعا واجلالا لہ فانت مصیب وحسن وان کان غیر ذلک فلہ جواب آخر ولعل سعد قد کان فی طائفۃ فلم یسب معہم وعجز عن الانکار فسألہ ہذا السوال قالوا ویحتمل تاویلا آخر ومعناہ ما منعک ان تخطئہ فی رایہ واجتہادہ وتظہر للناس حسن رأینا واجتہادنا وانہ اخطأ ودر صحیح ترمذی نیز این حدیث ہست لیکن باختصار فقط

من المدارک سوالات حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ در مدارک ودیگر بعضے از تفاسیر مذکور است ودر در منثور نیز موجود است اما طریق صحیح ندارد وعلی فرض الصحۃ معنی این کلام اینست کہ ولایت

اسی لایقصده لمنفعة و لا یقصده بطریق الاهتمام و مقصود ازنہی این چنین افعال اند نہ مانند نکت زمین دروقت فکر و مانند آن اگر گویند کہ پس تخصیص نفع نیز باید کرد کہ سلوان خاطر و کسب سرور نیز نفع است کہ نفع آن غیر معتد بہ می باشد و قصد آن غیر معتد بہ نمی باشد بلکہ تصدق مال و تداعی احباب و ترک اشغال دینی ۔ وجہ دوم آنکہ شیخ عبدالحق در شرح عربی وجہ ثانی اختیار کردہ و سید جمال الدین نیز میل بہمان نمودہ ۔ وجہ ثالث آنکہ فعل ذمیم عبث را لایعنی میگویند فقط در مشکوۃ از لقمان حکیم مرویست ترکت مالایعنی و در حصن حصین در دعای حفظ قرآن آمدہ وارحمنی ان تکلف مالایعنی درین دو مقام توجیہ ملا علی قاری متعین است و توجیہ اول ناممکن فقط

فائدہ باید دانست کہ حدیث اثنا عشر امیرا و اثنی عشر خلیفة غیر از عدد دوازدہ ہیچ تخصیص و تعیین را فائدہ نمیکند و معہذا اتمۂ حدیث کلہم من قریش ذہن را دور دور جولان میدہد خارج از دائرہ فاطمیہ و علویہ و ہاشمیہ تفصیل این اجمال اینست کہ صاحب تحفہ در حاشیہ منہیہ باب اول در مقام ذکر آیۃ ان الذین فرقوا دینہم وکانوا شیعا می نویسد کہ متمسک امامیہ است در امامت ائمہ اثنا عشر حدیث متفق علیہ لایزال ہذا الدین قائما ما دام لہم اثنی عشر خلیفة وفی بعض الروایات امیر اکلہم من قریش اما درین تمسک بوجوہ بسیار خلل است اول آنکہ معاد این حدیث منطبق نمی شود برائمہ کہ او بجای امامت اینہا مینمایند زیرا کہ از ولایت اگر مجرد وجود ایشان در عالم گرفتہ شود بی آنکہ ایشان را در امر ونہی و حل و عقد امور امت و دین دخلے باشد پس باوجود آنکہ این ارادہ خلاف عرف و لغت و عقل است درست نمی شود زیرا کہ بمحض وجود ایشان دین پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قائم نماند بلکہ بمجرد وفات پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم جمیع صحابہ مرتد شدند نعوذ باللہ منہ و قرآن مجید را تحریف نمودند و امور دینیہ را تغیر فاحش دادند بجای مسح در وضو غسل را رواج دادند و ہیأت و شکل نماز را بالکل مسخ نمودند و مسح موزہ از طرف خود قرار دادند و خمس موقوف کردند و در اذان حی علی خیر العمل موقوف کردہ بجای آن الصلوۃ خیر من النوم بدل کردند و سنت تراویح افزودند و چون قرآن و نماز و شعائر اسلام ہمہ مبدل گشت قیام دین کے ماند و اگر ولایت و تصرف و جریان اوامر و نواہی ایشان مراد گیریم کما ہو متعین من حیث اللغة والعقل پس این امر موافق زعم امامیہ گاہے واقع نشد کہ این دوازدہ تن یا یکے از اینہا متصرف در امور امت و دین شدہ باشد و امر و نہی او جاری گشتہ حالانکہ لفظ حدیث خصوصاً لایزال صریح دلالت دارد برآنکہ این امر شدنی است دوم آنکہ این توقیت

علیہ وسلم لما رای یوم احد عمہ حمزۃ وقد مثل بہ المشرکون لان اللہ امکنی منہم لاقتلن منہم سبعین فنزلت

وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم بہ ولئن صبرتم فہو خیر للصابرین قال الشیخ ابن الحجر العسقلانی فی الفتح

الباری فی شرح کتاب المغازی وفی قصۃ اہل نجران من القواعد الشرعیۃ مباہلۃ المخالف اذا اصر بعد ظہور الحجۃ

والیہ ذہب الاوزاعی ووقع بجماعۃ من العلماء ومما عرف بالتجربۃ ان من باہل وکان مبطلا لایمضی علیہ سنۃ

فلم یقم بعدہا غیر شہر من انتہی ولکن علی القواعد الفقہیۃ فیہ بحث لان مباہلۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

لو وقعت لکانت من معجزاتہ واما الیوم بعد انقطاع زمان المعجزات فمعرفۃ الحق من الباطل انما یکون بالحجۃ

والبرہان والاخری ذلک فی مثل اثبات السرقۃ وفصل الخصومات الدنیویۃ ایضا ولم یقل بہ احد

ولعل الشیخ لذلک قال بعد ظہور الحجۃ **قصہ** سالم مولی ابی حذیفہ صحیح است اما متروک العمل بالظاہر است

در بخاری ومسلم موجود است کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا بہمین قصہ تمسک کردہ رضاعۃ کبیر را نیز از

محرمات نکاح میشمردند وسائر امہات مومنین بدین انکار میکردند وتمسک بحدیث لارضاع

بعد فطام میکردند وصحابہ دیگر ہمین رای پسندیدند وقصہ سالم از مخصوصات او میشمردند۔

سوال درحدیث من حسن اسلام المرء ترکہ مالایعنیہ ترجمہ مشکوۃ تقاضا میکند کہ ضمیر مرفوع مستکن

در یعنی راجع بمرء است وضمیر منصوب موصول راجع بہ ما وکلام ملاعلی قاری اقتضای عکس آن میکند

جواب درین حدیث ہر دو وجہ میتواند شد لیکن اظہر وقریب بفہم وجہ ثانی است کہ ملاعلی قاری

نوشتہ اما این قدر است کہ عنی یعنی بمعنی سود داون وبکار آمدن در لفظ قدیم مستعمل نشدہ بلکہ بمعنی

قصد وارادہ واہتمام مستعمل است پس ترجمہ شیخ عبدالحق من حیث اللغۃ اقویست گو دور از فہم است

وترجمہ ملاعلی قاری محتاج ارتکاب مجاز است ونیز عنایت واسناد آن بسوی افعال واقوال در زمان

قدیم رائج نبود **جواب۲** دیگر اختلاف کہ در تفسیر این حدیث کہ شیخ عبدالحق ضمیر مرفوع را بمرء ومنصوب را

بہ موصول راجع نمودہ وملاعلی قاری بعکس آن مبنی بر تفسیر لفظ یعنی باید داشت اگر مشتق از عنایت

بمعنی قصد باشد توجیہ شیخ عبدالحق اقرب بصواب است کہ قاصد شخص می باشد نہ فعل واگر بمعنی نفع

باشد بطریق تجوز در مصدر یا مشتق از عنی یعنی عناء متعدی بمعنی در رنج وہم انداختن بمعنی مہم توجیہ

شیخ علی قاری ارجح است کہ نافع فعل است شخص را نہ بالعکس اما اقرب از روی معنی وجہ اخیر است

بسہ وجہ۔ اول آنکہ ملاہی غیر مہمہ وغیر نافعہ البتہ مقصود میشود پس لایقصدہ را تخصیص باید کرد

ونشو نمای اسلام در عراق وشام پیدا گشت بعد ازان خلافت خلیفۂ ثانی در عین قوت اسلام ونفاذ احکام وامن ورفاہیت انام گذشت وآن حالت شباب خلافت بود بازور زمان خلیفۂ ثالث انحطاط خفی شروع شد وتساقط غیر ظاہر در قوی اسلام پیدا گشت اعضای رئیسہ اسلام کہ ازواج واقارب پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بودند. باہم مختلف المزاج افتادند واحکام متعارض بروی کار آوردند ودر ہر واقعہ بعضے اعضائے رئیسہ امت بالتعطل نمودامی شد تا آنکہ خلیفۂ وقت کہ بمنزلہ قلب وجود انسانی بود در حرارت غریزی اسلام کہ عبارت از نفس مقدسہ او بود ازبدن امت دست تدبیر کشیدہ مفارقت نمود انا للہ وانا الیہ راجعون وانچہ امام یافعی ودیگر اہل تاریخ نوشتہ اند کہ خلافت خلیفۂ اول در ابتدا کدورت ودر آخر صفای اتم داشت وخلافت خلیفۂ ثانی محض صفا بود وخلافت خلیفۂ ثالث اولش صفا وآخرش کدورت پیدا کرد وخلافت خلیفۂ رابعہ تمامہ آن در کدورت گذشت اشارہ است بانچہ مذکور شد انتہی کلامہ وآیضا فی المفتاح وجہ تخصیص آن عدد چہار چنین گفتہ اند کہ عالم لاہوت گرفتہ تا عالم ناسوت ہمین عدد ساری وجاری است زیرا کہ اصول کمالات الٰہیہ چہار اند ابداع خلق وتدبیر وتجلی واسم مبارک اللہ کہ اسم ذات است مرکب از چہار حرف است وطریق مستقیم اہدنا الصراط المستقیم اشارہ بآنست منقسم است بر چہار قسم شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت وبیشتر اسمای حسنی مرکب از چہار حرف است چون قادر وکریم ورحمن ورحیم وقہار وجبار ورزاق من حیث الخط واز صفات الٰہی انچہ مجمع علیہ جمیع طوائف است ودلائل سمعیہ بدان معتقد اند چہار صفت است حیوٰۃ وعلم وقدرت وارادت ودر عالم ملکوت اصول خود ملائکہ چہار اند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل علیہم السلام وکتب منزلہ نیز چہار اند توراۃ وانجیل وزبور وفرقان وکعبہ معظمہ چہار رکن وارد وجمیع اجسام مرکب از چہار عنصر اند واوتاد اربعہ فلک مدار احکام نجوم اند وبنای وجود انسانی بر چہار خلط است وجہات مقصود بالحرکت نیز چہار اند مشرق ومغرب وجنوب وشمال ومراتب ترقیات وجود انسانی نیز چہار است طفلی وجوانی وکہولت وشیخوخت ودر ہر سال چہار فصل است ربیع وخریف وصیف وشتا وہر ماہ ہر روز چہار ودر سیکند چہار جمعہ وعلی ہذا القیاس واصول شریعت نیز چہار است کتاب وسنت واجماع وقیاس ونکاح با چہار زن حلال است وعدۃ وفات چہار ماہ ودہ روز است فقط میگوید بندہ ضعیف عبد العزیز عفی عنہ کہ مذہب فقیر اہل سنت وجماعت است وکسانیکہ مخالف اہل سنت وجماعت اند خواہ از کفرہ باشند وخواہ از متکلمین بکلمۂ اسلام مثل روافض وخوارج ونواصب وغیر آن ہمہ را باطل

دلالت میکند برآنکه قیام دین بعد از انقضای ولایت ایشان منقطع شود پس خلفای مذکورین تا قیام
قیامت باقی نباشند والا میفرمودند که لایزال هذا الدین قائما الی قیام القیامة ویلیهم فی ذلک اثنا عشر
خلیفة در صورت طول عمر امام اخیر که صاحب الزمان است این انقطاع متصور نیست پس لابد مراد مردم
دیگر اند که کسے از انها اینقدر عمر ندارد که استیفای زمان تکلیف نماید. سوم آنکه کلمهٔ کلهم صریح ناص است
برآنکه امر جامع وقدر مشترک دوازده تن ثبت است وبس وهو خلاف الواقع علی هذا الزعم واگر ائمه مقصود
می بودند میفرمودند که کلهم من عترتی او من ولد فاطمة او من ولد الحسین ونحو ذلک وظاهر است که ذکر امر عام
در مقام تعیین وامتیاز وتخصیص نامناسب است تمنا بدانکه گویند قائم مقام این بادشاه بعد از وی چند کس
خواهند بود کلهم من بنی آدم اول نسبت این کلام را به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نمودن که افصح فصحا وابلغ
بلغا کمال بے دیانتی ست دوم باوصف این اراده دور از کار این رافضی صریح گمان بردن بنهایت شقاوت
ست وبیخردیست سوم آنکه در حدیث لفظ خلیفه یا امیر واقع است واین بدگواران گاہے امیر وخلیفه
نشده اند اگر در حدیث لفظ امام واقع مے شد گنجایش داشت که این اشخاص را ازان لفظ مراد می توانستم
گرفت حالانکه لفظ خلیفه وامیر واقع است خاصة که مقرون بذکر ولایت که مرادف تصرف است مداخلت
است این احتمال را گنجایش نماند انتهی کلامه الشریف **فائده** صاحب تحفه در حاشیه منهیه میفرماید بدان
اسعدک الله فی الدارین که همگی مدت خلافت حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سی سال
است بموجب منطوق حدیث صحیح الخلافة بعدی ثلثون سنة الخ وانقضاء خلافت را دو طریق
منصور است اول آنکه در عین کمال واوج تمام خود بخود آجال اجزائیه منقضی شود دوم آنکه تساقط قوی
واضمحلال بنیه آن بتدریج رو دهد وبطور آجال طبعیه منقضی گردد وانقضای خلافت بهمین طریق اخیر واقع
شده زیراکه انتقال دفعی از خیر محض بسوی شر محض در مجاری عادت الهیه محال است چنانچه در قاعده
اشرف وانتقال بامکان احسن از عقول فعاله مایه هیولای عناصر قرار داده اند چون ازین طریق برای
انقضای خلافت راشده پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم متعین شد لازم آمد تحقق اسنان اربعه
در خلافت وازینجاست که عدد چهار برای خلفا متعین شد پس سن اول صبا است که حرارت ورطوبت
دران سن بکمال ووفور موجود می باشد وبدل حاصل زائد از قدر متحلل مے آید پس نشو ونمای ظاهر رو میدهند
وهمین بود حالت خلیفه اول که در عرصه دو سال وچند ماه تمام جزیرهٔ عرب از لوث مرتدین پاک شد

معرفۃ الفاظہا والاطلاع علی معانیہ اشکل الامر علی کثیر من الناس وان لم یرد مجرد التصدیق بوجودہ فلا وجہ للتشنیع علینا اذا قلنا بمثلہ۔ اجاب عنہا بعض العلماء حاصل تشنیع اہل السنۃ ان ایجاب العلم بشئی انما یکون لما یتعلق بہ معاملۃ وعمل واما ما لا یتعلق بہ شئی منہما فلا فائدۃ فی ایجابہ ولا وعید علی جہلہ ولیس لایجابہ فی الشرع نظیر کما یدل علیہ استقراء الشرائع ویقتضیہ النظر الفقہی من استنباط الامر والنہی بالمصالح والمفاسد بل الکلامی ایضا من عدم خلو احکامہ تعالی عن الفوائد العائدۃ الی العباد ہذا عند القائلین بالحسن والقبح العقلیین اظہر فالعلم بالوجہ الجزئی لشخص انما یجب فیما یحتاج الیہ بشخصہ کالنبی والکتاب المعین للامۃ والسید للعبد والزوج للزوجۃ مثلا فان ہذا العلم الجزئی یورث علوما کثیرۃ بوقوعہا کبریات لصغریات سہلۃ الحصول مثلا یقال ہذا خبر النبی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وکل خبرہ حق وہذا حکم القرآن وکل حکمہ حق ولذلک ورد تعلموا من انسابکم ما تصلون بہ ارحامکم واما ما لا یحتاج الی شخصہ کالانبیاء الماضیین والملائکۃ المقربین ولکن یحتاج الی نوعہ من جہۃ انہم سفیر اللہ بینہ وبین عبادہ فیکفی الایمان بہم بالاجمال وما لا حاجۃ الی نوعہ کحرکات السیارات فلا یجب العلم اصلا لا بالوجہ الکلی ولا بالوجہ الجزئی وما یتعلق بہ الحاجۃ بالوجہ الجزئی دون الکلی یجب العلم بہ جزئیا لا کلیا کہلال رمضان واوقات الصلوۃ واذا عرفت ہذا فالامام الغایب علی تقدیر امامتہ لیس صاحب شرع جدید ولا لہ احکام ناسخۃ ولا ہو مما یصل حکمہ الینا بحسب الاحوال فی المباحات کنصب الامراء والقضاۃ وتقسیم بیت المال وما یتعلق بالسلاطین والتفریق بین الحق والباطل من المذاہب بما یحتاج فیہ الی المجتہدین فلا طائل فی ایجاب معرفتہ والوعید علی جہلہ ان الملائکۃ المقربین والانبیاء الماضیین مع انہم مما یجب الایمان بہم لا یجب علینا معرفتہم باشخاصہم واذا عرف ہذا ظہر ان ماذکرہ فی القلب علی اہل السنۃ لا یتوجہ علیہم فان الملک عادلا کان او جابرا یجب اطاعتہ فی بعض المباحات فلما لم یعرف ادی ذلک الی انکار حکمہ او اہمالہ وفیہ ترک الواجب ویدل علی ذلک قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام زمانہ بالاضافۃ الی زمان المکلف وافراد الامام فان الملوک الماضیین لا حاجۃ الیہم فی ہذا الامر فلا یجب معرفتہم واما الائمۃ الاوصیاء فعند القائلین بذلک یجب معرفتہم جمیعا لا معرفۃ صاحب الزمان فقط بل یجب ان یکون معرفۃ الائمۃ الماضیین اشد وجوب عندہ لانہم قد روی عنہم اخبار واحکام یجب قبولہا والعمل بہا کحال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دون امام الحال واما قولہ ان الحمل علی القرآن غیر صحیح لان اضافۃ الامام الی زمان ذلک الشخص یشعر بتبدل الائمۃ والقرآن المجید لا تبدل بحمد اللہ علی مرور الازمان فغیر صحیح ذلک

میدانند و بہزار دل بیزار است لا مذاہب مختلفہ اہل سنت و جماعت مثل اشعریہ و ماتریدیہ در عقاید و مثل
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی در فقہیات و مثل قادری و چشتی و نقشبندی و سہروردی در سلوک
پس اینہمہ را فقیر برحق میداند و ترجیح یکے بر دیگرے بوجہیکہ تخطیہ آن دیگر باشد یا منجر بتضلیل و تفسیق
آن بود ہرگز مذہب فقیر نیست و ہمہ را تابع کتاب و سنت می انگارد و اختلاف اینہا را اختلاف در فہم کتاب
و سنت میداند و کل مجتہد مصیب و اللہ یحق الحق و یہدی السبیل و بہمین جہت مذہب ہر یک را از ینہا
و مشرب مشائخ طریق را دلائل و شواہد عند الطلب و تفتیش مذکور میکنند جاہلان آنرا حمل بر مذاہب عقیدہ
میکنند و در واقع درین قسم بر اختلافہا فقیر را ہمین اسلم و ارجح نمودار شدہ و تعصب برای ہر یک مذہب
مبتدعہ و کفرہ در مقابلہ آنہا عین صواب و عبادت است واللہ اعلم و علمہ احکم و اتم و ہمچنین اختلاف محدثین
و فقہا و اختلاف مفسرین باہم و اختلاف صوفیہ صافیہ و علماء ظاہر کہ کلمات آنہمہ فرقہا بر عمل نیک
حمل میکنند و ہر کسے را از ینہا در فہم کتاب و سنت و استنباط مسائل بمشرب خود معذور و ماجور می پندارد
و بزبان قال و حال میگوید ؎ اذا رضیت عنی کرام عشیرتی ٭ فلا زال غضبان علی لیامہا۔

قال الشیخ بہاء الدین الملی فی شرح الحدیث السادس و ثلثین من اربعین ہذا الحدیث وکذا الحدیث
المتفق علیہ بین الخاصۃ والعامۃ من قولہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من مات ولم یعرف امام زمانہ مات
میتۃ جاہلیۃ ظاہرہ علی ما ذہب الیہ الامامیۃ من ان امام زماننا ہو الغائب المنتظر ومخالفوہم یشنعون علیہم
بانہ اذا لم یمکن التوصل الیہ واخذ المسائل الدینیۃ عنہ فای ثمرۃ یترتب علی مجرد معرفتہ حتی یکون من
مات ولیس عارفا بہ فقد مات میتۃ جاہلیۃ والامامیۃ یقولون لیست الثمرۃ منحصرۃ فی مشاہدتہ واخذ المسائل
عنہ بل نفس التصدیق بوجودہ وانہ خلیفۃ اللہ فی الارض امر مطلوب لذاتہ ورکن من ارکان الایمان
کتصدیق من کان فی عصر النبی علیہ السلام بوجودہ ونبوتہ ثم قال الامامیۃ ان تشنیعکم علینا مقلوب علیکم
لانکم تذہبون الی ان المراد بامام الزمان فی ہذا الحدیث صاحب الشوکۃ من ملوک الدنیا وان کان عالما
او جاہلا او فاسقا فای ثمرۃ یترتب علی معرفۃ الجاہل الفاسق لیکون من مات ولم یعرفہ فقد مات
میتۃ جاہلیۃ ولما استشعر ہذا البعض مخالفیہم ذہب الی ان المراد بالامام فی الحدیث الکتاب وقال الامامیۃ
ان اضافۃ الامام الی زمان ذلک الشخص تدل علی تبدل الائمۃ فی الازمنۃ والقرآن العزیز لا تبدل لہ بحمد اللہ
علی مر الازمان وایضا لما المراد بمعرفۃ الکتاب التی اذا لم یحصل الانسان مات میتۃ جاہلیۃ ان ارید منہا

فی الامور اللتی تعلق بسیاستہ المدنیتہ والملک اذ لایتصور الابعد المعرفتہ والانقیاد نہذہ المعرفتہ فی الوجوب کمعرفتہ الوالدین فی حق الولد ومعرفتہ السید فی حق العبد ومعرفتہ الزوج فی حق الزوجتہ و لایقدح فی وجوب ہذا المعرفتہ کون الوالدین فاسقین او جاہلین ولاکون السید جاہلا او فاسقالان حق اطاعتہ ثابت فی کل حال واداء حقہ واجب لایتاتی الابعد معرفتہ ومایتوقف علیہ الواجب واجب قولہ قالت الامامیتہ ان اضافتہ الامام الی الزمان یشعر تبدل الائمتہ فی الازمنتہ اقول ہذا حق فان امام زمان بنی اسرائیل کان التوراۃ وامام زمان النصاری کان الانجیل وامام زمان ہذہ الامتہ ہو القرآن ولا ینافی عدم تبدل القرآن اضافتہ الامام الی الزمان بل انماینافیہ عدم تبدل امام الزمان وہو متبدل قطعا وبالجملتہ ہذا الترکیب مثل قولنا ان نبی زماننا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہذا زمان نبوۃ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفلان یومن بنبی زمانہ وہو شائع ذائع فعلم ان ماذکرہ مغلطتہ محضتہ قولہ ان ارید معرفتہ الفاظہ ومعانیہ اشکل الامر علی کثیر من الناس اقول الاشکال فی ذلک فان معرفتہ معانیہ اللتی لابد منہا فی التدین بدین الاسلام یحصل بمراجعتہ العلماء والمفسرین بل بالتواتر المنزل بمنزلتہ العلم الاحساسی فان کون الصلوۃ فریضتہ والزکوۃ واجبتہ والزناء حراما والسرقتہ کبیرۃ وغیر ذلک کذلک لایحتاج الی معرفتہ صیغ الالفاظ والتراکیب النحویتہ والوجوہ العربیتہ فی ذلک قطعا وہو ظاہر فقط

جمعہ ۱۹ر صفر ۱۲۱۵ھ ہجری۔

سوال وجواب حدیث من مات ولم یعرف امام زمانہ مات میتتہ جاہلیتہ صحیح الاسناد است ومقولہ جناب نبوی است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ومعنی معرفت ووجوب اطاعت است درصورت وجود امام وتحذیر ازمنازعت ومخالفت چنانکہ ازلفظ مات ومیتتہ جاہلیتہ ظاہر است کہ اہل جاہلیت اتباع رئیس واحد نداشتند وہر فرقہ برای خود رئیس میکردند فقط ومنازعت درامامت کہ از شرفای اہلبیت نقل میکنند اکثر شیعہ نقل میکنند ودر تواریخ اہل سنت دعوی ملک گیری وخروج بالسیف با دعوی میراث براد رخود وغیرہ منقول است وانچہ از ابن عمرؓ نقل کردہ کہ من مات ولیس فی عنقہ بیعتہ الامام مات میتتہ جاہلیتہ صحیح است لیکن مراد انست کہ بعد از انعقاد امامت امام باجماع اہل حل وعقد اگر عادل باشد در تسلط واستیلاء بلامنازع اگر جائز باشد توقف در بیعت روا نیست وبعضی صحابہ کہ باخلفای وقت خود بیعت نکردہ اند وتوقف نمودہ اند قبل از انعقاد وتسلط انہا بود فقط کلام ابن تیمیتہ فی منہج السنتہ وغیرہ من الکتب موحش جدا فی بعض المواضع لاسیما فی تفریط حق اہل البیت وفی منع زیارۃ النبی علیہ السلام

لان زمان الحال عند التحقيق ليس قسماً ثالثاً من الزمان وراء الماضي والاستقبال بل هو جزء منهما متصلة بالآن الحاضر ويختلف امتداد تلك الاجزاء قصراً عنه بحسب الاغراض والانظار فهذه الساعة وهذا اليوم و هذا الشهر وهذه السنة وهذه القرن وهذه المائة من الهجرة وكل ذلك ازمنة حال فالمراد ان لم يعرف امام زمانه من الكتب ولم يعرف نسخ الكتب السابقة من التوراة والانجيل والدساتير وزند واستا وبيد الهنود و ما هو موجود معمول به في الناس ولم يعرف بطلان الكتب المخترعة بعده مثل گرنته السكهه وكلام المتنبين الكذابين ولم يعرف ان كتب ائمة المذاهب ليست واجبة الاتباع كما يظنه جهلة المقلدين من كل مذهب مات ميتة جاهلية وهذا معنى صحيح وغرض مستقيم وبقاء القرآن المجيد على مرور الزمان لاينافيه ثم قوله وايضاً فالمراد بمعرفة الكتاب اما معرفة الفاظه ومعانيه فيشكل الامر على اكثر الناس واما مجرد التصديق لوجوده فلا وجه للتشنيع علينا اذا قلنا بمثله ايضاً غيره فان المراد ليس نفس التصديق بوجوده بل التصديق بانه حق وانه كلام الله واما م واجب الاتباع والفرق بين الوعيد على تارك العلم وبين الوعيد على الجاهل عن الامام الغائب ظاهر فان القرآن المجيد ادام الله اشراق نوره موجود في ايدي الناس متداول متلو يمكن الوصول الى معرفة احكامه لكل من العوام والخواص بواسطة او بلا واسطة والايمان الاجمالي به اصل لاستنباط علوم لاتحصى والتفريق بين الحق والباطل فاهمال وهذا العلم يحق ان يكون مورداً للوعيد ولا كذلك الامام الغائب وقع في مهاوي اليأس طالبوه ولا يمكن الوصول اليه الا لمن ركب جناح العنقاء واتخذ تنزاد الهواء فوجه التشنيع اندراج الناس تحت الوعيد بلا طائل ويظهر من هذا ان نيل الاتصال الروحاني المودي الى التقرب في المعاد او الاستمداد والتوقع لخروجه المفيد لثواب النصرة والتائيد لايفيد في هذا المقام لعدم توقيفه على التصديق بالوجه فان ذلك يحصل المحبة مع من مات ومع من منتظر وجوده وخروجه والله اعلم

اجاب عنه عالم آخر قوله ليست الثمرة منحصرة في مشاهدته واخذ المسائل عنه بل نفس التصديق بوجوده وانه خليفة الله في الارض امر مطلوب لذاته وركن من اركان الايمان اقول هذا غير مسلم فان الدلائل التي اوردها الامامية في كتبهم اثبت الاحتياج الى الامام في اخذ المسائل وكشف الاختلافات ولا شك ان وجوده بدون هذه الثمرة لاينبغي يرفع هذا الاحتياج فيكون وجوده كالعدم واذا لم يثبت له الوجود المفيد فاي فائدة في التصديق بوجوده بل لايمكن التصديق بوجوده الا بملاحظة تلك الفائدة - قوله ان تشنيعكم علينا مقلوب عليكم اقول لاتشنيع في ذلك على اهل السنة فان اطاعة الرئيس واجبة عندهم

یہ قبل ان یخلق الخلق مشعر است بآنکہ حق سبحانہ بعد خلق الخلق در خلق است وآن موہم حلول است وہو سبحانہ متعال عن جمیع ذلک علوا کبیرا وشرح این حدیث بروجہے کہ شبہہ مرتفع شود واشکال مندفع گردد چنانکہ از وجدان خود این فقیر فہمیدہ وبا کلام کبرای صوفیہ سنجیدہ مبنی بر تمہید مقدمہ الیست وآن آنست کہ حضرت حق سبحانہ رامن حیث توجہہ الی العالم ظہور مراتب وحصر است مرتبہ اولی یقینی است کلی جملی شامل جمیع تعینات ازلیہ وحدیہ وجامع جمیع حقائق کونیہ والہیہ اما بی تفصیل وامتیاز بعضے از بعضے واین را تعین اول گویند وفوق آن لاتعین واطلاق است مرتبہ ثانیہ تفصیل وتمیز مرتبہ اولی است واین مرتبہ را تعین ثانی خوانند ودرین مرتبہ حقائق کونیہ والہیہ از یکدیگر ممتاز اند حقائق الہی را وحدت است حقیقی وکثرتی نسبی وحقائق کونی را بالعکس آن کثرتیست حقیقی ووحدتی کسبی ودرین دو مرتبہ حقائق کونیہ را اصلا از وجود خارجی نصیبے نیست وبوی تعدد وتمیز خارجی نشمیدہ مرتبہ ثالثہ عالم ارواح مجردہ بسیطہ است کہ ادراک آن متصور نیست جز قوت عقلیہ را بمشاہدہ آثار واحکام آن مرتبہ رابعہ عالم مثالست کہ آلۂ ادراک آن خیال است مرتبہ خامسہ عالم حس وشہادت است کہ مدرک میشود بحواس ظاہری مرتبہ سادسہ احدیت وآن جمع جمیع مراتب است وآن مرتبہ انسان کاملست وچون ہر یک ازین مراتب بمنزلہ محلی ومکانیست مر حقیقہ مطلقہ را پس بر سبیل تشبیہ ومجاز کلمہ این از ان سوال توان کرد وچون آن سوال مقید شود قبل ان یخلق الخلق مقصود از ان مرتبہ تواند بود از مراتب الہی کہ مقوم باشد بتقدم ذاتی بر مراتب خلقیہ لا بالتقدیر بی واسطہ وشک نیست کہ آن مرتبہ تعین ثانی است چنانچہ مذکور شد ومراد بعما کہ در جواب سوال شدہ است آن مرتبہ است نہ معنی متعارف لغوی ولہذا ہوا را کہ از لوازم انست از فوق وتحت نفی فرمودہ مناسبت بین المعنیین آنست کہ چنانچہ سحاب رقیق حاجب وساتر آفتاب نمیشود ہمچنین کثرت حقائق الہی نسبی است نہ حقیقی وکثرت حقائق کونی اگرچہ حقیقی است اما علمی غیبی نہ خارجی شہادی واز بعضی موارد اطلاقات این طائفہ چنان معلوم میشود کہ مرتبہ ثانیہ را عبارت از مرتبہ اولی داشتہ اند وآن بحسب ظاہر باحدیث نبوی موافق نمی نماید مگر آنکہ خلق را کہ در حدیث واقع شدہ است بمعنی تقدیر دارند نہ ایجاد ومراد بآن تعیین ہر یک از حقائق وماہیات باشد وقدری مخصوص واندازہ معین از استعداد وقابلیت واللہ اعلم بالصواب۔

جواب سوال در حدیث ترمذی وابن جریر وحاتم از حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ کہ الف شہر ملکہا بنوامیہ واقع شدہ وقاسم بن الفضل الحرانی آنرا شمار کردہ گفتہ است فاذا ہی الف شہر لا یزید ولا ینقص

منقی ۱ | ازا | ۱۱ از | در ترتیب | ۱۱ نفی | دمور و | ۱۱ ادک | لی نامید | بحرد | ملحق | ۱۱ المول | محمول | ۱۱۹۶۱

وفی انکار الغوث والقطب والابدال وتحقیر الصوفیة وامثال ذلک وہذہ المواضع منقولة موجودة عندی
وقد تصدی لرد کلامہ فی زمانہ جہابذة علماء الشام والمغرب والمصر ثم ان ابن القیم تلمیذہ الرشید قد بالغ
فی توجیہ کلامہ لکن لم یقبلہ العلماء حتی ان المخدوم معین الدین السندی فی عصر سیدی الوالد اطال رسالة
فی ردہ واذا کان کلامہ مردودا عند علماء اہل السنة فای طعن یلحقہم فی ذلک فقط

سوال حدیث طیر را نسائی در رسالہ خود مذکور کردہ در انجا آوردہ کہ جاء ابوبکر فرده الی آخر ما قال مدرین
لفظ مردم را محل گفتگو است **جواب** حدیث الطیر بجمیع طرقہ و وجوہہ مدار ان بر روایت انس بن مالک است
و بس و در صحاح غیر از ترمذی وجودی ندارد و آنہم بغایت مجمل مختصر چنانچہ معلوم سامی خواہد بود وامام
احمد در مناقب بروایت سفینہ نیز این حدیث را آوردہ اند لیکن ازان معلوم میشود کہ سفینہ نیز این قصہ را
از انس بن مالک شنیدہ بہر حال اینقدر خود در روایت بخاری از انس آمدہ کہ انس دو بار حضرت علی
را رد کرد و بہانہ کرد کہ آنحضرت صلعم بر سر حاجت اند وقت در آمدن نیست و غرض انس آن بود کہ شخصے از
انصار باین مرتبہ مشرف شود چنانچہ بعد از تفتیش نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر کرد چون بار سوم
حضرت علی کرم اللہ وجہہ آواز بلند کردند و دروازہ را کوفتند بسمع مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رسید و خود ایشان را طلبیدند و نسائی در رسالہ خود ہمین قصہ را بروایت سدی از انس آوردہ و گفتہ
فجاء ابوبکر فردہ ثم جاء عمر فردہ ثم جاء علی فاذن لہ و سدی صاحب اوہام است غالب کہ دو بار رد
کردن حضرت علی را بطریق وہم رد ابوبکر و عمر فہمید و محتمل کہ ابوبکر و عمر نیز قبل از حضرت علی آمدہ باشند
و انس بن مالک ایشان را ہم بنابر حب انصار آمدن ندادہ باشد و چون حضرت علی آمدند و سہ بار
آمدند و بار سوم آواز بلند کردند داخل شدند بالجملہ لفظ و جاء ابوبکر فرده راجع بانس است یعنی فردہ
انس نہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درینصورت اشکال نیست کما لا یخفی علی امثالکم فقط۔

جواب سوال عن ابی رزین العقیلی انہ قال قلت یا رسول اللہ این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق
قال کان فی عماء ما تحتہ ہواء و ما فوقہ ہواء باید دانست کہ صدور این کلمہ چند جامعہ از مشکوة نبوة بصحت
پیوستہ است اما معنی آن بحسب ظاہر از اشکال خالی نیست زیراکہ کلمہ این کہ در کلام سائل واقع شدہ
در لغت عرب موضوع است برای سوال از مکان و ایضاً عماء کہ در جواب آن اندراج یافتہ در لغت عبارت
از سحابیست رقیق و آن از مقولہ جسم است و حال جسم را جسم می باید بود و ایضاً تقیید سوال

یعنی در تزویج حضرت سیدة النساء، ازان ثابت میشود فقط

بیان آنکه سیوطی در تصانیف خود رطب یابس بسیارے آرد این قدر التماس میدارد که سیوطی در تصانیف خود رطب و یابس بسیاری آرد و اما در صدر نقل میگوید که اخرج فلان من طریق فلان کذا۔ پس ازین عبارت محدث ماہر را بدو وجه حال آن نقل مفهوم میشود۔ اول ذکر مخرج که بعضی مخرجین در کتابهای آنها علم اند نزد محدثین که ہرچه در انجاست ضعیف و منکر است لا لعبأ به مثل تفسیر ابن مردویه کامل ابن عدی و تاریخ خطیب و فردوس دیلمی و تاریخ ابن عساکر و کتاب العظمه لابی ہشیم۔ دوم بیان طریق که در ضمن آن مدار سند حدیث از رجال مفهوم میشود و حال ان مدار نزد محدث ماہر معروفست پس در حقیقت سیوطی ہم اہمال در بیان ننموده و در تفسیر در منثور اکثر این طریق بیان را مسلوک مینماید و در کتب دیگر نیز و در حقیقت تصنیف سیوطی ہمین یک کتاب است یعنی در منثور دیگر جمیع رسائل او مثل اتقان و بدور سافره و شرح الصدور و غیر ذلک ہمه مستخرج از ہمین کتاب اند و علی ہذا القیاس در جمع الجوامع که اصل جامع صغیر است نیز ہمین ملحوظ دارد فقط

السر الجلیل در فضیلت شیخین

رسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی نبیه الکریم وعلی آله ذوی الفضل العظیم وصحبه اولی الفخر الجسیم۔ اما بعد چون از تسوید و تبییض تحفه اثنا عشریه بعون عنایت الهی فراغت حاصل شد بعضے از دوستان صادق و یاران موافق بآرزوی تمام و اشتیاق مالا کلام استدعای نمودند که مسئله تفضیل را نیز تفصیلی لایق داده شود تا درین مباحث که نقل ہر مجلس و شغله ہر محفل اند تعطشی باقی نماند بنابران این رساله مختصر بطریق عجالة الوقت بتحریر در آمد که مالا یدرک کله لا یترک کله و سمیتها بالسر الجلیل فی مسئلة التفضیل وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وہو حسبی ونعم الوکیل واین رساله مشتمل است بر یازده مقدمه **مقدمه اولی** باید دانست که فضل منقسم است بدو قسم۔ قسم اول فضل اختصاصی از جانب خدا که بے سابقه عملی و بے تقدم خدمتی و عبادتی چیزے را بر چیزے فضل بخشد و ترجیح دہد زیرا که او مالک است ہرچه را خواہد از مملوکات خود بافزونی مرتبه و اعلای منصب امتیاز دہد و درین فضل عمومیت بغایت وسیع که ناطق و غیر ناطق و حیوان و جماد و نبات بلکه جواہر و اعراض را نیز شامل است مثل تفضیل ملائکه در آفرینش که پیش از ہمه خلعت وجود پوشیدند و مثل تفضیل انبیا که بے استعداد سابق

اشکالیکه مرقوم بود واضح شد مہر بان من سلطنت بنی امیہ از ابتدای خلافت معاویہ رضی ابن ابی سفیان باید گرفت تا مدت خلافت عبداللہ بن الزبیر رضی را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود حساب درست خواہد شد در جامع الاصول درین حدیث میگوید قد جاء فی متن الحدیث ان بدو ولایۃ بنی امیۃ کانت علی راس ثلثین سنۃ من وفات النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وہو فی آخر سنۃ اربعین من الہجرۃ وکان انقضاء دولتہم علی یدابی مسلم الخراسانی فی سنۃ اثنین وثلثین ومائۃ فیکون ذلک اثنین وتسعین سنۃ یسقط منہا مدۃ خلافۃ عبداللہ بن الزبیر رضی وہی ثمان سنین وثمانیۃ اشہر یبقی ثلث وثمانون سنۃ واربعۃ اشہر وہی الف شہر انتہی بلفظہ۔

سوال لفظ مصطفی در القاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولفظ مرتضی در القاب امیر المومنین کرم اللہ وجہہ القدر بہر دو جناب تخصیص یافتہ کہ بحد علم رسیدہ در کتب قدیم این قدر تخصیص یافتہ نمیشود معلوم نیست کہ از کدام زمان شہرت یافتہ **جواب** وجہ تلقیب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمصطفی در مواہب لدنیہ وسیرۃ شامیہ وشرح دلائل الخیرات ہمین مذکور است کہ ان اللہ اصطفی من ولد ابراہیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل کنانۃ واصطفی قریشا من کنانۃ واصطفی ہاشما من قریش واصطفانی من بنی ہاشم وہر چند اصطفی در حق حضرت موسی وحضرت مریم بلکہ در تمام رسل وانبیا وارد است کہ والسلام علی عبادہ الذین اصطفی لیکن اصطفی خاص کہ مرتب بچند مرتبہ واقع شدہ باشد مخصوص بآنجناب است ودر سیرۃ شامیہ ومواہب مذکور است کہ المصطفی من اشہر اسمائہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما استعمال این اسم در صدر اول کمتر بود مگر در کلام ابن مسعود در روایتے دیدہ شد وتلقیب حضرت علی کرم اللہ وجہہ بمرتضے در احادیث دیدہ نشدہ ونہ در صدر اول این لفظ مستعمل بود ودر احادیث صحیحہ کنیت ایشان بابو تراب وابو الریحانتین وتلقیب ایشان بذوی القرنین ویعسوب الدین وصدیق وفاروق وسابق ویعسوب الامۃ ویعسوب المومنین ویعسوب قریش وبیضۃ البلد وامین وشریف وہادی ومہدی وغیرہ مروی وثابت است ومرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ مشہور این شہر در رسالہ فضائل خلفا وفضائل اہلبیت کہ این ہر دو رسالہ از عمدہ تصانیف اویند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نمودہ اما این وقت فقیر را یاد نیست کہ بکدام حدیث درین باب تمسک کردہ از حدیث انس بن مالک در قصہ تزویج حضرت سیدۃ النساء خطبہ بحضرت ابابکر صدیق وحضرت فاروق ایشان را لفظی مفہوم میشود کہ مرتضی ومختار بودن حضرت امیر درین امر

یعنی صورت نوعیہ یا صورت صنفیہ او مثل فضیلت نماز گزارندہ بر روزہ دار یا فضیلت صاحب فرائض برصاحب نوافل و این چند صورت است اول اینکہ شخص باشد کہ تمام فرائض ادا میکند و دیگر بعض فرائض را ادا میکند و بعض را ترک میکند و نوافل را میگذارد یا ہر دو باشند کہ تمام فرائض را ادا میکنند و نوافل زائدہ تر بجا مے آرند لیکن نوافل یکے زائد بر نوافل دیگرے باشد و بزرگی و فضیلت باشخصے باشد کہ ذکر بسیار در نماز میکند و دیگرے باشد کہ در خارج نماز ذکر بسیار میکند صورت دوم آنکہ دو کس باشند از مجاہدان کہ یکے از انہا در معرکہ کفار جہاد بسیار میکند و در مواضع خطرناک می درآید و دیگرے در کمک متقاتلین و دفع اعداء از چپ و راست سعی بسیار میکند صورت سیوم آنکہ دو شخصے باشند کہ یکے جہاد بسیار میکند و دیگرے بنماز و روزہ بسیار مشغول میماند صورت چہارم آنکہ دو شخص باشند از مجتہدان کہ اجتہاد میکنند و یکے را اصابۃ حق بیشتر دست می دہد از دیگرے و علی ہذا القیاس صور بسیار محتمل است و برای تمثیل و تفہیم اینقدر کہ مذکور شد کافیست بالجملہ حاصل این وجہہ آنست کہ ذات عمل یکے افضل از ذات عمل دیگر باشد دوم لمیت عمل یعنے علت غائی و غرض کہ ازاں در عرف شرع نیت گویند مثلاً شخصے بعمل خود محض رضاے الٰہی را قصد میکند و امری دیگر با وی مخلوط نمے نماید و دیگرے باشد کہ در ہر عمل با او مساویست اما در قصد رضای الٰہی قصد دارد و مدح و ثنا مردم یا دیگر وجوہ نفع دنیوی را با وی خلط میکند سیوم کیفیت عمل مثلاً شخصے باشد کہ ہر عمل را با جمیع حقوق و سنن و آداب ادا میکند و دیگر بعضے از سنن و آداب را فوت میکند اگرچہ باطل نمیکند یا شخصے باشد کہ عمل او صاف است از لوث کبائر و اصرار بر صغائر و دیگر با وصف طاعت و عبادت ارتکاب کبائر و یا اصرار بر صغائرے نماید و علی ہذا القیاس تفاوت بحضور قلب و عدم آن و تلاوت قرآن و ذکر بر طہارت و عدم آن چہارم مکیت عمل پس در ادائے فرائض برابر باشد و یکے نوافل زائد دارد بر دیگرے و یا دو کس باشند کہ در ابتدائی عمل برابر باشند و یکے پیش از دیگرے وفات یافت و آن دیگر بعد از وے زندہ ماند و فرائض و نوافل بسیار بجا آورد چنانچہ در حدیث صحیح در مثل آن دو شخص بعبارت کہ فرمود فاین صلوتہ بعد صلوتہ و صیامہ بعد صیامہ پنجم زمان عمل پس شخصے کہ بصدر اسلام یا در ایام قحط یا در وقتیکہ بر مسلمین حادثہ افتادہ باشد عملی و طاعتی نماید یا جہادے و صدقہ و انفاقی بجا آرد بہتر است از کسیکہ بعد از قوت اسلام و استغنا از ان بعمل آرد و الاصل فیہ قولہ تعالیٰ لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا و قولہ علیہ السلام فی حق الصحابۃ لو انفق احدکم مثل احد ذہبا

بعبادات و ریاضات بانزال وحی مشرف شدند و از همین جنس است تفضیل سیدنا ابراهیم ابن رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بر جمیع اطفال و تفضیل ناقه حضرت صالح علیه السلام بر شتران عالم و تفضیل گوسفندے
که در فدیه حضرت اسمعیل علی نبینا وعلیه السلام بکار آمد بر جمیع ضحایا و هدایا و تفضیل مکه و مدینه بر جمیع شهرها و تفضیل
مساجد بر سائر بقاع و تفضیل حجر اسود بر جمیع احجار و تفضیل ماه رمضان بر سائر ماهها و روز جمعه و عرفه
و عاشوره بر دیگر روزها و ده روز ذیحجه بر بقیه ایام و شب قدر بر شبهای دیگر و نماز فرض بر نفل و نماز عصر و
صبح بر دیگر فرائض و تفضیل سجود بر قعود در ارکان نماز و تفضیل بعض اذکار بر بعض و ازین تمثیلات واضح شد
که درین قسم فضل نیز اقسام است پس گاهی وجه فضل معقول بشر میشود مثل تفضیل مساجد بر دیگر بقاع
که محل ذکر الٰهی اند لیکن تخصیص این بقعه بآنکه مسجد کرده شد محض بعنایت او تعالی است و گاہے وجه فضل
هیچ بعقل بشر نمی آید مثل تفضیل حجر اسود بر سائر احجار و تفضیل بقعه کعبه بر دیگر بقاع و نیز آن فضل گاہے اصلی
میشود مثل تفضیل حجر اسود بر سائر احجار و گاہے تبعی و طفیلی مثل تفضیل ذبیح اسمعیل و تفضیل حضرت ابراهیم
ابن رسول الله علیهما السلام بالجمله مدار فضل درین قسم بر تخصیص مجرد است بلا عملی و بلا سعی -

قسم دوم فضل جزائی که بمقابله عمل عطا شود و این قسم نسبت بقسم سابق خصوصیتے دارد که در غیر اهل
عمل یافته نمیشود و انها سه گروه اند ملائکه و جن و انس و مرجع این فضل در آخر کار همان فضل اختصاصی است
چنانچه واضح خواهد شد و این قسم فضل بیشتر محل تنازع و اختلاف مے باشد بخلاف فضل اختصاصی که در آنجا
محض نص شارع کفایت میکند و نیز درینجا باید فهمید که جمیع صحابه را فضل اختصاصی ثابت است بدلیل
اختار لی اصحابا و انصارا و اصهارا و ازواجا مطهرات و بنات مکرمات را نیز چنانچه ظاهر است لیکن حرف
در فضیلت این بزرگان فیما بینهم میرود و ظاهر از بعض احادیث آنست که آنهم فضل اختصاصیست
لیکن نظر دقیق و اکثر احادیث حکم میکند که از قسم فضل جزائیست آرے در ترتیب خلافت و وجدان
منصب وزارت اگر حکم تفضیل اختصاصی بعضے بر بعضے نموده آید انسب مینماید چنانچه فابی علی الا التقدیم
ابی بکر و امثالها بران گواه است **مقدمه ثانیه** فضل جزائی که بمقابله عمل است نیز اقسام دارد
و حالا دران اقسام نظر تعمق باید کرد و در محل نزاع قسمی را که احق و اولی بالاعتبار است جاری باید ساخت
تا مورد فضل جزای متعین شود و نزاع مرتفع شود پس اول باید دانست که عامل را در عمل خود بهفت وجه
فضیلت بر غیر خود میتواند بود و ورای این هفت وجه وجهی دیگر مدار فضل نمیتواند شد اول ماهیت عمل

و اولاد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوم آنکہ برای فاضل درجہ از قرب ومنزلت ومساکن جنت مقرر شود
اعلی وارفع از درجہ مفضول وذلک تحقیقا لمعنی الفضل والالم یظہر للفضل وکان الفضل مجرد اللفظ لامعنی لہ
ودرین امر خصوصیتی ست کہ غیر از عالمین رامیسر نیست ولہذا در غیر فضل جزای بالاصالت متحقق نمیشود
ودرینجا نیز باید دانست کہ دخول جنت وعلو مرتبہ دران گاہے مبنی بفضل اختصاصی می باشد بدون سابقہ
عمل چنانچہ اطفال مومنین را علی الخصوص اطفال انبیا را **مقدمہ چہارم** کل من امرنا بتعظیمہ فہو ذو فضلۃ
ودرین مقدمہ خدشہ کہ درخاطر میگذرد دانست کہ ابوین کافرین را نیز تعظیم واحسان وتذلل واجب است
بقولہ تعالی واخفض لہما جناح الذل من الرحمۃ حالانکہ ہیچ فضیلت ندارند جوابش آنکہ تعظیم ایشان در عرف
شرع تعظیم نیست بلکہ نوعیت از بر واحسان وبر واحسان را تعظیم نتوان گفت ومجرد تذلل نیز تعظیم نیست لان الانسان
قد یتذلل ممن یخاف ضررہ چہ قسم تعظیم ابوین کافرین در شرع مامور نباشد حالانکہ برارت از انہا واجب است
قال اللہ تعالی لاتجد قوما یومنون باللہ والیوم الآخر یوادون من حاد اللہ ورسولہ ولو کانوا ابائہم وقولہ تعالی
اذ قالوا لقومہم انا برآء منکم ومما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوۃ والبغضاء ابدا حتے
تومنوا باللہ وحدہ بلکہ تعظیم شرعی آنست کہ مبنی باشد بر محبت للہ وفی اللہ وولایت ودوستی از دل ونہمی
در غیر اہل فضل ہرگز در شرع وارد نشدہ کما یدل علیہ التفحص **مقدمہ پنجم** بیقین معلوم است کہ بعد از تعظیم
حضرت جل وعلی در شرع تعظیم انبیا آنقدر مستحق وواجب است کہ دیگرے را نیست وہیچ کس مستحق آنقدر تعظیم
نیست غیر از انبیا وبعد از انبیا ازواج مطہرات آنجناب را آنقدر استحقاق تعظیم بنص قرآنی ثابت است کہ
ہرگز برای دیگران نیست قال اللہ تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسہم وازواجہ امہاتہم ونیز در حق ازواج
مطہرات فضیلت صحبت آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ بر صحابہ دیگر متحقق است زیراکہ صحبت
ایشان اعلی است از صحبت غیر ایشان وبافضلیت صحبت حق امومیت دینی نیز متحقق است **مقدمہ**
ششم ہرگاہ سخن در فضیلت جاری شود مطلق نباید پرسید زیراکہ مفاضلہ متحقق نمیتواند شد الا دران
دو چیز کہ تفضیل آنہا از یک وجہ بودہ باشد وباہم دران وجہ زیادہ وکم بودہ باشند واگر فضل انہا از دو وجہ
باشد پس مفاضلہ در انہا واقع نمیشود زیراکہ ہرگاہ بگوییم ای ہذین افضل پس گویا چنان گفتہ باشم ای ہذین
اکثر اوصافا فیما اشترکا فیہ پس نتوان گفت کہ رمضان بہتر است یا ناقہ صالح وکعبہ بہتر است یا نماز
ومیتوان گفت کہ مکہ بہتر است یا مدینہ ورمضان بہتر است یا ذیحجہ ونماز بہتر است یا زکوۃ وناقہ صالح

ما بلغ مدّ احدہم ولا نصیفہ وہمچنین انفاق یکدرم لوجہ اللہ در وقت فقر و احتیاج وسعت بہتر است از انفاق اضعاف مضاعف آن در وقت غنا و ثروت یا وصیت بآن عند الموت وہمچنین ادای فرائض در حال خوف و مرض و سفر و مشقت و قلت فرصت و وفور موانع بہتر است از غیر آن وہمچنین در قرب موت و آخر عمر شغل عبادت بہتر است از شغل در اول عمر وعمرۃ فی رمضان تعدل حجۃ ومن تقرب فیہ بخصلۃ من الخیر کان کمن ادی فریضۃ فی ما سواہ ومن ادی فریضۃ فیہ کان کمن ادی سبعین فریضۃ فیما سواہ وافضل الصیام بعد شہر رمضان شہر المحرم احادیث صحیح اند و اجماع است بآنکہ جمیع طاعات در شہر حرام مضاعف میشوند ششم مکان عمل مثل نمازیکہ در مسجد الحرام یا در مسجد مدینہ ادا کردہ شود بہتر از ہزار نماز ست در جای دیگر و روزہ در دار الحرب و محل جہاد بہتر است از غیر آن من صام یوما فی سبیل اللہ حرمہ اللہ علی النار ہفتم اضافت بامور خارجیہ مثل فاعل یا مشارک ویا مقارن پس یک رکعت از نبی یا ہمراہ نبی بہتر است از غیر آن وہمچنین صیام وصدقہ وجہاد کہ از پیغمبر یا ہمراہ پیغمبر واقع شود بہزاران درجہ بہتر از غیر آن است ولہذا اصحابہ با جمیع اعمال خود را کہ بعد از رحلت پیغمبر کردہ بودند ہرگز موازی اعمال خود کہ ہمراہ پیغمبر کردہ بودند نمیدانستند و در حدیث صحیح است عمرۃ فی رمضان تعدل حجۃ معی و در قرآن جابجا اشارہ باین مضمون است قولہ تعالی لکن الرسول والذین امنوا معہ جاہدوا باموالہم وانفسہم اولئک لہم الخیرات واولئک ہم المفلحون و از ہمین جا باطل شد قول ابو قاسم حبابی حیث قال جائز ان طال عمر امر ان یعمل ما یوازی عمل النبی ونیز ظاہر شد کہ انس بن مالک وابو امامہ باہلی وعبد اللہ بن بشیر وعبد اللہ بن الحارث بن جزار وسہل بن سعد ساعدی وجابر بن عبد اللہ انصاری کہ عمر طویل یافتند و عمل بسیار کردند ہرگز افضل نمیتوانند شد بر خلفاء اربعہ وابو عبیدۃ بن الجراح و زید بن حارث وجعفر بن ابی طالب ومصعب بن عمیر وسعد ابن معاذ وعثمان بن مظعون حالانکہ بعضے از اولین [illegible] ہشتاد سال بلکہ نود سال بعد از آخرین زندہ ماندند و طاعت نیز بسیار بجا آوردند بہمین سبب قطع میکنیم بانیکہ ہر کہ از صحابہ در وقت موت انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افضل بود از دیگرے آن مفضول ہرگز بدرجہ اولاحق نمیتواند شد بسبب اعمالیکہ بعد از موت انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجا آورد **مقدمہ سیوم** نتیجہ فضل خواہ فضل اختصاصی بود بغیر عمل خواہ فضل جزائی بود بمقابلہ عمل دو چیز است اول آنکہ حق تعالی تعظیم فاضل را واجب کند مر دنیا بر مفضول و درین امر شریک اند جمیع افاضل خواہ مثل کعبہ ومسجد و روز جمعہ وشہر رمضان و ناقہ صالح وغیرہا من الجمادات والحیوانات والاعراض باشند خواہ مثل انبیا وملائک وصحابہ وازواج مطہرات

ودرمیان صحابہ سبقت وتقدم را بموجب لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اعتبار باید کرد
زیراکہ ہر قدر تقدم وسبق بیشتر مع احتیاج اسلام وتقویت ان بیشتر چنانچہ حدیث فقال صدقت
وقلتم کذبت دلالت بران دارد پس باین اعتبار کسانیکہ قبل از ہجرت باعمال اسلام قیام نمودہ اند
افضل باشند از من بعد خود مثل ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وحمزہ وجعفر وعثمان بن مظعون وطلحہ وزبیر ومصعب
بن عمیر وعبد الرحمن وعبد اللہ بن مسعود وسعید بن زید وزید بن حارث وابوعبیدۃ بن الجراح وبلال وسعد
بن ابی وقاص وعمار بن یاسر وابوسلمۃ بن الاسد وعبد اللہ بن الجحش وغیرہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم
اجمعین بعد ازان اہل بدر باز اہل مشاہد مشہد بعد مشہد تا آنکہ نوبت بصلح حدیبیہ رسید زیراکہ انزال
سکینہ وصفاء قلوب وخلوص نیات حاضران این واقعہ منصوص بنص قرآنی است قال اللہ تعالیٰ لقد
رضی اللہ عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ فعلم ما فی قلوبہم وانزال السکینۃ علیہم واثابہم فتحا قریبا تا
بعد ازان بالقطع ہیچ مشہد نیست کہ مدار فضل تواند بود زیراکہ در ہر مشہد جماعۃ از منافقین وارباب
اغراض فاسدہ دنیوی نیز شریک بودہ اند قال اللہ تعالیٰ وممن حولکم من الاعراب منافقون ومن اہل
المدینۃ مردوا علی النفاق لا تعلمہم نحن نعلمہم الآیۃ برا اینکہ فیما بین این اشخاص کدام یک افضلست وہمین است محل
نزاع زیراکہ کلام در خلفاء اربعہ است وانہا ہمہ متفق اند در سابقیت وقدم وحضور مشاہد فاضلہ **مقدمہ
دہم** تعین افضل را دو طریق است اول نص شارع دوم تتبع احوال واعمال تفضیلیہ گویند کہ طریق اول
مسدود است بجہۃ تعارض نصوص گویم تعارض وقتی می افتد کہ یک لفظ در حق دو کس صحیح ومشہور شدہ
باشد ودلالت بر افضلیت ہر دو کند وعند التحقیق چنین نیست بلکہ لفظ افضل وخیر کہ نص در مدعا است
در حق ابوبکر وعمر رضی اللہ عنہما صحیح ومشہور است ولفظ سیادت واحبیت در حق علی وفاطمہ وعائشہ رضی اللہ عنہ
وعنہما ورود یافتہ وسابق گذشت کہ معنی سیادت وشرف واحبیت دلالت بر فضل جزای نمی کند
پس در حقیقت تعارضی نیست اما طریق دوم کہ تتبع احوال اعمال است پس از انجملہ جہاد است کہ عمدہ
اعمال دینی است وذروہ سنام اسلام است وبنص قرآنی مدار فضلست قال اللہ تعالیٰ لایستوی
القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاہدون فی سبیل اللہ باموالہم وانفسہم فضل اللہ المجاہدین
باموالہم وانفسہم علی القاعدین درجۃ وکلا وعد اللہ الحسنی وفضل اللہ المجاہدین علی القاعدین اجرا عظیما
درجات منہ ومغفرۃ ورحمۃ وکان اللہ غفورا رحیما۔ گویند مرتضی علی رضی اللہ عنہ در جہاد افضل بود

بہتر است یا خصوصیت پیغمبر پس ازینجا معلوم شد کہ تفضیل حضرت ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثلاً بحضرت ابوبکر صدیق رضی معنی ندارد
زیرا کہ فضل حضرت ابراہیم مبنی بر عمل نیست بلکہ اختصاص محرو است **مقدمہ ہفتم** علو درجہ بہشت گاہی بطریق تبعیت میباشد مثل اعلای درجہ اولاد
صغار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ تبعیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و این اعلای درجہ دلالت بر افضلیت تفضیل جزائی
نمیکند والا ازواج مطہرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بہ تبعیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در درجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہند بود افضل باشند از جمیع انبیاء و کبار صحابہ وہو خلاف الاجماع
و گاہے بطریق اصالت می باشد در مقابلہ عمل و این دلالت میکند بر افضلیت و تفضیل جزای و علی
ہذا القیاس تقدم در دخول جنت و ورود حوض و شفاعت و موقف و حساب ہر دو قسم است یک قسم
ازان دلالت بر افضلیت تفضیل جزای دارد و یک قسم نہ مثل تقدم امت مصطفویہ درین امور بر انبیاء
دیگر قال اللہ تعالیٰ ہم وازواجہم فی ظلال علی الارائک متکئون وقال الحقنا بہم ذریتہم الی غیر ذالک
مقدمہ ہشتم سیادت غیر فضل است زیرا کہ سیادت دلالت بر شرف این شخص میکند
بوجہ من الوجوہ اصلا کان او تبعا پس اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب شرفی کہ دارند سادات
اند نسبت بامت و فضل موقوف بر جزای عمل است و ہمچنین امارت موقوف بر فضل نیست بدلیل
آنکہ عمر بن الخطاب مامور بود باطاعت عمر بن العاص در حالت امارت او و عمرو بن العاص را بروی
فضل نبود بالاجماع واز اینجا معلوم شد کہ وجوب طاعت شخصے بر شخصے من حیث الشرع نیز دلالت
بر فضل مطاع بر مطیع نمیکند کالمرأۃ والرقیق والرعیۃ والولد المامورین باطاعۃ الزوج والسید والسلطان
والابوین ولا یدل ذالک علی فضل المطاع منہم علی المطیع **مقدمہ نہم** وجوہ ہفتگانہ مفاضلہ چون باہم
متعارض شوند از روئے آیات و احادیث احق و اولی باعتبار را تعین باید کرد پس بالقطع از شریعت
ثابت است کہ کمیت عمل را در جنب کیفیت آن اعتبار نیست و نیز کمیت کیفیت را در جنب زمان عمل
اعتبار نیست لقولہ تعالیٰ لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل و اینقدر خود از روئے احادیث
صحیحہ ثابت است کہ عمل صحابہ را در حضور پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ عمل برابر نمیشود پس در عمل کہ
با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شریک شوند ہیچ بآن برابر نمیشود زیرا کہ بمشارکت جماعت در عمل آن
عمل را ہیئت وحدانیت بہم میرسد مثل کیفیت وحدانیہ مزاج کہ در ہر جزو از اجزاء مرکب ممتزج متشابہ
میگردد و لہذا جماعت را مشروع ساختہ اند و باین اعتبار صحابہ را فضل جزای بر جمیع امت ثابت است

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شخصے را در مقدمه که تعلق بعلم دارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
عامل نمیفرمودند در هیچ مقدمه مگر کسیکه دران باب اکمل باشد از دیگران و بالقطع معلوم است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را رضی الله عنه بر نماز و حج و جهاد امیر ساخته و عمر را رضی الله عنه بر صدقات
عامل فرموده و نزد محدثین اکثر روایات صدقات از طرف ابوبکر رسیده و مسائل زکوٰة را او شرح داده و حدیث
زکوٰة که از مرتضی علی مروی شده بدرجه صحت نرسیده و در دو سه جا واقع شد که هیچ کس از علمای اسلام
بدان عمل نکرده و هوان فی خمس وعشرین من الابل خمس شیاه و نیز معلوم است که ابوبکر و عمر همیشه مصاحب
و مشیر و وزیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می بودند و هر قدر که صحبت پیغمبر میسر باشد اطلاع بر احکام و فتاوی
بیشتر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغیر از علم تام کسے را مشیر و وزیر خود نمی ساخت۔ آمدیم بر روایت و
فتاوی پس ابوبکر زنده نماند بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر اندکے و مردم بسبب آنکه قریب العهد
به پیغمبر بودند محتاج نشدند بروایت از و نیز از مدینه بیرون نرفت مگر برای حج و عمره تا مردم بلاد دور از و
روایت میکردند و باوصف اینهمه از و یکصد و چهل و پنج حدیث صحیح مرویست که اجلاء صحابه از و روایت
کرده اند منهم علی بن ابی طالب و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علی مرتضی باوجود طول عمر که قریب
بسی سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امتداد یافت و باوصف سیر و دور در بلاد و کثرت احتیاج
مردم بروایت و کثرت تقریبات روایت که وقت اختلاف آراء و تنازع اهواء بود همگی روایات او
پانصد و هشتاد و شش حدیث است پس اگر مدت حیات ابوبکر با مدت حیات دیگران و موانع روایت
او با موانع دیگران قیاس کنم معلوم میشود که نزد ابوبکر اضعاف علم دیگران بود بر همین قیاس باید کرد
فتاوی را و همچنین است حال عمر بن الخطاب رضی الله عنه زیرا که مسندات او پانصد و سی و سه
حدیث است و فتاوی او زیاده از حد بلکه در هر مسئله فقهی تکلم فرموده و تحقیق حق نموده و مسائل عقائد
و سلوک و تفسیر را نیز بیان مستوفی داده حتی که از مجموعهٔ احکام او معطیات او کتابے مستقل شافی در هر
علم توان بر آورد چنانچه صاحب ازالة الخفاء رحمه الله درین باب سعی وافر فرموده و همچنین روایات و فتاوی
او را در فقهیات جمع نموده رساله مستقل ترتیب داده و در عقائد و سلوک نیز قدر کافی تالیف نموده و
معلوم است که حیات علی مرتضی رضی الله عنه بعد وفات آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم قریب سی
سال زیاده از مدت حیات عمر است رضی الله عنه و درین مدت دراز مسانید علی مرتضی رضی الله عنه

از صدیق و فاروق رضی اللہ عنہما۔ گوییم جہاد را سہ قسم است اول جہاد زبانی کہ بدعوت اسلام و فہمانیدن شرائع و وعظ و نصیحت و ترغیب و ترہیب و اقامتہ ادلہ و رفع شبہات مخالفین میباشد۔ دوم جہادے کہ نزدیک جنگ میشود و تدبیر و رای و القای رعب در دل مخالفین و جمع مردم برای قتال و استمالت قلوب مجاہدین و تکثیر سواد موافقین و تفریق جماعت اعدا و بذل مال در اعداد آلات جہاد از اسپان و شتران و سلاح و یراق سیوم جہاد بدست خود بطعن و ضرب و مصارعت پہلوانان و منازلت باقران و استعمال سیف و سنان و بلاشبہہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدو قسم اول از جہاد مشغول بودند بقسم ثالث و قسم ثالث بالیقین ادون مراتب جہاد است بدلیل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامور بودند بجہاد قال اللہ تعالی یا ایہا النبی جاہد الکفار و المنافقین و اغلظ علیہم وقال فقاتل فی سبیل اللہ لا تکلف الا نفسک الی غیر ذلک من الآیات و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار نفرمودند مگر دو قسم اول را پس لابد آن دو قسم اعلی و افضل باشند از غیر خود و درین دو قسم ابوبکر و عمر بر جمیع صحابہ پیش قدم بودند زیرا کہ بدعوت ابوبکر در اول اسلام عمدہ صحابہ مسلمان شدہ اند و او ہمیشہ مشغول بود باین دعوت و از روزیکہ عمر بن الخطاب اسلام آورد عزت و غلبہ اسلام افزود و عبادات اسلام را جہرا و علانیۃ در مکہ رواج داد و در رای و مشورہ این ہر دو مشیر و وزیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ اند و ہیچ غزوہ و مہمی بے مشورت ایشان واقع نشدہ و در جمع مردم و تفریق جمعیت اعدا ہمیشہ بحضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مساعی جمیلہ زیادہ بر دیگران نمودہ اند تا بحدیکہ کافران از لقاے ایشان خائف و بہلاک ایشان مستبشر می شدند و لہذا ابوسفیان در جنگ احد از حال پرسید و چون معلوم کرد کہ زندہ اند ندامت بسیار کشید و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اشجع الناس بودند و ہمین وجہ قسم جہاد را اختیار فرمودہ پس این دو قسم افضل اند از قسم ثالث و ابوبکر و عمر درین جہاد ہرگز مفارقت او نمیکردند پس جہاد ایشان افضل باشد از جہاد دیگران مثل حضرت مرتضی علی و زبیر و حمزہ و مصعب و ابوطلحہ و ابوقتادہ و سعد بن معاذ و سماک بن حرب رضی اللہ عنہم و نیز از ینجا است کہ اکثر سرایای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسرواری حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ سرانجام شدہ و معہذا حضرت عمر بن الخطاب در قسم ثالث ہم مشارکت کردہ کما یدل علیہ التواریخ و از انجملہ است اہل علم گویند کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ در علم افضل بود از دیگران وقد قال اللہ تعالی قل ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون گوییم زیادتی در علم بدو طریق توان دریافت اول کثرت روایات و فتاوی دوم استعمال

قریب سی کس از اولاد و برای ایشان از ضیاع و عقار بقدریکه بسبب آن اغنیا بودند گذاشته رفت
وقبضه بلیغ که هزار وسق ثمر از آن می آمد سوای غله و زراعت نیز متروکه اوست رضی الله عنه بخلاف عمر
رضی الله عنه و نیز زہد حقیقی آنست که نه بخود لذت دنیا پردازد نه اقارب و اولاد خود را بدان منتفع بسازد
و حال ابوبکر همین است که مثل طلحه بن عبید الله برادرزاده داشت و مثل عبد الرحمن بن ابوبکر پسرے
و مثل عائشه دخترے و یکے را از اینها عامل نفرمود و همچنین عمر هیچکس را از بنی عدی عامل نفرمود مگر نعمان
بن عدی را که بمیسان عامل فرموده و بزودی عزل نمود حالانکه از اینها مثل سعد بن زید و ابوجهم بن حذیفه و خارجه
بن خذاعه و عمر بن عبد الله و عبد الله بن عمر بوده اند و مرتضی علی رضی الله عنه عبد الله بن عباس را عامل بصره
فرمودند و عبید الله بن عباس را بر یمن و قثم بن عباس را بر مکه و سعد بن عباس را بر مدینه و جعده بن هبیره را
که همشیره زاده اش بود بر کوفه و محمد بن ابی بکر را که ربیبش بود بر مصر و حضرت امام حسن را رضی الله عنه بعد از
خود خلیفه ساخت و هر چند این همه اعمال و اشغال بمستحقان رسید لیکن در اقارب و خویشاوندان
ابوبکر و عمر نیز مستحقین این مناصب بوده اند کما عددنا پس زهد اینها اوفر و اتم باشد از زهد علی که محض بر
جان خود بود و نه بر اقارب خود و آنهم در خشک خوری و خس پوشی نه در اتخاذ ضیاع و عقار و ازواج و سراریا
و جواری و غلامان و از آنجمله است صدقه و انفاق فی سبیل الله و این خود امر ظاهر است که مرتضی علی را
درینباب مشارکت نیست با ابوبکر و عمر و اگر درینجا حرف توان زد از عثمان بن عفان توان زد که وی
درین امر گوی سبقت ربوده است و در عمارت مسجد نبوی و تسبیل بیر رومه و تجهیز جیش العسرة مبالغ
خطیره صرف نموده و جهاد بالمال را باقصی الغایت رسانیده لیکن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بروی بحسب
جهاد و علم و زهد افضل بوده اند و آنچه گویند که علی مرتضی رضی الله عنه هیچ گاه بت را نپرستیده برخلاف
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گویم نه پرستیدن بت بسبب صغر سن هیچ بزرگی ندارد و بالاجماع ثابت است که
عمر مرتضی علی شصت و سه سال بود و در سنه چهلم از هجرت شهادت یافته و سیزده سال پیش از هجرت
بعثت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده پس عمر مرتضی در وقت بعثت ده سال بوده باشد و درین عمر
همیشه در خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرورش یافته و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جا نشاگاهے
مشغول به بت پرستی نبود و قاعده اطفال است که آنچه از بزرگان خود می بینند بموجب آن عمل میکنند و اگر بت
نه پرستیدن موجب افضلیت مطلقه شود لازم آید که هر مولودی که در اسلام پیدا شود از حمزه و جعفر

برسانید عمر رضی الله عنه زیاده نمیشود الا بقدر جهل و نه حدیث و اگر متانت تقریر و قوت تفهیم و حسن تعلیم عمر را ملاحظه کنیم صریح تفاوت می برآید زیرا که در وقت علی مرتضی هیچ مسئله مختلف فیها منقح نشد و تقریرات وی قاطع نزاع نگردید بخلاف عمر رضی الله عنه و از انجمله است علم قرآن و اشتغال بقرأت او و درینجا خود بالقطع معلوم است که علی مرتضی را رضی الله عنه زیادتی در علم قرآن بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نبود بالاتفاق بین المورخین و اهل السیر بلکه ابوبکر و عمر و علی در یک مرتبه بوده اند در قرأت و عثمان را درین امر زیادت بیّن بود۔ و تقدیم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را بر علی در نماز نیز دلالت میکند بر اینکه علی از ابوبکر اقرأ نبود و کذا افقه و اعلم هم نبود آری عثمان را در قرأت قرآن و جمع مردم بر قرأت واحده و نسخ مصاحف و محافظت لفظ و رسم رجحان بین است لیکن چون جمع قرآن در صحف اول از شیخین بوقوع آمده و عثمان از ان نقل گرفته ترویج فرموده و استمداد از سعی ایشان را بر عثمان درین امر اهم فضیلت حاصل است و از انجمله است تقوی و اتباع شریعت و بالیقین معلوم است که ابوبکر هیچگاه مخالف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کلمه نگفته چنانچه در صلح حدیبیه واخذ فدا از بدر بآن معلوم است و ارادهٔ او گاہے مخالف ارادهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبوده و در امتثال او امر او گاہے تهاون نکرده و نیز از حال علی مرتضی معلوم است که در خطبه بنت ابوجهل و در تقدیم تهجد مورد عتاب گردید و از عمر اگر چند جا مخالف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنگاشی و مشوره واقع شده محض برای تشدد فی دین الله و حمیت لامر الله و غیرت مفرط واقع شده و آخر وحی الٰهی موافق کنگاش و مشورهٔ او نازل گشته پس این قسم مخالفت عین اتباع و موافقت است بلکه بالاتر از ان و لهذا موافقات او در مناقب او معدود میشود و از انجمله است زهد گویند از بدناس علی بود رضی الله عنه گوییم زهد نام بیرغبتی است در ملاذ دنیا و در اولاد و اتباع و ازواج و حشم و خدم بالیقین معلوم است که ابوبکر رضی الله عنه چون اسلام آورد مال بسیار داشت و آن همه را لله و فی مرضات الله و رسوله صرف کرد و جماعه را از ضعفاء مسلمین خریده آزاد فرمود تا آنکه هیچ درم از مال او باقی نماند و از جهان گذشت و هیچ مزرعه و عقاری برای خود نخرید و برای اولاد خود نگذاشت و از بیت المال نگرفت الا بقدر قوت و باز از حصه خود که بغنایم میرسید در بیت المال صرف میکرد بخلاف مرتضی علی رضی الله عنه که ضیاع و عقار بسیار گرفت و مزارع و باغات احداث فرمود و بر حال ابوبکر است حال عمر بن الخطاب نیز چنانچه جمیع صحابه آنوقت بزاهد بودن او گواهی داده اند امام تقی علی چون فوت شد چهار زن گذاشت و نوزده سریه و خادمان و غلامان بسیار و

مطالع کے انتظام سے معقول زیادہ قیمت پر کتابیں دیکھنے اکثر اور محب الفہمی کا جواز مطالع خرید کر عالم باہر اور مشہور ۱۲

این مقدمات احدی عشر تمام شد خاتمہ کتاب تحفہ اثنا عشریہ تمام شد والحمد للہ

جواب مسئلہ مستفسر عنہا بسیار عویص و معرکۃ الآرا است آنچہ فقیر را درین باب منقح است می‌نویسد لیکن لابد قبیل الجواب من تمہید مقدمتین **مقدمہ اولیٰ** آنکہ مسائل قطعیہ سوا رکانت اعتقادیہ او عملیہ بر دو قسم است اول آنکہ دران مسائل تعارض ادلہ و اختلاف علماء واقع نہ شدہ و دلائل مثبتہ آن مسائل نیز محتمل تاویل نباشد مثل توحید باری عز اسمہ و اثبات صفات سبعہ و نحو ذلک و مسئلہ تفضیل بالبداہۃ ازین جنس نیست و ازین قسم واقع نہ قسم دوم آنست کہ ادلہ دران متعارض شدند و علماء مختلف و دلائل ہم محتمل تاویل لیکن بترجیح مجتہدین و بر دو مات جانبین نزاع مرتفع شد و آخرہا احد الطرفین منقح و متقرر گردید پس این قسم ہر چند ابتداءً قطعی نبود لیکن آخرہا شد مثل مسئلہ رویت اخرویہ و عدم خلق قرآن و نحو ذلک مسئلہ تفضیل ازین قسم است زیرا کہ در صدر اول اختلافی بود جماعۃ قلیلہ از صحابہ میل بتفضیل جناب مرتضوی داشتند و بعضے ادلہ نیز مرید مذہب آن جماعۃ دریافت میشد و ادلہ مثبتہ تفضیل شیخین بعضی از انہا محتمل تاویل و تخصیص ہم بودند لیکن آخرہا در عہد جناب مرتضوی در ایام خلافت القدر این مسئلہ را تشہیر و ترویج فرمودند تاکید و تقریر نمودند کہ آنہمہ تعارض برہم خورد و جانب تفضیل شیخین معین گشت اگر تفصیل آن روایات را سیر کردہ شود دفترے میباید طولانی مجملش آنکہ ہشتاد نفر از اجلہ اصحاب و احباب آنجناب مسئلہ تفضیل شیخین را روایت کردہ اند بتقریبات مختلفہ مسئلہ را از آنجناب شنیدہ اند و دار قطنی و بعضی محدثین دیگر از آنجناب روایات آوردہ اند کہ فرمودند لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدتہ حد المفتری و این الفاظ کمال صراحت دارد بر قطعیت اذ لا عقوبۃ فی الظنیات بالاجماع **مقدمۃ ثانیہ** گاہے اصل مسئلہ قطعی میباشد و تعیین کیفیت ان ظنی مثل آنکہ اثبات صفات سبعہ بلا شبہہ قطعی است و تعیین زیادت آنہا بر ذات باری و عینیت آنہا مر ان ذات را یا لا عین و لا غیر بودن ظنی است و ہمچنین مسئلہ عدم خلق قرآن قطعی است و تعیین کیفیت آنکہ قدیم کلام نفسی است یا الفاظ کلیہ بی خصوصیات محل ظنی است ہذا فی الاعتقادیات اما فی العملیات فامثلۃ کثیرۃ مثالہ حجۃ الوداع فان اصل النسک قطعی لا مجال للتشکیک فیہ و تعیین کیفیت کہ قران بود یا تمتع یا افراد ظنی است و لہذا اختلف فیہ العلماء مع الاتفاق فی الاصل مسئلہ تفضیل ہم ازین باب است زیرا کہ اصل تفضیل قطعی است لیکن بمعنی انہ صار قطعیا بعد النزاع و التعارض و کیفیت آن تفضیل از کدام چیز است در کثرت ثواب یا عظم نفع فی الاسلام یا امرے دیگر ظنی است لا یرجی فیہ القطع باحد الجانبین

وسلمان ومقداد وعمار افضل باشد وآنجا بجمله است خلافت وحسن سیاست وکفایت مہمات آن کہ در حقیقت
مجمع جمیع اعمال خیر اسلام است ودرینجا خود افضلیت ابوبکر وعمر ظاہر وباہر است زیرا کہ اول بعد موت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فتنہ مرتدین واقع شد ودران واقعہ صعب ہیچ کس ثابت تر از ابوبکر نبود بحسن سیاست
وتدبیر وکفایت اوان فتنہ بکلی منتفی شد باز باکسری وقیصر منازعت افتاد وغلبہ اسلام روز بروز در ترقی و تزاید
شد تا آنکہ فارس وعراق وشام دار الاسلام شد وفقراء مسلمین اغنیا شدند وذلیل ایشان عزیز شد وہرگز درمیان
ایشان اختلاف نیفتاد وہمہ مشغول بقراءت قرآن وتفقہ فی الدین وعبادات وریاضات گشتند ودر عہد
حضرت عمر ہمہ این معنی بکمال خود رسید بخلاف حضرت مرتضی علی کہ در وقت او ہیچ قریہ فتح نشد وغیر از خانہ
جنگی وقتال وجدال اہل اسلام را کارے نماند وقراءت قرآن وعبادات ہمہ منسی وفراموش گشت وغیر
از طعن در کبرای اسلام وتجسس عیوب یکدیگر وبد گفتن بعض بر بعض را شغلے نداشتند پس مثل آفتاب
روشن گشت کہ حضرت ابوبکر وعمر رضی اللہ عنہما ہم در جہاد وہم در علم وہم در قراءت وہم در زہد وہم در تقوی
وخشیہ وصدقہ وحسن سیاست خلافت وطاعت خدا ورسول ومحبت دین وترویج احکام شریعت مرتبہ
ایست کہ دیگرے را اصلا نیست وہمین امور را شارع موقع فضل وبزرگی گردانیدہ وسابق گذشت کہ سیادت
وعلویت وقرب قرابت با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبلاغت عبارت وفصاحت الفاظ وقوت
وجلادت وشمشیر بازی ونیزہ بازی را باین فضل کہ متنازعہ فیہ است مساسی نیست **مقدمہ یازدہم** فیما بین
الختنین علما را اختلاف است کہ کدام یک افضل است ودرینجا حصول قطع مارا ممکن نیست زیرا کہ فضائل
این ہر دو متقاوم لہذا پس عثمان را در خدمت قرآن وکثرت قراءت آن بالاجماع افضلیت است وعلی رضی اللہ عنہ
را نسبت باو در فتوی واجتہاد وروایت احادیث رجحان ظاہر است وعلی را مقامات عمدہ است در جہاد
بدست وطعن وضرب وعثمان را اعانات فخیمہ است در جہاد بہ بذل مال ودر نص قرآن جہاد بالنفس والمال
را در یک پلہ گذاشتہ اند قال اللہ تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاہدون فی
سبیل اللہ باموالہم وانفسہم وفضل اللہ المجاہدین باموالہم وانفسہم علی القاعدین درجۃ عثمان را احتیاط
وتورع عظیم بود در قتل مسلم وصبری عظیم بود بر قتل خود ومشقت حصار وعلی را رضی اللہ عنہ منصبی است
پس فخیم در کف لسان از اعداء وتکلم بغیر کلمۃ الحق در حق آنہا بالجملہ فضائل ختنین باہم متعارض ماند ودر فضل
اختصاصی کہ عبارت از ختنیۃ است ہر دو شریک واللہ اعلم بحقیقۃ الحال والیہ مرجع المآل ۔ وچون

ثم قال لانهم انکروا خلافة ابی بکر وقد اجمعت الصحابة علی خلافته وفی تتمة الفتاوی والرافضی الغالی الذی
ینکر خلافة ابی بکر لایجوز الصلوة خلفه وفی المرغینانی ویکره الصلوة خلف صاحب ہوی اوبدعة ولایجوز
خلف الرافضی ثم قال وحاصله ان کان ہوی یکفر به لایجوز والایجوز ویکره وفی الفتاوی البدیعیة من انکر
امامة ابی بکر رضی الله عنه فهو کافر وقال بعضهم ہو مبتدع والصحیح انه کافر وکذلک من انکر خلافة عمر رضی الله
عنه اما الشافعیة فقد قال القاضی حسین فی تعلیقه من سب النبی یکفر بذلک ومن سب اصحابا فسق اما من
سب الشیخین والختنین فوجهان احدهما یکفر لان الامة اجمعت علی امامتهم والثانی یفسق ولا یکفر واما المالکیة
فالاصح عندهم ترک التکفیر وقال محمد بن یوسف الفریابی وسئل عمن شتم ابابکر فقال یقال کافر قیل نصلی علیه
قال لا وممن کفر الرافضیة احمد بن یونس وابوبکر بن ہانی وقال لایوکل ذبائحهم لانهم مرتدون وقال عبد الله
بن ادریس احد ائمة الکوفیة لیس للرافضی شفعة وانما الشفعة للمسلم بالجملہ اکثر روایات حنفیه بر تکفیر است
وازین باب خود اتفاق حنفیه است که کافر واجب القتل است واکثر شافعیه ومالکیه وحنابله نیز بقتل ساب فتوی
داده اند ودر بعضی از کتب دیده شد که سب ابی بکر کفر عند الحنفیة علی احد الوجهین عند الشافعیة وزندقة
یقتل به عند احمد ومشہور مذہب مالکیه انه یجلد فلیس بکفر درینجا دو مقدمه را بخاطر شریف جا باید داد که حل
اشتباه خواہد شد **الاولی** ان سب الشیخین لیس بکفر عند التحقیق واستحلال سبهما کما یفعله الشیعة کفر لانه انکار
لما علم بالضرورة من دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم وعلی ہذا فلا یرد ان بعض الصحابة سب ابابکر بحضور النبی
صلی الله علیه وآله وسلم ولم یحکم النبی صلی الله علیه وآله وسلم بکفره وکذا بعض الصحابة سبوا عثمان وقالوا انه
یقتل اوانه قد فجر وکذا ما ورد فی الصحیحین ان عباسا جاء الی عمر ومعه علی رضی الله عنهما وہو یقول یا
امیر المومنین ارحنی من ہذا الغادر الآثم الظالم الی غیر ذلک وکذا ما روی عن علی رضی الله عنه انه لم یکفر
شاتمه ولا امر بقتله بل قال سب بسب او عفو عن ذنب کل ذلک فی من لا یعتقد حل السب والشتم ولکنه
یفرط منه لشدة التعصب اوحالة مقتضیة للالفة والمحبة فلا یتمسک علی مقتضی عقیدته کما ان الابن ربما اساء
الادب مع والده مع ان اعتقاد تعظیم الوالد مطلقاً مجبول علیه البشر وبهذا ینحل التعارض فی الروایات
والثانیة ان لزوم الکفر شیء والتزامه شیء آخر وفی ہذه الصورة یتحقق لزوم الکفر لا التزامه وقد اصطلح الامام
احمد رحمه الله علی ان یسمی من لزمه الکفر وان کان مقرا بالاسلام ظاہرا زندیقا وہذا ہو الزندقة فانه ابطان
الکفر واظہار الاسلام وذلک لان الساب لابی بکر وعمر رضی الله عنهما انما یسبهما من الاسلام فانه

لتعارض الظنون ومنشأ ہ ان اقسام التفضیل ووجوہ کثیرۃ جدامن اراد استیفائہا فعلیہ بمطالعۃ کتاب سر الجلیل فی مباحث التفضیل مجمل ازان بقلم می آید تفضیل گاہے اصطفاسی میباشد کہ بے سابقہ عمل حق تعالیٰ بعض مخلوقات رابر بعض دیگر ترجیح میدہد مثل تفضیل بقعۃ الکعبۃ علی سائر البقاع والحجر الاسود علی سائر الاحجار ولیلۃ القدر علی سائر اللیالی ویوم الجمعۃ علی سائر الایام وشہر رمضان علی سائر الشہور والانبیاء علی جمیع الامم ومنہ مایکون تفضیلہ تبعا لاذاتیا کتفضیل ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی سائر الاطفال وتفضیل بناتہ وزوجاتہ علی سائر النساء وتفضیل بنی ہاشم علی سائر القبائل واین قسم تفضیل ہرگز متنازعۃ فیہ نیست وگاہے جزائی میباشد درمقابلہ عمل وہو المتنازعۃ فیہ۔ بازوجوہ تفضیل خیلی مختلف اند بعضے ازانہا در اصطلاحیکہ مخاطبت شرع بان واقع است اصلا اعتبار ندارند مثل قوت بدانی وفروسیت وبلاغت لسان وحسن سیاست ملک وحسن تدبیر درامور دنیوی وبعضی ازانہا درشرع معتبر اند وانہا بسیار اند منہا التقوی بدلیل قولہ تعالیٰ ان اکرمکم عنداللہ اتقاکم ومنہا العلم قال اللہ تعالیٰ قل ہل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ومنہا الجہاد قال اللہ تعالیٰ وفضل اللہ المجاہدین علی القاعدین اجرا عظیما ومنہا حسن الخلق فقد ورد فی الحدیث خیرکم خیرکم لاہلہ ومنہا کثرۃ المحبۃ وکثرۃ الذکر وعلی ہذا القیاس بعد از تتبع دلائل کتاب وسنۃ وجوہ بسیار برای تفضیل پیدا میشوند کہ گاہے درمحلے ومقامے یکے را اعتبار کردہ اند وگاہے درمحل دیگر دیگر را چون ہر دو مقدمہ ممہد شد میگوییم کہ اصل تفضیل حضرات شیخین رضی اللہ عنہما برحضرت مرتضوی قسم ثانی قطعی است وتعین یافتہ التفضیل ظنی پس مومن محتاط را باید کہ اصل تفضیل را معتقد باشد وتعین کیفیت آنرا مفوض الی علم اللہ داند وان یترجح عندہ احد الوجوہ بسبب تتبع الدلائل والغور فیہا فمرحبا واہلا والا از اصل این عقیدہ کہ قطعی است بیرون نرود فقط

قال فی الخلاصۃ الرافضی ان فضل علیا علی غیرہ فہو مبتدع ولو انکر خلافۃ الصدیق رضی اللہ عنہ فہو کافر وقال فی البحر الرائق شرح کنز الدقائق بعد نقل ہذہ العبارۃ والحق فی فتح القدیر عمرؓ بالصدیق فی ہذا الحکم ولعل مرادہم بانکار الخلافۃ انکار استحقاقہما لہا فہو مخالف لاجماع الصحابۃ وفی شرح مواہب الرحمن ولاخلف ای لایجوز الصلوۃ خلف منکر خلافۃ ابی بکر او عمر او عثمان رضی اللہ عنہم ویصح ای مع الکراہۃ خلف من یفضل علیا رضی اللہ عنہ لانہ مبتدع وفی المحیط عن محمد رحمہ اللہ لایجوز الصلوۃ خلف الروافض

درین سه طائفه حیثیت **جواب** فرق در ناکثین وقاسطین محض مبنی بر واقع است بیان حکم نیست زیرا که
بر قاسطین غلبه که ممکن غنیمت و سبی میشود و صورت نه بست و لفظ اغتنم در ناکثین نیز محمول بر غنیمت صورت
یعنی جمع و احراز نه بر غنیمت حقیقی چنانچه اموال حضرت طلحه برابنای ایشان رد کرده اند و حکم بغات آنست که مقتولی
که وارث نگذاشته مالش وقف بیت المال است و آنکه تائب است مالش برو مردود و آنکه مصر است
مالش محبوس نه مقسوم و غنیمت اموال و سبی ذراری مارقین که از زبان محکمه روایت نموده نزد اهل حدیث و اهل
سیر مسلم نیست بلکه در کتب صحیحه همین قدر مذکور است که ایشان طعن میکردند که ما الذی اباح دمائهم و حرم
اموالهم و روایات خلاف آن در حق مارقین موجود است که عند الافاقه نقل کرده فرستاده خواهد شد و حق
هم همین است زیرا که محکمه این طعن پیش از قتل نهروان میکردند و قتل نهروان با مارقین بعد از ان واقع
شده پس طعنه بچیزی که هنوز بوقوع نیامده چه معنی دارد و معهذا ایشان ذراری همراه نداشتند بالجمله
باعتبار سیر و حدیث این عبارت مختل و موهوم معلوم میشود فقط

سوال و جواب وصایت که مختلف فیه است اگر وصایت خلافت است که در صورت وقوع آن
تفسیق و تخطیه تمام مهاجرین و انصار لازم می آید **سوال و جواب** در باب فدک در کتب اهل سنت
غیر از دعوی ارث صحیح نشده و صاحب ملل و نحل موافق روایات شیعه هر دو شق ارث و هبه آورده و آنچه
در بعضی روایات اهل سنت که بغایت ضعیف اند لفظ هبه در دعوی واقع شده نیز از قبیل اختلاط
و تلبیس رجال شیعه است در معارج النبوة هم ازین قسم روایات گرفته ترجمه کرده باشد فقط

ذکر فی الکافی للکلینی لما ورد ابو الحسن موسی علیه السلام علی المهدی یراه یرد المظالم فقال
یا امیر المؤمنین ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له و ما ذلک یا ابا الحسن قال ان الله تبارک و تعالی لما فتح علی
نبیه صلی الله علیه و آله و سلم فدک و ما والاها لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب فانزل الله علی نبیه صلی الله علیه
و سلم و آت ذا القربی حقه فلم یدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من هم ....
فراجع فی ذلک جبرئیل علیه السلام و راجع ربه فاوحی الله ان ادفع فدک الی فاطمة فدعاها رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا فاطمة ان الله امرنی ان ادفع الیک فدک فقالت قبلت یا رسول الله
من الله و منک فلم یزل وکلاؤها فیها حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلما ولی ابوبکر اخرج عنها
وکلاءها فاتته فسألته ان یردها علیها فقال لها ائتنی باسود و احمر یشهد لک فجاءت بامیر المؤمنین ع

یدعی انہما خالفا وصیۃ الرسول وغصبا حق اہل بیتہ فہو یعتقد بہما مثل فرعون وہامان ولا یستحل سبہما الا جل انہما صاحبا الرسول ووزیراہ ومحبوباہ والا یکون التزام الکفر ولکن ہذا الادعاء منہ غیر مسموع لان الشہادۃ بالجنۃ والقطع بالنجاۃ ثبت فی حقہما مما علم بالضرورۃ من الدین فلکم منکر خلافتہما ومستحل سبہما کفر زندقۃ والحاد لا کفر جحود وعناد وہذہ المقدمۃ ایضا تنفع فی حل الروایات المتخالفۃ واللہ الہادی الی سبیل الرشاد فقط

ف اذا کان شخصا حاضرا فی مجلس یسب فیہ الصحابۃ الکبار فیجب علیہ الانکار بالقول والفعل ان قدر لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من رای منکرا فلیغیرہ بیدہ الحدیث فان لم یقدر وجب علیہ القیام لقولہ تعالیٰ واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنہم حتی یخوضوا فی حدیث غیرہ واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین فان لم یقدر علی القیام ایضا ویخاف منہم ضررا عظیما فلیصبر مع کراہۃ القلب ویکتفی علی ما ورد فی حدیث الصحیح اذا رایتہم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنۃ اللہ علی شرکم وہذا شان سائر المنکرات واللہ اعلم فقط آمدیم بر جواز اقتدار شیعی پس اگر شیعی او تا تکفیر صحابہ کبار وامہات المومنین نرسیدہ باشد بلکہ محض بر ذکر ظلم وغضب وجور اکتفا میکند فلا باس باقتدائہ عند الضرورۃ بدلیل ما فی البخاری ومسلم وفی المشکوۃ ایضا ان الناس قالوا لعثمان رضی اللہ عنہ وہو محصور فی الدار انک امام عامۃ وقد نزل بک ما تری وانما یصلی بنا امام فتنۃ فقال عثمان رض اذا احسن الناس فاحسن معہم واذا اساروا فاجتنب اساءتہم او کما قال واقتدار شیعی ہم بشرطیست کہ درارکان صلوٰۃ وواجبات وضو خللی ککند مثل غسل رجلین والا درست نیست آرے درمسائل اجتہادیہ کہ در غیر منصوصات قطعیہ علمارا فیما بینہم در فرضیت وندبیت بعضی امور خلاف واقع است اخلال بان واجبات باک ندارد کالترتیب والنیۃ عند الشافعی ونقض الوضوء بالدم السائل عند ابی حنیفۃ رحمۃ اللہ علیہ ودرینجا ہم مذہب متاخرین حنفیہ است ہمین است کہ اقتدار نباید کرد المذہب منصور واقویست کہ بلا شبہ اقتدا جائز است بدلیل اقتدار امام ابو یوسف بہارون الرشید کہ بعد از فصد امامت کردہ بود ومذہب تحقیق آنست کہ درمسائل اجتہادیہ حق تابع مجتہد است بخلاف مسائل منصوصہ کہ برخلاف آن اجتہاد کردن اصلا مسموع نیست فقط

سوال فی الملل والنحل ومما نقیم المحکمۃ من الخوارج وعن علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ ان قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین فقاتل الناکثین فاغتنم اموالہم ما سبی ذراریہم ونساءہم وقاتل مقاتلۃ القاسطین وما اغتنم اموالہم وما سبی ثم رضی بالتحکیم وقاتل مقاتلۃ المارقین واغتنم اموالہم وسبی ذراریہم وسبب فرق

و دو می آنچہ بر آید پاک است اگر سنی بعد از نشتر قضیب سہ بار بکلوخے استنجا کند آنکلوخ نزد ایشان سجدہ گاہ میتواند شد سوء ادب وقتی میباشد کہ این قسم میگفت خاکیکہ بر ان شیعہ سجدہ کنند سنیان بآن استنجا کنند حالانکہ بالعکس گفتہ است یعنی خاکیکہ محل استنجاء سنیان است سجدہ گاہ ایشان میتواند شد اصلا درین کلام سوء ادب نیست و فرق ظاہر بین قولنا التراب الذی یستنجی بہ السنی یسجدون علیہ و بین قولنا التراب الذی یسجدون علیہ استنجا بہ السنی والموجب للوحشۃ ہو القول الآخر لا القول الاول یعنی این شعر ہمینست غور باید فرمود اصلا معنی کہ در و سوء ادب باشد مفہوم نمی شود دلیل برین آنست کہ در سیاق این شعر شعرے دیگر نوشتہ مراد از ان صریح تر معلوم میشود شعر روزے گفتم کلوخ استنجا را ✦ خوش باش کہ شیعان بتو سجدہ کنند ✦ حاصل آنکہ شبہ سوء ادب درین شعر از قبیل ایہام العکس است کہ بعضے در ان بعکس آن حشتہ میشود لاہہتیا ل قلیل این ایہام دفع میگردد کما لایخفی علی امثالکم فقط

مسئلہ سوم آنکہ در باب امامت ہدایت تطہیر در تحفہ اثنا عشریہ واقع شد کہ این آیت دلالت وارد بر عدم عصمت اہل بیت حالانکہ نفس نفیس آنجناب نیز داخل اہلبیت است و عصمت ایشان مقطوع بہا ست جوابش آنست کہ نفس نفیس آنجناب از اہلبیت درین آیت مخصص بتخصیص عقلی است زیرا کہ عصمت آنجناب بدلائل عقلیہ و یقینیہ ثابت است و المعصوم طاہر و تطہیر الطاہر غیر معقول لما فیہ من تحصیل الحاصل مانند تخصیص ذات پاک رب العزت از عموم آیۃ واللہ علی کل شیء قدیر لان القدرۃ انما تتعلق بالممکن لا بالواجب ولا بالممتنع وہو التخصیص العقلی جواب دیگر آنکہ سلمنا دخولہ فی اہل البیت فی ہذہ الآیۃ ایضا لکن ارادۃ تطہیر جماعۃ بعضہم طاہر و بعضہم غیر طاہر معقول اذ متعلق التطہیر یکون غیر الطاہر فلا یلزم تحصیل الحاصل وحاصل آنکہ ارادہ تطہیر کل مجموعی منافی طہارت و عصمت بعضی از ان کل مجموعی نمیتواند شد فلا یلزم محذور و ذلک لان الکل المجموعی اذا کان موضوعا کانت القضیۃ فی حکم الشخصیۃ و یرتفع التناقض باختلافات الکل والجزء کما فی المثال المشہور الزنجی اسود ای بعضہ والزنجی لیس باسود ای کلہ وہہنا لان عدم عصمۃ الکل المجموعی تصدق بانتفاء عصمۃ بعض اجزائہ ولا یلزم انتفاء عصمۃ جمیع اجزائہ حتے یلزم المحال و جواب ثالث ہمانست کہ بان متنبہ شوند فقط

سوال و جواب اما توجیہ الشیعی بقولہ قاتل الزبیر فی النار بان ذلک لسبب قتلہ نفسہ لا بقتل الزبیر

علیه ... [illegible] ... فیها عمر فقال ما هذا یا بنت محمد قالت کتاب کتبه لی ابن ابی قحافة قال ارینیه فابت فانتزعه من یدها ونظر فیه ثم تفل فیه ومحاه وخرقه وقال لها هذا لم یوجف علیه ابوک بخیل ولا رکاب فضعی الحبال فی رقابنا فقال له المهدی حدها لی فقال حد منها جبل احد وحد منها سیف البحر وحد منها دومة الجندل وحد منها عریش مصر فقال له کل هذا قال نعم یا امیر المؤمنین هذا کله هذا کله مما لم یوجف اهله علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بخیل ولا رکاب فقال کثیر وانظر فیه۔

سوال این حدود اربعه فدک که مذکور شد مسافت ما بین این حدود زیاده برد وصوبه هندوستان میشود ومذکور شد که وکلای سیدة النسا علیها السلام در زمان جناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران تصرف بودند معلوم است که هنوز ملک مصر فتح نشده بود وبعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه فتح شده **جواب** حدیثی که از کلینی مرقوم فرموده فرستاده اند طرفه دروغ بے بنیاد است اصل این قصه که در کتب اهل سنت وارد است اینست که روزے مهدی عباسی با امام موسی کاظم بطریق مباسطت گفت که همگی دعوی شما بر ما بابت فدک است بیائید تا فدک را بر شما رد کنم ایشان فرمودند که فدک را اگر بجمیع حدود ان بما میدهید قبول میکنم مهدی پرسید که حدود فدک کدام کدام است ایشان فرمودند که یک حد او سمرقند است وحد دویم افریقه وحد سویم کناره دریاے شور از طرف عدن تا اقصای یمن وغرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافت است نه بابت فدک فقط همین قصه را روات اینها باین ترتیب روایت کرده اند حالت اصح کتب ایشان اینست فقط

مسئله مسئله اولی از مسائل مستفسره عنها قصه رباعی است که در باب مکائد از تحفه اثنا عشریه مرقوم است جوابش آنکه این طعن بر شیعه است در اصل مذهب اینها که سجود را بر خاک وآنچه از جنس خاک است متعین میدانند وخصوصیت خاک که خاک تربت مطهره حضرت امام شهید است رضی الله عنه یا خاک دیگر اصلا در مذهب ایشان نیست اسے معمول ایشان این قسم واقع شده که آن خاک را نسبت بتربت مطهره آنجناب میکنند ومعهذا درین اشعاری نیست بانکه خاک سجده گاه اینها قابل استنجا سنیان است تا متضمن سوء ادب باشد معاذ الله من ذلک بلکه امر بالعکس است میگوید که اگر سنی بجاے استنجا کنند نزد ایشان محل سجده گاه میتواند شد بنا بر مسئله فقهیه اینها که آنچه بعد از نشر قضیب مبادا از بول

سوال سیوم آنکہ شخصے از بزرگان اجازت مرید کردن دارد و مرید را بقدر حوصلہ او تعلیم احکام شریعت وطریقت ہم میکند مرید شدن او درست است یا نہ

سوال چہارم آنکہ اکثر مردمان خواص و عوام ما یان بعضی در طریقہ علیہ قادریہ و بعضی در سلسلہ چشتیہ از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج و بعضے در سلسلہ سہروردیہ از اولاد شیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی و بعضی در سلسلہ دیگر از خلفای آن سلاسل و بعضی بوساطت میان محمد رمضان شاہ مرید شدہ ایم و میان موصوف از ما یان توبہ از شش چیز کہ مضمون آیۃ ان لا یشرکن است الخ وانچہ در شرع شریف است یا نہی از ان واقع است عموماً گرفتہ اند و نیز رشتہ دارے فیما بین بنی اعمام مقرر ساختہ اند و بعضی شخصان را کلمہ نفی کہ از ہمہ پیران یا خلفای آنہا رسیدہ آمدہ مثل کشکول حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی و قول الجمیل و ارشاد الطالبین حضرت شیخ نظام الدین ہانسوی قدس سرہ تعلیم شدہ پس مریدی ما یان از دشان درست است یا نہ و نیز برگشتن ازین تعہد واجب است یا نہ بینوا و توجروا۔

جواب سوال اول۔ قول بوحدت وجود بوجہے کہ مخالف احکام شرع نباشد یعنی جمیع موجودات را مظاہر حق دانند و وجود را واحد انگارد و ہر مرتبہ را از وجود حکم جداگانہ ثابت کند در بعضے مراتب موصوف بعبدیت و در بعضے بالوہیت و در بعضے حلال و در بعضے حرام و در بعضے طاہر و در بعضے نجس و مراتب وجود را باہم خلط نکند و بگوید کہ ہر مرتبہ وجود حکمے دارد ؎ گر حفظ مراتب نکنی زندیقے ؎ و نیز بگوید العبد عبد وان ترقی والرب رب وان تنزل عین ایمان و مسلمانی است شائبہ کفر درین نیست و مشائخ کبار و علمای نامدار باین قول تصریحات و در میان آن تصنیفات فرمودہ اند از قادریان این دیار شیخ عبدالرزاق و از چشتیان حضرت سید گیسو دراز و سید جعفر مکی و از نقشبندیان حضرت خواجہ باقی باللہ و حضرت خواجہ عبید اللہ احرار و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا عبدالغفور لاری و شیخ عبدالرزاق کاشی و از مشائخ عرب شیخ محی الدین عربی و شیخ صدرالدین قونوی و شیخ عبدالکریم جیلی و شیخ عبدالوہاب و از علمائی مدینہ منورہ حضرت شیخ ابراہیم کردی و از مشائخ مکہ معظمہ شیخ حسام الدین علی متقی و دیگر علمای مثل شیخ عبدالحق دہلوی در مرج البحرین باین قول رفتہ اند پس این قول را کفر دانستن تکفیر این ہمہ مسلمانان کردن است معاذ اللہ من ذالک و در کلام حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ و حضرت خواجہ قطب الدین اشارات باین یافتہ میشود و از حضرت خواجہ فرید الدین شکر گنج متواتر منقول است کہ مریدان خود را بزبان پنجابی تلقین ذکر میفرمودند کہ در صحبت

فتوجیہ فاسد مخالف لقواعد الاصول لانہ ثبت فی الاصول ان تعلیق الحکم بالوصف مشعر بعلیتہ ذلک الوصف لذلک الحکم فالحکم بکونہ ناریا معلل بقتل الزبیر لا لغیرہ علی ان التمسک بہ فی حق طلحۃ والزبیر سوا صحت التوبۃ عنہما ام لا بل خطا ہما دخطا امثالہا من قبیل زلات الانبیاء علیہم الصلوۃ والسلام فقط

مسائل متفرقہ

سوال ماقولہم اندرین صورت کہ شخصے بوحدت شہود قائل است ومیگوید کہ انزال کتب وارسال رسل برای ہمین مطلب بود وشخصے کہ معنی کلمۂ طیب بطور وحدت وجود یا بطور وحدت شہود تفہیم ایمان بکلمۂ طیبہ درست نکرد اگرچہ ایمان برسالت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موجب ایمان بجمیع ماجاء من عندہ شد باعث نجات او ہم گردید لیکن بسبب عدم تصدیق بمعنی توحید مذکور مشرک گشت اگرچہ علماء محدثین وائمہ مجتہدین باشند پس شخصیکہ این عقیدہ دارد داخل مذہب حق اہل سنت ہست یانیست ونماز خلف او چہ حکم دارد بینوا توجروا **جواب** اگر شخصے قائل بوحدت وجود باشد بی غلو وافراط یعنے درمیان مرتبہ واجب وممکن فرق کند وہمچنین درمیان مسلم وکافر وازمیان نبی ودجال ونماز وزنا وخوک وبزد کسانے راکہ قائل بوحدت وجود نبودند از محدثان وفقہای متکلمین تکفیر وتضلیل ننماید وبداند کہ انبیا ہم در دریافت نکردن این مسئلہ معذور اند پس نماز در پس این قسم شخص جائز است زیراکہ بسیاری از ائمۃ الہدی مثل شیخ اکبر ودیگر صوفیہ ہمین قسم گذشتہ اند ونماز عقب آنہا چہ قسم جائز نباشد واگر قائل بوحدت وجود غلو وافراط می نماید بوجہیکہ مذکور شد البتہ مبتدع است ولا یجوز الصلوۃ خلف المبتدع در کتب فقہیہ وارد است واللہ اعلم۔

سوال سوال میکنند واستفتا میخواہند طالب العلمان دکافۂ مسلمین از علمایان دین ومفتیان شرع متین کہ کسیکہ قائل کشف وحدت وجود وصنع کشف وحدت شہود است لیے شائبۂ الحاد واتحاد واباحت وحلول کلی طبعی مسلمان است ونیز حضرت غوث الاعظم وحضرت خواجہ معین الدین چشتی وحضرت قطب الدین وحضرت خواجہ فریدالدین قدس سرہم این مشرب میداشتند یانہ۔

سوال دوم شخصے از اہل قبلہ وشہادت است وباوصف آن حتی المقدور در اعم واغلب احوال بظاہر وباطن برشرع شریف قائم است اورا کافر گفتن واحکام ارتداد بروی جاری کردن درست است یانہ وہرکہ جاری کند حکم آن چیست۔

مذمت شکستن عہد بشدت مذکور است بسیار اند ان الذین یشترون بعہد اللہ وایمانہم ثمنا قلیلا وما یضل
بہ الا الفاسقین ینقضون عہد اللہ من بعد میثاقہ او کلما عاہدوا عہدا نبذہ فریق منہم ودر حدیث صحیح مذکور است کہ
آیۃ المنافق ثلاثۃ وان صام وصلی وزعم انہ مسلم اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا عاہد غدر ۔

سوال برای طواف قبور وطواف کنندہ را تکفیر نمودہ شود یا نہ

جواب آنکہ طواف کردن قبور صلحا واولیا بلا شبہ بدعت است زیرا کہ در زمان سابق نبود وحالا اختلاف
است کہ این بدعت حرام است یا مباح بعضے در کتب فقہ مباح نوشتہ اند واصح آنست کہ مباح نیست زیرا
کہ مشابہت بابت پرستان لازم مے آید کہ آنہا گرداگرد بتان عمل مکرر نمودند ونیز طواف در شرع محض برای
کعبہ وارد شدہ قبر بزرگ را مشابہ کعبہ کردن خوب نیست اما مہر کہ این عمل بنماید او را کافر گفتن واز دائرہ اسلام
خارج ساختن بسیار شنیع وقبیح است وہمچنین تکفیر کنندہ را تکفیر کردن بسیار قبیح است فقط

استمداد بارواح بزرگان دو قسم است قسمی آنست کہ با بزرگان زندہ ہم مانند آن بعمل می آید
یعنی دعای ایشان را اقرب الی الاجابۃ فہمیدہ ایشان را واسطہ درخواست مطالب خود سازد وایشان را
مرتبہ بجز توسط وآمیت در ذہن خود نہ نہد وہمانند عینک پندارد وہذا جائز بلا اشتباہ وقسمی آنست کہ توجہ
مقصود بر ایشان باشد چنان پندارد کہ ایشان در دادن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبہ از قرب حق دارند کہ تدبیر الہی
را تابع مرضی خود توانند ساخت وہمین قسم است کہ عوام بآن استمداد می طلبند واین قسم شرک محض است
مشرکان زمان جاہلیت زیادہ برین در حق اصنام خود اعتقاد داشتند فقط اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا
باصحاب القبور حدیث نیست قول بزرگیست ولہ معان شتی منہا اذا تحیرتم نظرا الی الدلائل المتعارضۃ فی
حل بعض الاشیاء وحرمتہا فاترکوا اجتہادکم وتقلدوا من قد مات وہذا القول منقول عن عبد اللہ بن مسعود
وسفیان الثوری ومنہا انکم اذا تحیرتم فی الامور الدنیویۃ وضاق بسبب ذلک قلبکم فانظروا الی حال اصحاب القبور
کیف ترکوا الدنیا واستقبلوا الآخرۃ واعلموا انکم ایضا صائرون الی ما صاروا وہذا العلم یسہل علیکم مصائب الدنیا
وشدائدہا بالجملہ بعض ومعنی استمداد نیست فقط ۔

سوال اتفاق دارند علما وحکما بل کفار ہم کہ ارواح را بعد موت فنا نیست پس وجہ تخصیص شہدا بحیات
کہ منطوق قرآنست وانبیاء علیہم السلام چیست ۔

جواب ارواح را بعد موت فنا نیست بلکہ انقطاع تعلق بہ بدن است لیکن ارواح عامہ را ہمین قدر

این لفظ را نگویند دلیل تو این دلیل صریح بر اعتراف وحدت وجود است و در احادیث صحیحہ اشارت بہمین معنی آمدہ در حدیث ترمذی است لو انکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لہبط علی اللہ و نیز در حدیث صحیح است اذا رفعت من الرکوع فقل ربنا لک الحمد فان اللہ یقول علی لسان عبدہ سمع اللہ لمن حمدہ بلکہ در آیات بسیار اشارت باین معنی واقع شدہ صریح ترین آیات سنریہم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسہم حتی یتبین لہم انہ الحق اولم یکف بربک انہ علی کل شئ شہید الا انہم فی مریۃ من لقاء ربہم الا انہ بکل شئ محیط فاینما تولوا فثم وجہ اللہ وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم

جواب سوال دوم۔ شخصے کہ از اہل قبلہ باشد یعنی اعتقاد بعقائد اہل سنت داشتہ باشد او را کافر گفتن و احکام کفر باوے جاری ساختن خلاف طریق اہل اسلام است و ہر کہ مسلمان را کافر گوید مستحق تعزیر است در فتاوی عالمگیری مینویسد من قذف مسلما بیا فاسق فہو لیس بفاسق یا ابن فاسق یا کافر یا یہودی یا نصرانی الی ان قال عذر و در حدیث کہ در مشکوۃ شریف وارد است کہ ہر کہ لا الہ الا اللہ گوید او را نسبت بکفر کردن و از اسلام بیرون کردن نشاید قال رسول اللہ صلعم ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال لا الہ الا اللہ لا نکفرہ بذنب ولا نخرجہ من الاسلام بعمل الی آخرہ رواہ ابو داود۔

جواب سوال سیوم۔ مرید شدن از انکس درست است کہ درآن پنج شرط متحقق باشد شرط اول علم کتاب و سنت رسول داشتہ باشد خواہ خواندہ باشد خواہ از عالم یاد داشتہ باشد۔ شرط دوم آنکہ موصوف بعدالت و تقوی باشد و اجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر نماید و شرط سیوم آنکہ بے رغبت از دنیا و راغب در آخرت باشد و بر طاعات موکدہ و اذکار منقولہ کہ در احادیث صحیحہ آمدہ اند مداومت نماید و شرط چہارم آنکہ امر معروف و نہی از منکر کردہ باشد و شرط پنجم آنکہ از مشائخ این امر گرفتہ باشد و صحبت معتد بہا ایشان نمودہ باشد پس ہرگاہ این شروط در شخصے متحقق شوند مرید شدن از آن درست است چنانچہ در قول جمیل فی بیان سواء السبیل تفصیل این شروط مذکور است۔

جواب سوال چہارم۔ مرید شدن این قسم اشخاص ہم درست است و برگشتن از ان حرام بلکہ گناہ کبیرہ زیرا کہ مرید شدن عہد بستن است بر دست یکے از بندگان کہ واسطہ و رابطہ نائب پیغمبر است صلعم و پیغمبر نائب خدا است پس گویا با خدا عہد بستہ ہرگاہ آنرا بشکند عہد خدا شکستہ باشد و لہذا در قرآن مجید ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم فمن نکث فانما ینکث علی نفسہ و در آیتیکہ در ان

و بنائے طریقۂ چشتیہ بر احداث محبت مفرط و شوق و وجد و لوازم عشق است تا آنکہ خیال معشوق حقیقی غالب آید و ہمہ خیالات را محو مطلق سازد بہر حال ازین طرق ثلثہ ہر چہ مناسب مزاج باشد ایما باید فرمود ہر چند مآل ہر سہ طریق بسوی امر واحد است مصرعہ خواب یک خواب ست باشد مختلف تعبیر ہا +

فائدہ:- این قول کہ طعام المیت یمیت القلب حدیث نیست کلام بعضے از تجربہ کاران ست گویند مراد از طعام میت طعامی است کہ تا چہل روز میخورانند و جہلات قلب آنست کہ بیشتر از ہنگام سنوح موت میت وہم بعد از ان خیال سر انجام این طعام و تقسیم آن فیما بین الاقربا یا سکان مساجد دامنگیر خاطر میشود کسانیکہ این طعام با نہا میرسد از وقت موت متوقع و چشم دوختہ برین طعام میباشند مقصود شرع آنست کہ از موت میت عبرت گیرند و پند پذیرند در تفکر آخرت مشغول شوند و از غفلت ہشیار شوند و این مقصود ازین صورت بالکلیہ مفقود میگردد و آنچہ در حدیث صحیح آمدہ است و در صحاح ستہ موجود است ہمین قدر است کہ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن طعام المیت و چراغ افروختن بر قبر بنا بر تزئین و تشہیر در حدیث صحیح ممنوع است اما اگر برائے خواندن ادعیہ یا وقت اجتماع زائرین بقدر حاجت یک دو چراغ برافروزند مضائقہ ندارد۔

سوال در مقدمہ شیرینی قبور و شیرینی و حلوائی تعزیہ ہائے کہ مردم رو برو ئے آنہا بطریق پیشکش مے نہند قول صحیح و مرجح نزد آنجناب چیست **جواب** مکروہ است۔

سوال در حدیث آمدہ است اللہم لا تجعل قبری وثنا یعبد پس وثنیت قبر بکدام کدام فعل زائرین باعث میشود **جواب** وثنہ عبارت است از سجدہ کردن و دیگر مراسم شرک بجا آوردن۔

سوال بر قبور مسلمانان کہ برگ سبز یا گل و خوشبوی می نہند سنت است یا مستحب یا اسراف بیفائدہ یا مباح بے نفع و ضرر ہر چہ از روئے دلیل شریعت ثابت شود بیان فرمایند۔

جواب در حدیث آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار بر دو قبر بگذشتند کہ صاحب آن ہر دو قبر عذاب کردہ مے شدند فرمودند کہ ایشان عذاب کردہ میشوند در چیزیکہ شاق نبودہ بر ایشان پس یک جریدۂ نخل را طلبیدہ درمیان شق کردہ یک یک نصف بران دو قبر نہادہ فرمودند تخفف عنہما العذاب مالم ییبسا و درین علما اختلاف کردہ اند بعضے گفتہ اند کہ این برائے توقیت تخفیف عذاب بود و بعضے گفتند کہ این حکم عام است تا خشک شدن تخفیف عذاب باشد زیرا کہ شاخ سبز

بقاء حیات روح است وشہدا را دو امر زائد باین بقا عنایت میشود کہ حاصل از تعلق بہ بدن دنیوی
نیز ہمان دوام بود اول ترقی در اجر بحدیث صحیح کہ ینمی لہ عملہ الی یوم القیامۃ دوم رزق بتوسط بدن دیگر
اخروی کہ ارواح الشہداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنۃ تاوی الی قنادیل معلقۃ تحت العرش ودر
نص قرآنی در سورۂ بقرہ وسورۂ آل عمران اشارۂ صریح باین دو وجہ است وانبیاء را زیادہ برین عرض احوال امت
وتوجہ باصلاح امور ایشان زیادہ تر از حیات است باقی مجرد شعور بہ بعض احوال وتلذذ وتالم لازم بقاء روح است
کہ لطیفۂ دراکہ ہمانست وحیات باین معنی مشترک است در مومنین وکفار زیرا کہ ارواح ہمہ باقیست واز شعور
وادراک کہ ذاتی اوست منسلخ نہ شد ودر مکاشفۂ شیخ اکبر در ملاقات با آدمی دیگر پیش از ظہور حضرت آدم
محمول بر تمثیل بعض کمال اجداد بنی آدم ایشانست پیش از ظہور شہادی نوع انسان وظاہر است کہ
اگر این بزرگ غیر از آدم ابو البشر میبودند خود را از اجداد ایشان چگونہ میکردند چون آن بزرگ بدستور خود تمثل
وملاقات با ایشان نمود بر تمثل سابق خود اطلاع داد وحضرت مجدد رضی اللہ عنہ در مکاتیب خود ہمین تحقیق
نمودہ اند وباین تقریر تحیر بر طرف شد زیرا کہ ایشان کتمان خود را از نوع ظہور تعبیر بموت کردہ اند وشاید
دران مصدر فیوض ومبدأ انتظام نشأۃ باشد چو این منقطع گشت آنرا موت خوانند وتعدد آدم نیز ہمین
است کہ کمال نسل ایشان در بعض اوقات ظہور مثالی نمودہ مبدأ ظہور برکات وانتظام نشارات گردیدہ اند

سوال وجواب دربارہ نقل اموات - حکایت نقل اموات وتوکیل ملکی برین کار در کتب وعاظ
بسیار مذکور است وحدیثے ہم درین باب درہمین کتب می آرند وبعضے ازین جماعت تمسک میکنند بلفظ
مشہور کہ حدیث بودنش مخدوش است وہو قولہ ان للہ ملکا یجر الابل الی الابل وبحدیث صحیح المرء
مع من احب وسئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن الرجل یحب القوم ولا یلحق بہم فقال ہو منہم
او معہم ولا یخفی ما فی ہذا التمسک ویرد ہذہ الحکایات ما اشتہر علی الالسنۃ من ان المیت یدفن فی التربۃ
التی خلق منہا وما ورد فی الاحادیث الصحیحۃ من قولہ علیہ الصلوۃ والسلام ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین
فان المیت یتاذی من جار السوء کما یتاذی الحی فانہ لو ثبت نقل الاموات لم یکن للحوق التاذی بمجاورۃ القبور وجہ فقط

فائدہ - معلوم خاطر شریف باد کہ بناء طریقۂ قادریہ بر تصفیہ روح است وچون آئینہ از کدورت صاف
شد بیشک صور عالیہ دران منطبع خواہند شد وبناء طریقۂ نقشبندیہ برین تصویر است کہ صور ذہنیہ
بے کیف حضرت حق را در لطیفۂ قلبیہ جا میدہند وہمیشہ تصور آن ملحوظ نظر می سازند تا آنکہ بقربت علم حضوری

تصرفات و امداد داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات دارند چنانچه در حین تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از ان انکار استمداد را وجهے صحیح نمی نماید مگر آنکه از اول امر منکر شوند ای تعلق روح را شدن بالکلیہ و جمیع وجوه بعد مفارقت و زوال علاقہ حیاتی و آن خلاف منصوص است و بر این تقدیر زیارت و رفتن بقبور ہمہ لغو بمعنی گردد و آن امرے دیگر است کہ عامہ اخبار و آثار دال بر خلاف آنست ونیست صورت استمداد مگر ہمین کہ محتاج طلب کند حاجت خود از جناب عزت الٰہی بتوسل روحانیہ بندہ کہ مقرب و مکرم درگاہ والا است و گوید خداوندا ببرکت این بندہ کہ تو رحمت و اکرام کردہ او را برآوردہ گردان حاجت مرا یا ندا کند آن بندہ مقرب و مکرم را کہ اے بندہ خدا و ولی وے شفاعت کن مرا و بخواہ از خدا تعالےٰ مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بندہ درمیان مگر وسیلہ و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالیٰ شانہ و در وی ہیچ شائبہ شرک نیست چنانکہ منکر وہم کردہ و آن چنانست کہ توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات کند و آن جائز است باتفاق پس آن چرا جائز نباشد و فرقے نیست در ارواح کاملان در حین حیات و بعد از ممات مگر بترقی کمال و در شرح مشکوٰۃ و در شرح صدور سیوطی مفصل ذکر کردہ و سیر و احادیث با تعدد طرق نمودہ اما نذر کہ میکنند آنرا عوام پس می آیند بعضے از قبور صلحا را و میگویند اے سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا پس برای تو اینقدر از زر یا طعام است در بحر الرائق گفتہ کہ این نذر باطل است باجماع زیرا کہ آن نذر مخلوق است و آن جائز نیست بلکہ گوید خداوندا نذر کردم برائے تو کہ اگر قضا کنی حاجت مرا بخورانم فقرا را طعام بر در این سید مقرب مرحوم مکرم تو پس بدرستیکہ این نذر جائز است زیرا کہ مصرف نذر فقرا اند و آن یافتہ شد و جائز نیست کہ صرف کردہ شود آن طعام مثلاً برائے تونگرے یا شریفے۔

فائده ۔ والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره علی رأسه قائلا یا سیدی فلان ان قضیت حاجتی کرد الغائب ومعافات المریض فلک منی من الذهب او من الطعام او من الکسوة او من الشمع او من الذهب مثلا کذا باطل اجماعا نعم لو قال یا الله نذرت لک ان شفیت مریضی او نحوها ان اطعم الفقراء الذین بباب السید نفسه او نحوها او اشتر حصیر المسجد بها او زیتا لوقودها او دراهم لمن یقوم بشعائرها مما یکون فیه نفع للفقراء والنذور لله وذکر الشیخ انما هو محل تصرف النذر المستحقة العاکفین بر باطته او مسجده او جامعه بهذا الاعتبار اذ مصرف النذر للفقراء قد احد المصرف لکن

تسبیح میکند و مقاربت تسبیح موجب تخفیف عذاب است و مکروه است خاری یا گیاهی یا چوبی را که تر بر قبر
روئیده برکندن اگر سبز باشد زیرا که آن تسبیح میکند مادام که تر است و موجب تخفیف عذاب و انس میت
میباشد چنانچه آنحضرت علیه الصلوة والسلام دو شاخ نو از خرما بر سر قبرها نهاده فرمودند مادام که خشک نه شود
به برکت تسبیح در عذاب این تخفیف ماند و لهذا تحسین کرده اند بعضے نهادن گل را بر قبور لیکن گویند که اگر
تصدق کند بقیمت گلها بهتر باشد و اگر آنچه بر قبر روئیده خشک شود برکندن آن مکروه نیست و اما
استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وآله وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری
از فقها میگویند که نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل گشته اند
بآن بعضے از ایشان و ظاهر است که از فقها آنانکه قائل بسمع و ادراک میت اند قائل بجواز اند و آنکه منکر
اند آنرا نیز انکار کنند و آن امریست ثابت و مقرر نزد مشائخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثری
را فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی رحمة الله تعالی علیه گفته که قبر امام موسی کاظم علیه السلام
تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد
کرده شود بوی بعد از ممات امام راهی گفته چون می آید زائر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقے خاص
بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و بسبب این هر دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علاقه
مخصوص پس اگر نفس مزور قوی تر باشد نفس زائر مستفیض شود و اگر بالعکس بود برعکس شود و در شرح
مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود بزیارت قبور و استعانت بنفوس اخیار از اموات بدرستیکه نفس
مفارقه را تعلقے هست ببدن و تربتے که دفن کرده شود دران پس چون زیارت میکند زنده آن تربت
را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و فائضات و اختلاف کرده
اند در آنکه امداد حی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس مختار بعضے محققین ثانی است و درین باب بعضے
روایات کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون متحیر شوید شما در امور یعنی بر آمد کارها پس مدد
جوئید از اصحاب قبور شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزیکه مخالف و منافی این باشد و رد کند آنرا و بالجمله بعد از آن که ثابت شد که روح باقی است و او را تعلقی
خاص باجزاء بدن بعد مفارقت از وے و تغیر کیفیت وی نیز نیست که بدان علم و شعور بزائران قبر و احوال
ایشان دارد و ارواح کمل که در حین حیات ایشان بسبب قرب مکانت و منزلت از رب العزت کرامات

که داروغه این کار اند سپرد میکنند و روح او را حاضری داده باز بر سر تن مرده آدمی رسانند و روح صالحان و مومنان را در ہاے آسمان میکشاده باشند و ملائکہ باہم خوش میشوند روح خوب است از طرف زمین آمده رحمت خدا بر تو باد و بران بدن که تو آباد کرده بودی و او را تا علیین که مقام حضور ملائکه مقربین است و کاملان از آدمی برسانند و حاضری او را داده و عمل نامه او سپرده باز بر سر بدن اوے آرند هنوز ان بدن در شست و شوی و تجهیز و تکفین میباشد که فرشتگان این ارواح در دست گرفته حاضر میباشند و چون جنازه را برداشته میبرند معه قبر او و با مدآتش می نهند و روحش را همراه بدن نهاده خود میروند چون مردم از دفن او فارغ شوند یا از سوختن فراغ یابند دو فرشته که نام یکے منکر و نام دیگر نکیر است آمده او را می نشانند اما مرد با ایمان نے اضطراب و نے تشویش مے نشیند و بعضے را گمان میشود که وقت غروب آفتاب است و میگوید که بعد ترمرا بگذار که از نماز عصر فارغ شوم که آفتاب بغروب نزدیک است و وقت بسیار و بهر حال از سے میپرسند که پروردگار تو کیست و دین تو چیست و صدین خود تابع کیستی و در حق الیشان یعنی محمد مصطفی صلے الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد داری میگوید که معبود من خداست و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد مصطفی صلے الله علیه وآله وسلم و ایشان کتاب حق تعالی را بما رسانیده من حقیقت الیشان میدانستم و بایشان گرویدم و متابعت ایشان کردم پس او را آگاه میسازند و آن عمل از اعمال او بعد از ایمان که بران بخشیده شد و میگویند اکنون براحت خواب کن چنانکه عروس خواب میکند بے حرج و قهر او را تا مد نظر کشاده میسازند و روشن میکنند و دریچه اول از طرف نار میکشایند و میگویند که به بین حقتعالی بلاے بزرگ از سر تو دفع کرد و او را مسدود میکنند و بعد از آن دریچه بجانب بهشت میکشایند و این کس از تازگی و خوشبوی او بهره مند و متلذذ میشود پس ازین بعد عرصه شخصے مے آید بلطف و جمال میگوید که من قرآنم که ملازمت من کردی یا فلان علمم که با من در دنیا نسبت داشتی یا عمل صالح توام که در دنیا پاس خاطر من میکردی اینست اسباب راحت تو از رزق و فرش و لباس پس آهسته آهسته بطریق سیر اینطرف آنطرف میگردد و درین اثنا با قریبان و عزیزان و دوستان خود که ازینجا برگذشته اند ملاقات مینمایند انها بطور ضیافتها دگاہے برای نزهت بطرف مکان خود میبرند و گاہے بطریق موانست و تهنیت پیش این می آیند و هر روز چسپیدگی دل بانجا و تسلی از یادگاری این جهان افزون میشود و اہل نجات را در ینجا چہار نوع مکان میباشد یک مکان خانه گویا جاے شب باشی

لا یحل صرفه الا الی الفقراء لا الی ذی علم لعلمه ولا لذی نسب لنسبه ولا للحاضری الشیخ الا ان یکون واحدا من الفقراء واذا عرفت هذا فما یوجد من الدراهم ونحوها وینتقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم یقصد تصرفها الی الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک کذا فی النهر الفائق والبحر الرائق و عالمگیری لا یجوز ان تصرف ذلک لغنی غیر محتاج ولا تصرف ذی نصب ولم یثبت فی الشرع جواز الصرف للاغنیاء للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا یشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا اکله ولا یصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا اوله عیال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فیاخذونه علی سبیل الصدقة المبتداة فاخذه ایضا مکروه مالم یقصد به الناذر التقرب الی الله تعالی وصرفه الی الفقراء ویقطع النظر عن نذر الشیخ فاذا علمت هذا فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها وینتقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فحرام باجماع المسلمین مالم یقصد صرفها الفقراء الاحیاء لا القبور قولا واحدا ۵ البحر الرائق - النذر الذی یقع للاموات وما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام مالم یقصد واصرفها للفقراء وقد ابتلی الناس بذلک ولا سیما فی هذه الاعصار وقد بسطه العلامة قاسم فی شرح درالبحار ولذا قال الامام محمد رحمه الله تعالی لو کان العوام عبیدی لاعتقتهم بلا ولای وذلک لانهم لا یهتدون فالکل به یتغیر ولاکذا فی الدر المختار فی آخر باب الصوم +

سوال بر مرده چه میگذرد و کجا میماند **جواب** در وقت نزع ملایکان حاضر میشوند از تابعان حضرت عزرائیل و روح را از جزء بدن میکشند و چون وقت گرفتن باشد خود حضرت عزرائیل از دست خود میگیرند و حقیقت الحال این طبقه زمین را چنان حاضر پیش ایشان ساخته است که طبق طعام پیش خورنده و ایشان را چندان انگشتها و دست قبض داده است که هر یکے بکار خود مشغول میباشند بکار دیگر مزاحم نمیشود و همینکه ایشان در دست خود گرفته اند جمعی دیگر از خدام ایشان از دست ایشان میگیرند اگر این شخص از اهل نجات است ملایکه خوش روی و خوشبوے و خوشخوے در پارچه ہاے حریر از خوشبوی بهشت معطر ساخته میگیرند و اگر از اهل دوزخ و شقاوت است ملائکه مقابل آنها در پارچه پلاس بدبو میگیرند و بطرف آسمان می برند و برائے روح کافر درہاے آسمان نمی کشایند و لعنت میفرستند و میگویند ببرید او را بسوی مادر او که هاویه است پس ملائکه او را بالاے سجین می افگنند و انجا عمل نامه میرسانند و سجین نام سنگیست بالای دوزخ نهاده در انجا نویسندگان اعمال کفار جمع میشوند و ملائکه

نمیدہند و بعض پس را بعذاب فقر و گرسنگی و برہنگی گرفتار ساختہ بذلت تمام در بند میگردانند و کسے
را کہ زکوۃ نداده آن مال را صفہا ساختہ بآتش دوزخ گرم کرده بر جبین و بر و پہلو و پشت داغ میدہند
لیکن این تعذیبہا در حق کسے دائم نیست بعض را مدام در ہمین تکلیف میگذارند و بعض را ہر روز وقتے
تعذیب میکنند و وقتے میرہانند و بعض را تا شب جمعہ یا تا رمضان یا وقت وصول شفاعت عذاب کرده
آزاد میکنند فقط۔

سوال بعض بعض جہلا میگویند کہ وقتے کہ کسے اولیا اللہ مے میرد حضرت جبرئیل برای غسل دادن
و دفن کردن می آیند کسانیکہ اینچنین اعتقاد میدارند عند الشرع شریف چہ حکم دارد۔

جواب این قول ایشان بے دلیل است پس قبول نباید کرد و قائل او را در مسئلہ جاہل باید دانست فقط

سوالات قاضی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

روزے بجناب والا پیر و مرشد بنا بر تعلیم چند مقامات کہ معروف و مشہور اند و از حقیقتش چنانچہ می باید
ہیچکس آگاه نہ منجملہ یکے آنست عرض نمودم کہ گنج مخفی کرا میگویند جناب والا اشاره بوجود انسان فرمود
باز سوال کردم کہ بعضے گویند کہ حقتعالی را مکان نیست و بعضے گویند کہ ہست این را ہم اشاره بانسان
فرمودند من بعد آن حدیث فرمودند لا یسعنی الارض و لا السماء و لکن یسعنی قلوب المومنین فقط
باز سوال کردم کہ حق تعالی قدیم است یا جدید ارشاد فرمودند کہ جدید از کجا آمده و قدیم کجا رفتہ نہ آمده است
نہ رفتہ الآن کما کان باز سوال کردم کہ بعضے گویند کہ دیدار او تعالی نیست مولانا فرمود کہ من کان فی
ہذه اعمی فہو فی الآخرة اعمی باز سوال کردم کہ این وجود آدمی از چہ تخم مکنون گشتہ کہ دران کل مخلوقات
ہویدا میشود فرمود کہ این مقام مشکل است بجز توجہ مرشد کامل انجا رسی باز سوال کردم کہ این تن خاکی
از کدام شخص است فرمود کہ متحرک تن روح است و محرک روح نور و محرک نور ذات عزیز من این مقام را کما ینبغی
دانستن بکمال محال است و شب و روز بذکر و فکر و سیر و طیر آن مقامات ماندن بجز طالب صادق
و توجہ مرشد کامل حصول انتہائی تواند شد باز سوال کردم کہ عبادت چند نوع است فرمود کہ یکے بر تن
دوم بر دل سیوم بر جان این ہر سہ مقام را شریعت و طریقت و حقیقت گویند و اینجا ہم مقام مشکل است
لا ینظر علی صورکم و لا اموالکم و اعمالکم و افعالکم و لکن ینظر علی قلوبکم دنیا تکم تا کہ اینمقام یعنی آنمعنی دریافت

دوم مکان دربار بابندگان که بایشان اعتقاد در جوع داشت۔ سوم مکانهاے سیر و تماشا مانند آب نعم
ومساجد متبرکہ ومکانہاے دیگر از حیات وبرزخیت چہارم مکانہاے ملاقات دوستان وہمسایگان
مانند دیوانخانہاے وچبوترہ ہاے ویا مکان بود وباش او درست میشود واز دنیا نمی برند این مکانہا در آخر
عمر او مترتب میسازند چون تمام شد ازینجا ببرند گمان نکنی که این مکانها همه در قبر تنگ است این قبر تنگ
دروازه است بران مکانها و بعضے این مکانها در جو آسمان و زمین است و بعضے در اسمان. دوم وسوم وشهید
را در قندیلهاے پر نور که معلق اند زیر عرش و مردم در ینجا محض براے لذت بذکر و تلاوت و نماز و زیارت
مکانات متبرکہ مشغول میباشند و بزرگان قوم نسبتہاے بچگان که ازینجا رفته اند باهم مقرر میکنند که روز حشر
باهم تزویج نمایند و در ینجا از لذتها همه لذت است مگر لذت جماع واز عبادتها همه عبادت است مگر روزه
و در اوقات متبرکہ مانند شب قدر و شب جمعه بر عزیزان خود در دنیا که یادگاری آنها سیدارند گذاره میکنند
و بر احوال اہل خود از زندگان مطلع میشوند گاہے بدر آمدن بر آنها و گاہے بمطالع احوال الیشان در آیتهائیکه
انجا منسوب اند و گاہے برسانیدن ملائکه حفظ احوال ایشان را که فرشتگان احوال و پیغامہاے زندگانرا
بالیشان ملاقات کرده میگویند و ایشان را احوال دریافت کسیکه بر ایشان میرسد و دعا میکند و سخن
میگوید قائم است و آنها را همچنانکه در دنیا اموات غیب مکشوف میشود و آنچه شدنی و ناشدنی است بواسطه
ارواح طیبه از ملأ اعلی و متکفلان کارخانه قضا و قدر دریافته میشود و گاہے خود باخلاف در خواب ملاقات
میکنند و گاہے ملک موکل بر روحها بصورت ایشان متشکل شده بر احوال نیک و بد اطلاع میدہد واما
کافران و منکران و منافقان در سوال متحیر میباشند و میگویند ما ہیچ نمیدانیم که ایشان کیستند و دین ما
فلان دین است و معبود ما فلان بت یا فلان روحانیت اینها را در عذاب میکشند بعض را به پیوست
کردن ہر دو جانب قبر تا استخوان اینها مثل سر مه گردد و گاہے بسوختن بالش و گاہے بمسلط
کردن مار و کژدم و گاہے بکوفتن بگرزہاے آہنین و آتشین تا ریزه ریزه گردد و باز تا برداشتن گرز جمع
گردد و ہمچنین بانواع عذاب تارکان نماز فرض صبح را داغ میکنند و افترا کنندگان اخبار را از زنبورہاے
آتشین کله تا قفا چاک میکنند و کسیکه خود را خود کشته باشد بہمان و نسع که خود را کشته است در الم نزع
دارند و کسے را که زن حلال گذاشته بر زنا رغبت میکند طبق طعام یکے پاکیزه و یکے متعفن و نجس حاضر
کرده آن ناپاک را میخورانند و کسیکه بمیخورد در نہرے از خون خبیث انداخته در دہن او سنگ زده بر آمدن

اول قل الروح من امر ربی تدم روح وجودی که در رگ رگ فرشته پیوسته میلرده علم و سیوم روح نوری است که درهمه اعضای تجلی گوناگون میکرده دهد حق تعالی ایضا توجه را چهار قسم است اول به القا مسمی است معنی آن اینست که اندختن یعنی مثال پنجیره بروقتیکه خالی میشود از آبے پرکرده میدهند الغرض هر روز به توجه قدرے قدرے میداده باشند دوم به اخذ مسمی است یعنی آن اینست که مثال گل و گنجد است که زیر و زبر گل و بمیان آن گنجد داشته دهند در چند روز خوشبوے گنجد اثر میکنند وچون پارچه تنکه بالاے پارچه تر باشد وزیر خشک همین آن اثر ضرور خواهد کرد سیوم به انعکاس مسمی است که در اهل چشتیان بسیار است که آنرا اهل چشتیان صحبت میگویند و معنی آن عکس است هر روز مطلوب را مثال عکس آفتاب میداده باشند الغرض این هر سه طریق فی زماننا بسیار تر جاری است درهمه طریق چه چشتیه چه قادریه چه نقشبندیه وغیره و چهارم به اتحاد مسمی است معنی آن اینست که دو جنس آمیز شده یک شده باشد باطن و ظاهر هر دو الغرض پیر و مرشد مرید را مثال خود چه ظاهر چه باطن میکرده دهد مثل مشهور است که وصل در وصل میکرده داد مگر این توجه شاذ است یعنی در هزار ها یکے شخص میکرده دهد هر وقتیکه سر مزار بزرگان خود رود مشرق روی پشت بجانب قبله ستاده فاتحه خوانده جانب سینه نشسته سی و یکبار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بخواند و یا اسم ذات بعده خاموش بمراقبه بنشیند هر وقتیکه رخصت شود این گفته آید که السلام علیک یا ذا الروح و دیگرے هذا رود و فاتحه خوانده بجانب سینه نشسته بمراقبه بنشیند بروقتیکه برخاسته شود السلام علیکم گفته آید و بنا بر ملاقات چه مرشد خود چه غیر چه زنده و چه مرده سی و یکبار سورهٔ انا انزلنا برخود دم کرده تصور نماید ملاقات خواهد شد ضرور مگر با وضو خواند بصدق دل ذکر قلبی کما ینبغی بحضرت ابراهیم صلی الله علیه وسلم و ذکر روحی بحضرت عیسٰی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ذکر سر بحضرت موسٰی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ذکر خفی و اخفی آنحضرت خاتم النبیین حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقط تمام شد

قوله ولا علم للعالم مدة باعتبار وجود علمی عالم است که بر بعضے کمال مکشوف میشود نه باعتبار وجود عینی ولهذا در کتب تصوف واقع است که العالم قدیم فی العلم حادث فی العین و نیز اطلاق عالم احیانا بر سبیل مجاز بر بعضے از مراتب خفیه که در حقیقت آن شعاب تفصیل بعضے از اسماء و صفات الهی است جل شانه نیز واقع میشود و در قدم آن مراتب سخنے نیست و نیز ولا علم للعالم مدة بر تقدیر حدوث نیز صادق است

وحصول نشود از هیچ لذت رحمانی و نورانی فائده نیابد باز سوال کردم که عبادت امیر و فقیر و دیگر کسان
یکسان است یا بتفاوت فرمود که بسا تفاوت است که عبادت اهل فقر امیر را ادا نمودن کفر و ضلالت
است و استیصال اهل فقر و دیگر کسان را انجام مرشد کامل می باید که این مراتب را تلقین نماید باز سوال
کردم که فقر چند نوع است فرمود که دو قسم یکے ظاهر و دوم باطن این هر دو مقام هم بدون توجه مرشد
کامل منکشف و متجلی نمیشود باز سوال کردم که دم چند نوع است فرمود سه روش یکے شهوت دوم
طمع سیوم خشم باز سوال کردم که هر سه چگونه مرتفع میشوند یعنی ازین خلاصی چگونه میشود فرمود که بوقت خلوت
معلوم خواهد شد باز سوال کردم که خدا دیدن چه نظر است فرمود که این مقام هم بطلب و مشاهدت
صادق فهمانیده خواهد شد باز سوال کردم که در قالب خاکی از کدام راه می آید و کدام راه میرود فرمود که
ضروریست که شناختن این هر دو مقام را در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت بر جمیع انسان فرض
بود اجب کسیکه این مقامات را نداند حیوان مطلق است بلکه آنرا زنده نباید گفت گویا مرده است باز سوال
کردم که علم را یعنی دانستن را حدے هست یا نه فرمود که خدا علیم است که می شناسد رب را با سم
مربوب آن فی کل شئ باز سوال کردم که موکل عناصر کدام است فرمود که موکل خاک جبرئیل و موکل آب
میکائیل و موکل آتش عزرائیل و موکل هوا اسرافیل باز سوال کردم که آدم را حقیقة جامع چگونه گفته اند
و چه سبب است فرمود بلے تحقیق آنست که ثلاثه معدنیات در جسم انسان بذات موجود است و نمایان
باز عرض کردم که مرا چگونه ازین آگهی باشد و هم تمامی عرضیات مرقوم الصدر فرمود که انشاء الله تعالی بعرصه
قریب بتو ازین علم آگاه کرده خواهم داد نفس را چهار قسم هست اول نفس ناطقه است که مثال بیخ است
معنی آن گویائی فصیح و لطیف گوناگون دل چسپیده نزد بعض علماء و جهلا خاطر پذیر دل پسند باشد
دوم نفس اماره است مثال شاخ است معنی آن بگویائی بے حصول که آنرا سخن لاابالی میگویند و بطعام
لطیف و همه چیزهاے وغیره خیال بدست و در فارسی هوا و هوس میگویند سیوم نفس مطمئنه است
معنی آن گویائی گاہے نیک بخوبی احسن معه فعل وغیره و گاہے بد تا از سر و پا کسے وقت بموجب
امر و نهی حق سبحانه و جل شانه عمل میکند و کسے وقت غیر فرض و شریعت یعنی بیرون از هر دو
الفاظ میکند چهارم نفس لوامه معنی آن اینست که شب و روز هر لحظه و هر دم بموجب شریعت و طریقت
و حقیقت و معرفت میگذارد الغرض بیرون ان چهار طریقهاے نمیکند ایضاً روح را سه قسم است

اذا لم یکن مقتدی به فان کان مقتدی ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد لان فی ذلک شین الدین وفتح باب المعصیة علی المسلمین والمحکی عن ابی حنیفة رحمه الله تعالی وفی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین وهذا کله بعد الحضور ولو علم قبل الحضور لا یحضر لانه لم یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا هجم علیه لانه قد لزمه ودلت المسئلة علی ان الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القصب کذا قول ابی حنیفة ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون والله اعلم هدایه فقط۔

سوال النساء را اعتقاد نحوست بعضی چیزها مانند بچهٔ اسپ که در ماه ساون پیدا شود و بچهٔ گاو میش که در ماگهه شود درست است یا نه **جواب** در حدیث شریف آمده که شوم در سه چیز است در زن و خانه و دواب در بعضی روایات فقط دابه آمده و در بعضی روایات خاص نام اسپ آمده و در حدیث آمده شکال را در اسپ مکروه میداشتند و شکال آنست که دست راست و پای چپ بالعکس آن که دست چپ و پای راست بر یک رنگ باشد مخالف رنگ بدن مثلاً تمام رنگ کمیت باشد و این هر دو سفید و همچنین در بعض روایات ارجل هم مکروه آمده و ارجل آنست که سه پای او برنگ بدن باشد و یک پای مخالف رنگ بدن از این روایت اصل نحوست در ینها ثابت میشود شمار نحوست ها و تفریق در آنکه کدام نحوست در حق همه مالکان است و کدام نحوست در حق بعضی میباشد و در حق بعضی نه تفصیل آن در روایات نه تعلق به تحریر دارد مکرر واقع شود با کثر مردمان پیش آید هند و احتیاط از ان قباحتی ندارد فقط

سوال سلام علیک اگر استاد در حالیکه نشسته است شاگرد آید پس استاد ابتدای سلام کند یا نه۔
جواب سنت سلام از روی حفظ مراتب آنست که استاده بر نشسته سلام کند و رونده بر استاده و صغیر بر کبیر و قلیل بر کثیر و سوار بر پیاده اما اگر کسیکه او را ابتدا لازم نیست بطریق تواضع و عمل به عزیمت در ادای سلام خود پیشدستی کند و ابتدا بسلام کند اعلی و افضل است چنانچه جناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم چون در مجلس مبارک نشسته می بودند یا در راه با جماعه یا اصحاب ملاقات میکردند خود ابتدا بسلام میفرمودند فقط

فائده - کثرت محبت موقوف [illegible] اول آنکه در محبوب خود زیادتی امور دینیه را معتقد شود اینمعنی البته مستلزم اعتقاد افضلیت است دوم آنکه این کس را از محبوب نفعی عظیم دینی رسیده است که از غیر او نرسیده داینمعنی مستلزم اعتقاد افضلیت نیست زیرا که هر مرید را با شیخ خود و تلمیذ را با استاد کثرت محبت باینمعنی

زیرا که مدت معینه از ابتدای خلق عالم تا حال هم معلوم نیست اگر تعیین مدت کسے میکند از ابتدائے خلقت آدم علیه السلام میکند نه از خلق وحصول عالم آرے این قدر مجملا معلوم است که عالم حادث است خلق بعد العدم لکن فقط

سوال نویسانیدن کتاب مجالس الابرار منظور است اگر معتبر باشد نویسانیده شود **جواب** معتبر است والله اعلم بالصواب۔

سوال مسئله دیگر عدالت که از روئے تخریج که دران پیر دل خان و روشن خان از جمله پسران زاهد خان مورث اعلی را من بطن السریه و حسین علیخان پسر زاهد خان مذکور را من بطن الزوجه المنکوحه قرار داده باولاد پیر دل خان مذکور دران منجمله متروکات زاهد خان مورث اعلی مذکور چیزے میرسد یا نه **جواب** چون بموجب شرع شریف فعل مسلمانان حتے الامکان بر سفاح و زنا محمول نمیشود لهذا باولاد پیر دل خان و روشن خان که از جمله پسران زاهد خان مورث اعلی من بطن السریه اند حصص شرعیه میرسد والله اعلم بالصواب

سوال علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین مسئله چه میفرمایند که شخصے به تقریبے از تقریبات دو سه روز پیشتر یا همان روز مجلس مزامیر و منهیات مثل نوبت و رقص و سرود یا ظروف نقره و فرش ابریشمے در خانه خود مجتمع نموده دعوت عام دوستان خود بمکان علیحده نماید یا در خانه کدام کس که مشمول این جلسه نشده باشد بفرستد خوردن آن طعام عام و حاضر عند الشرع الشریف جائز باشد یا ناروا و همچنین ازین طعام شادی در بعضے اشخاص که بعد و شب میمانند فرستاد و بالیشان خوردن جائز است و یا همچنین کفاره قسم ذمیه اینکس ازان طعام و کس همسایه خورانید آیا ادائے کفاره شد یا نه **جواب** اگر مدعو را از قبل رفتن معلوم شد که درانجا لهو و لعب و محرمات شرعیه اند اجابت نکند و اگر بعد رفتن دید و این شخص از عوام الناس است بنشیند و بخورد و اگر قادر باشد بر منع منع کند و الا صبر کند و اگر مدعو از خواص باشد و قدرت بر منع ندارد بیرون آید و نه نشیند و اگر لهو و لعب بر دستر خوان باشد لائق نیست نشستن و خوردن اگرچه عوام باشد وطعام که بخانه مردم فرستاد اگر از مال حلال باشد خوردنش جائز است و همچنین حکم کفاره است اگر از وجه حلال است ساقط خواهد شد بشرط بودن جواز مساکین والا لا و من دعی الی ولیمة او طعام فوجد ثمه لعبا او غناء فلا باس بان یقعد و یاکل قال ابو حنیفة رحمة الله علیه ابتلیت بهذا مرة فصبرت وهذا لان اجابة الدعوة سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوات فقد عصی ابا القاسم فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة جنازة واجبة الاقامة وان حضرتها نائحات فان قعد علی المنع منهم فلان لم یقدر یصبر وهذا

ایشان مثل حضار بدر و شهدای احد و اہل بیعۃ الرضوان و امثال ایشان که بسیار کس اند از صحابه که به بشیر
بجنت شده اند اما ماسوای ایشان را تفویض بعلم علام الغیوب باید کرد نه بالقطع جنتی باید دانست و نه دوزخی فقط

فائدة

وحکم طعام الکفار من المشرکین والمواکلة مع الاکفار علی سفرتهم و فی اوانیهم ان کان مع ظهور منکر کالخمر
والخنزیر و اوانی الذهب والفضة والتلطخ بالنجاسات کاحشاء البقر وغیرها و زمزمة المجوس حرام وان کانت الاوانی
اللتی یاکل فیها المسلم خالیة عن النجاسة لان ذلک مشارکة معهم فی شعائرهم وان خلا عن هذا المفاسد فهو
مباح بشرط الطهارة فی التفسیر الکبیر للامام الرازی قال کثیر من الفقهاء انما یحل نکاح الکتابیة
اللتی دانت بالتوراة والانجیل قبل نزول القرآن قالوا والدلیل علیه قوله من قبلکم فمن دان بالکتاب
بعد نزول القرآن خرج عن حکم اہل الکتاب انتهی ـ یکره الاکل والشرب فی اوانی المشرکین قبل
الغسل لان الغالب والظاهر من اوانیهم النجاسة وانهم یستحلون الخمر و یشربون ذلک و یاکلون و
یطعمون فی قدورهم و فی قصاعهم و اوانیهم فکره الاکل فیها قبل الغسل اعتبارا للظاهر کما کره التوضی بسور
الدجاجة لانها لا تتوقی من النجاسة غالباً لان الاصل فی الاشیاء الطهارة و تشکیکا فی النجاسة فلم یثبت
النجاسة بالشک هذا اذا لم یعلم بنجاسة الاوانی فاذا علم فانه لا یجوز ان یشرب فیها قبل الغسل ولو اکل و شرب
کان شاربا و آکلا حراما هذا حاصل ما ذکر فی الذخیرة قال العبد اصلحه الله تعالی رما ابتلینا من شراء السمن والخل
واللبن والجبن وسائر المائعات من الهنود علی هذا الاحتمال تلویث اوانیهم وان نسائهم لا تتوقی عن السرقین
وکذا یاکلون لحم ما قتلوه و ذلک میتة فعلی المجتنب ان لم یجد منهم ان یستوثق علیهم ان یجتنبوا عن السرقین
والمیتة فان شق علیهم یامرهم ان یعطوا اوانیهم مسلما لیغسلها او یغسلوا ایدیهم بمرئی من المسلمین والا فالاباحة
فتوی هو التحرز التقوی کذا فی نصاب الاحتساب فقط و ههنا تفصیل لابد من معرفته ان الاکل مع المجوس و
مع غیر المجوس من اهل الشرک هل یباح او لا حکی عن الحاکم بن عبدالرحمن الکاتب انه کان یقول ان
ابتلی به المسلم مرة او مرتین فلا باس به لما روی ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یاکل فاتاه کافر
فقال اکل معک یا محمد فقال نعم فقد اکل النبی صلی الله علیه وآله وسلم مع الکافر مرة او مرتین لتالیف قلبه
علی الاسلام فاما علی الدوام فانه مکروه نهینا عن مخالطتهم و موالاتهم و تکثیر سوادهم و روی انه علیه الصلوة
والسلام قال من الجفاء ان تاکل مع غیر اهل دینک و هذا یدل علی انه لا یاکل مع غیر اہل ملته فقد رویناه
انه اکل مع غیر اهل دینه فلابد من التوفیق و وجهه ما رویناه اولا بالاکل مرة او مرتین و یحمل هذا الحدیث

میباشد حالانکه معتقد تفضیلش نمیگردد واشعری شوری را در تعیین افضل قرار میدهد زیرا که تفضیل ختنین بر غیر ایشان نزد او قطعی نیست مجتهد فیه است لاکن اقاویل صحابه این تاویل را گنجایش نمیدهد کما لایخفی ولهذا اکثر اشاعره همین اختیار کرده اند و یجوز امامة المفضول مع وجود الفاضل وقال بعضهم بالتفضیل یعنی ان کان نصب الافضل موجب ثوران الفتنة یجوز العدول عنه الی غیره والا لا۔

فی العالمگیریة ناقلا عن فتاوی قاضی خان رجل قال مالی صدقة علی فقراء مکة ان فعلت کذا فحنث فتصدق علی فقراء بلخ او بلدة اخری جاز ویخرج عن النذر انتهی این جواب و نذر است و نیز غیر نذر را بالاولی قیاس باید کرد

سوال للامام الغزالی رحمة الله علیه رسالة فی بیان ما یکفر به و ما لا یکفر به ذکر فیها بعد کلام طویل اعلم ان شرح ما یکفر به و ما لا یکفر به یستدعی شرحا طویلا یفتقر الی ذکر المقالات والمذاهب وذکر شبهة کل واحد و دلیله و وجه بعده عن الظاهر و وجه تاویله وذلک لا یحتویه مجلدات ولیس یسع بشرح ذلک اوقاتی فاقتنع الآن بوصیة وقانون اما الوصیة فان تکف لسانک من اهل القبلة ما امکنک ما داموا قائلین لا اله الا الله محمد رسول الله غیر مناقضین لها والمناقضة تجویزهم الکذب علیه بعذر او بغیر عذر فان التکفیر فیه خطر والسکوت لا خطر فیه۔ اما القانون فهو ان تعلم ان اصول الایمان ثلثة الایمان بالله وبالرسول وباليوم الآخر وما عداه فروع فاعلم انه لا تکفیر فی الفروع اصلا لکن فی بعضها تخطئة کما فی الفقهیات وفی بعدها تبدیع کالخطأ المتعلق بالامامة واحوال الصحابة واعلم ان الخطأ فی اصل الامامة وتعینها وشروطها وما یتعلق بها لا یوجب شیئ منها التکفیر ولا یلتفت الی قوم یعظمون امر الامامة ویجعلون الایمان بالامام مقرونا بالایمان بالله وبرسوله ولا الی خصومهم المکفرین لهم بمجرد مذهبهم فی الامامة فکل ذلک اسراف اذ لیس فی الواحد من القولین تکذیب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم ومهما وجد التکذیب وجب التکفیر الی آخر ما قال فی کلام طویل وهذا کلام الامام موافق لما ورد فی العقائد من انه لا نکفر اهل القبلة ویخالف لما ذکر فی الفتاوی من تکفیر من انکر خلافة الشیخین رضی الله عنهما فقط

سوال دیگر محدثین بر علم فقه عمل میکنند یا نه بعض شخص میگویند که محدثین بر علم فقه عمل نمیکنند

جواب علمای محدثین بیک مذهب از مذاهب مجتهدین نمی باشند پس بعضے اعمال ایشان مطابق کتب فقه میباشند و بعضے دیگر مطابق کتب دیگر فقط

سوال اگر کسے بغیر از عشره مبشره و سه کس دیگر سوای از ایشان مردمان این زمانه را قطعی بهشتی و یا قطعی دوزخی اقرار و تصدیق کند حکم او عند الشرع چیست **جواب** کسانیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق

ذراع فیها النص فیقام فیها الحد والصورة الثانیة لیست من تلک الاحوال لانہم اذا اخذوا المال خرجوا من الصورة الاولی یعنی صورة القتل فقط بلا اخذ المال بدخلوا فی الصورة الثانیة ای اخذ المال والقتل لان المال الماخوذ لا یبلغ نصابا فلم یدخل تحت حکم النص فبقی الامر علی اصل القصاص وہذا الفرق دقیق یحتاج الی تامل عمیق۔

سوال نوکری انگریز جائز است یا نہ **جواب** اگر در نوکری ارتکاب معصیت کبیرہ متوقع باشد مانند محاربہ باسلمین در پلٹن ہا و مانند آوردن شراب وگوشت مردار وخنزیر در خدمتگاران این قسم بہذ گار ممنوع است ودر ہر روزگار کہ این منہیات نباشد مانند نوشتن امور عدالت ومانند منشی گری ومانند قافلہ رسانی ونگہبانی پولیس ومانند آن ممنوع نیست فقط

حکم الافیون انہ محرم اما لانہ سم یضر ضررا بینا فی البدن کما ہو مشروح فی الطب اما لانہ مفتر مخدر روی احمد فی مسندہ وابوداؤد فی سننہ عن ام سلمة رضی اللہ عنہا قالت نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن کل مسکر ومفتر قال القسطلانی فی المواہب قال العلماء المفتر کلما یورث الفتور والخدر فی الاطراف وہذا الحدیث ادل دلیل علی تحریم الحشیش وغیرہا من المخدرات فانہا ان لم تکن مسکرة کانت مفترة مخدرة ولذلک یکثر النوم من متعاطیہا وثقل رؤسہم بواسطة تبخیرہا فی الدماغ واختلف ہل یحرم تعاطی الیسیر الذی لا یفتر ولا یخدر قال النووی فی شرح المہذب انہ لا یحرم اکل القلیل بخلاف الخمر والفرق ان الحشیش طاہر والخمر نجس فلا یجوز شرب قلیلہ للنجاسة وحققہ الزرکشی بانہ صح فی الحدیث ما اسکر کثیرہ فقلیلہ حرام واما قول النووی انہا طاہرة ولیست بنجسة فقطع بہ ابن دقیق العید وحکی الاجماع علیہ وقال فی الافیون وہو لبن الخشخاش اقوی فعلا من الحشیش وکذلک السکران ان جوز الطیب مع انہ طاہر انتہی وبالجملة لما کان علة حرمتہ التخدیر والتفتیر او السمیة فالارجح ان القلیل منہ الذی لا یفعل ہذہ الافعال لا یکون حراما واللہ اعلم فقط

علی المداومة علی الاکل معهم وذکر القاضی الامام رکن الدین السندی ان المجوس اذا کان لایزمزم فلا بأس
بالاکل معه وان کان یزمزم فلا یاکل معه لانه یظهر الکفر والشرک فلا یاکل معه حال مایظهر الکفر کذا فی آخر الفصل
العاشر من سیر الذخیرة فقط کل هذا من مطالب المومنین۔

سوال برکت بردن اجنه از جنس غله حقیقت دارد یا نه **جواب** حقتعالی رزق حیوانات از طیور وبهائم وحشرات
بر زمین آفریده است وهمچنین برای جنها حصه از زراعت تنخواه میشود واینها چنانچه خود بنظر نمی آیند بردن
ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید وانچه نصیب آدمیان است در دست میماند فقط

فائده - ماهی که در دریا خود بخود بمیرد نزد امام مالک وامام شافعی رحمهما الله حلال است ونزد امام
اعظم رحمة الله علیه درست نیست مگر در یک قول در مذهب حنفی همه حلال است وتفصیل این مسئله
این است که اگر ماهی خود بخود بے آفت بمیرد ومرده بر روے آب بالا بر آید آنرا طافی گویند نزد امام شافعی
وامام مالک رحمهما الله خوردن این قسم درست وحلال است واگر ماهی را موج دریا بیرون افگند ویا آب دریا
خشک شود وبسبب خشکی ماهی بمیرد این هردو قسم حلال اند نزد همه علما وهمچنین انچه بشکار بمیرد ونزد هر چهار
مذهب حلال است وقسم سوم آنکه بسبب آفت بمیرد مثل ژاله باریدن یا سردی بسیار در موسم زمستان
یا گرمی در موسم تابستان وبسبب سردی وگرمی ماهیان مرند نزد امام محمد رحمه الله از علمای حنفیه
حلال است وفتوی بر همین مذهب است۔

سوال از مولوی عبد الجبار۔ از شرط نمودن نصاب در سرقه برای قطع ید ونیز از قتل قاطع
طریق حد اور صورتیکه نفس را کشته باشد ومال نگرفته باشد معلوم میشود که عدم رسیدن مال مغروت
قدر نصاب را مسقط حد قطع ید است فقط نه قتل وتصلیب را در روایت عالمگیری دال بر سقوط حد قتل
وتصلیب است پس عمل بر کدام کرده شود ودر روایت عالمگیری اینست وان اخذوا قبل التوبة ردوا وقتلوا
او جرحوا عمدا ولکن مااخذوا من الاموال شی نافه لاتصیب کل واحد منهم نصاب فالامر فی القصاص من
النفس وغیرها الی الاولیاء ان شاؤا استوفوا وان شاؤا عفوا کذا فی النهایة فقط

جواب ـــــ این روایت عالمگیری مناقض روایت سابقه نیست زیرا که
روایت سابقه در صورتیست که اصلا مال نه گرفته باشد واین روایت در صورتیست که مال نافه
قبیل از نصاب گرفته باشد ووجه الفرق بین الصورتین ان الصورة الاولی داخلة فی الاحوال التی

کان اذا ذهب المذهب البعید و نحوی شاعر میگوید شعر عسی وعسبت العیس فی غسق الدجی تبلغنی من لیس لی عنه مذهب و عرف مشهور کتب تحصیل لفظ لا مذهب علیک بجای لا یخفی علیک کثیر الوقوع است غرضکه مذهب بمعنی مفر و جای گریز بسیار مستعمل شده اما حمل کلمه ما بر نفی پس بچند وجه معنی را فاسد میکند زیرا که برین تقدیر وجد بصیغه معلوم است یا مجهول وضمیر عنه بر تقدیر یکه وجد بصیغه مجهول باشد راجع بقوم است یا به هلیلج و لفظ فعل در مذهب فعل مصدر است یا ماضی معلوم یا ماضی مجهول واگر مصدر است مضاف الیه مذهب است یا صفت اوست و علی کل تقدیر معنی صحیح نیست زیرا که بر تقدیر مجهول بودن وجد معنی چنین خواهد شد و یافته نشده است از ان قوم مذهب کردن حالانکه سابق مذکور شد که قد یستعمله قوم و همچنین اگر وجد بصیغه معلوم باشد وضمیر عنه برین تقدیر متعین است که به هلیلج اصفر راجع خواهد شد وضمیر وجد بقوم یعنی نیافت آن قوم از هلیلج صفر مذهب کاری بآن مذهبی که کرده شده است یا مذهبی که کرده است بالجمله بعد از تامل بر عاقل ذکی پوشیده نخواهد ماند که حمل ما بر نافیه درست نمیشود و علی کل تقدیر تعلیل فانه یخشن با هیچ یک محتملات ربطی ندارد و همچنین ارجاع ضمیر مفرد بسوی قوم اگرچه نظرا الی افراد اللفظ جائز داشته اند لیکن مستعمل نیست واگر ما را بر موصوله حمل کنند همین قسم قباحتها در پیش می آید زیرا که بر تقدیر احتمالات بسیار دو وجد که بصیغه مجهول است یا بصیغه معلوم وضمیر عنه راجع بقوم است یا به هلیلج و لفظ فعل ماضی معلوم است یا مجهول و مذهب مضاف است یا ان یا موصوف است و عند التامل جمیع تقدیرات قابل التفات نمی ماند نیز ما اگر موصوله باشد و وجد بصیغه مجهول وضمیر عنه راجع بقوم پس حرف من که بیانیه است قبل از مذهب ضروری باید و باز ضمیر از ما موصوله بر تقدیر یکه لفظ فعل مصدر باشد خواه مضاف الیه خواه صفت هیچ نیست واگر مذهب را خبر گردانیده شود پس لفظ ما وجد عنه ناتمام می ماند و استفهامیه را هم برین طور قیاس باید نمود و علی کل تقدیر تعلیل فانه یخشن الامعاء ربطی نمی خورد بنا بر همین امور حمل کلمه ما بر ظرفیه شرطیه ارجح و انسب است۔

سوال در احوال دیوار قهقهه **جواب** در ملک دکن کوه است بطول بسی یا چهل کروه از جانب شمال شکل کمان مقوس گردیده و در دامان کوه صحرای بسیار وسیع است و بر راه مد آمد این صحرا یکی از پیشینیان میگویند که سکندر ذو القرنین دیواری قائم کرده است برای چند سبب یکی آنکه سباع و حشرات موذیه مهلکه بسیار اند مبادا انسان از دست آنها مضرت بینند دوم آنکه در آن صحرا گذاره جنات و دیوها و پریها و طلسمات ایشان در آنجا بسیار است مبادا مردمان گرفتار شوند سوم آنکه در آنجا قسمی است از سنگ که آنرا آدم ربا میگویند

فیما بین حکماء لکھنؤ در تصحیح معنے عبارت قانون اختلاف واقع شدہ و نوبت بخصومت رسیدہ برائے تصحیح آں جملہ حکمائے لکھنؤ رجوع بجناب مولانا شاہ عبد العزیز صاحب آوردند جناب مولانا صاحب ممدوح معنے عبارت مذکور کہ فرمودند مرقوم گردید

عبارت کتاب قانون اینست اما ہلیلج الاصفر قد یستعملہ قوم ما وجد عنہ مذہب فعل فانہ یخشن الامعاء و یقبض المسامات و ان کان لابد فبعد النضج التام انتہی ما در ینجا بکدام معنی مستعمل ہست موصولہ یا نافیہ یا قسمے دیگر از اقسام و مذہب فعل ترکیب اضافی است یا توصیفی

جواب از مولانا عبد العزیز رح اما الہلیلج الاصفر الخ بنسخہ مصححہ حمیات قانون حرف واو قبل از کلمہ ما موجود است چنانچہ مرقوم شد و ترکیب این عبارت آنست کہ ما ظرفیہ است و فیہا معنی الشرط و در عرف فضلا این ما را ما دامیہ نامند وجد علی صیغۃ المجہول و ضمیر عنہ راجع بسوی ہلیلج اصفر است و مذہب مرفوع منون است علی انہ مفعول مالم یسم فاعلہ لقولہ وجد و فعل علی صیغۃ المجہول جزاء شرطی است کہ در کلمہ ما فہم میشود و معنی عبارت این شد کہ ما دامیکہ یافتہ شود از ان ہلیلج اصفر جائے گریز گریز کردہ شود حاصل اینکہ حتے المقدور استعمال ہلیلج اصفر نباید کرد لانہ یخشن الامعاء و یقبض المسامات انتہی اطباء دیگر نیز قبل الاسبوعین یعنی قبل از رابع عشر صاحب حمی را از استعمال ہلیلجات منع کردہ اند و عبارت شیخ کہ در سیاق این عبارت است دلیل صریح برین معنی است در بیان عدیل این شق میگوید و ان کان لابد فبعد النضج التام حاصل این عبارت اینست کہ اگر از استعمال ہلیلج اصفر جائے گریز باشد فبہا و اگر ضرور باشد استعمال آن و جائے گریز نباشد پس استعمال آن بعد از نضج تام می باید تا بسبب تعدیل قوام مادہ بخشونت امعاء چندان ضرر نرساند و بسبب تفتح مسام کہ لازم نضج است قبض بسیار نکند و لفظ مذہب کہ در عرف فقہا و اہل کلام بطریقہ مختار در اعتقاد و عمل تخصیص یافتہ ابا ندارد و از ان کہ این لفظ در جائے دیگر بمعنے لغوی باشد در حدیث صحیح ہست الخلاء ابعد مذہب فرمودہ اند

رسیده باشد توقع نجات آنها باید داشت وآنچه مرقوم بود که بعض فرق ضاله نام غیر خود را نمیشنوند۔
مهربانمن این احتمال مجرد است بلکه شان اتفاق الہیست که دایما مذکرین دداعیان طریق حق جسته جسته
در هر قطر پیدا میشوند واهل ضلال را مجملا بر ضلالت ایشان آگاه میسازند آرے اگر جماعت را این قسم
اتفاق افتد البته معذور خواهد بود لیکن موافق جریان عادت الهی این احتمال وقوع ندارد ودرینجا تحقیقی است
نفیس وآن آنست که علم محیط نبوی این تفریق وتشعیب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده را
نشان داده که هر مسلمان آن قاعده را بادنی توجه عقلی بدون شنیدن این حدیث دریافته می باید وآن قاعده
آنست که در مخرج دین ومنشأ آن نظر نمایند هر مذهبے که در حجاز شریف رائج باشد آنرا اقرب الی الحق
دانند بلکه غرض ساختن حج خانه کعبه معظمه زادها الله شرفا یکے از اسباب این هم است تا مسلمانان
دور دست از طریق حق وجاده مستقیم غافل نمانند ودر احادیث فضائل مدینه منوره وحرمین وزمین حجاز
شریف نظر امعان باید فرمود که این معنی کالشمس ظاهر میشود مذاهب اربعه اهل سنت در فروع باوجود مخالفات
فیما بینها مقبول اهل حرمین وسکان حجاز اند بے انکار واعتراض بدان عمل جائز دارند ودر اصول ایشانرا
اختلافے نیست که بسر حد تضلیل وتکفیر رساند در تفسیر فتح العزیز این تحقیق عجیب در تحت آیت واذ جعلنا
البیت مثابة للناس بوجه مستوفی مذکور است۔ قوله تعالى واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنا واتخذوا
من مقام ابراهيم مصلى اعلم انه تعالى بين فى هذه الآية الاسباب الموجبة لابراهيم واسمعيل عليهما السلام
بناء البيت وهى ثلثة الاول ان يكون مكان واحد مثابة لهم اى مجمعا مستمرا يرجعون اليه بعد كل سنة
وهذا من كمال العناية بنوع الانسان لان نوع الانسان مخلوق بحيث يزيد علومهم وكمالاتهم بمخالطة
بنى نوعهم ولذلك ترى البدويين عراة عن لباس الكمال وهذا كما يقول الفلاسفة ان معاش نوع الانسان
يتوقف على التمدن والاجتماع والصحبة فيستنبط كل منهم برايه شيئا ثم يرى الآخر فيقع فى قلب موقعا عظيما
فياخذ به والنفوس الانسانية كالمرايا المقابلة ينعكس فى بعضها صور البعض والاستعدادات مختلفة متفاوتة
فلابد من مكان جامع يتحقق فيه ذلك التعاكس والانقياد فيجتمع الخلائق فيه كل موسم وينعكس من بعضهم الى البعض
انوار بواطنهم ويستفيد بعضهم من بعض علوما واعتقادات صائبة يجبر الناقص ويكمل الفاسد ويتوب التائب
ويعلم الجاهل ويضيع كل واحد منهم ما الف فى بلده وقومه من الرسوم والعادات على محك الامتحان ومعيار النقد
والتزاييف فما شاهده مقبولا معمولا فى هذا الجمع العظيم ياخذه ولا تركه وكذلك امر تصحيح الاعتقادات والاعمال

چنانچه مقناطیس آهن ربا است چنانچه مهره معروف کاه ربا است بدیدن او انبساط شدید انسان را عارض میشود و خنده غلبه میکند و بواسطه شدت انبساط و انجذاب باو هلاک میگردد والله اعلم فقط

در بیان وضع المیزان وضع المیزان روز محشر قبل از مرور بر صراط است بلاشبهه هم بدلائل عقلی و هم بدلائل نقلی و دلائل عقلی خود ظاهر است و دلیل عقلی اینست که وضع میزان برای تعریف استحقاق دخول جنت و نار است پس می باید که بر دخول جنت و نار مقدم باشد و مرور در صراط محض وسیله دخول جنت و نار است که در حکم دخول است اما حدیث صحیح عائشه رضی الله عنها که ان لم تجدنی عند الصراط فاطلبنی عند المیزان پس بظاهر دلالت برخلاف این میکند لیکن این مسئله بحضور حضرت والد مرحوم قدس الله سره العزیز بارها مطارحه شده بود ایشان در جواب فرمودند که این حدیث دلالت بر تقدم صراط بر میزان نمیکند بلکه معنیش اینست که مرا . . یکے ازین مواطن سه گانه طلب کن که گاہے درین موطن وگاہے دران موطن خواهم بود چنانچه در آخر حدیث لفظ فانی لا اکاد اخطی هذه المواطن الثلثة وارد شده اشاره بهمین مضمون میکند که صورت این خواهد بود که اول انحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک میزان حاضر خواهند شد باز چون جماعت از امت ایشان از دار وگیر وزن اعمال خلاص خواهند شد و بسوی بهشت روانه خواهند شد و در اثنا مرور بر صراط ایشان را لغزش پا گرفت وگیر و دار خواهد داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تخلیص آنها وابسلامت گذرانیدن تشریف خواهند برد و چون از آنجا فارغ خواهند شد باز نزدیک میزان خواهند آمد و بقیه امت را از دار وگیر میزان خلاص خواهند فرمود و چون ازآنها را در مرور بر صراط عقبه پیش خواهد آمد باز تشریف خواهند برد و علی هذا القیاس چندبار همین قسم واقع خواهد شد فلا تعارض له و حضرت والد مرحوم قدس الله سره تمثیل میفرمودند بآنکه اگر شخص رئیس را مجلس ضیافت واقع شود یا مشغول خورانیدن مهمانان و براتیان گردد و از وکسے پرسد که ترا کجا بجویم وکجا بیابم او مے تواند گفت که اول مرا در مجلس بطلب واگر نیابی بر سر دیگهاے طعام که مقسوم میشود بطلب واگر نیابی باز در مجلس بطلب هرچند نشستن در مجلس مقدم بر حضور عند تقسیم طعام است کذا هذا فلا اشکال واگر در اضطراب دنیوی مثل جنگ وتهیه شادی وغیر ذلک حالت رئیسان والوالامر ملاحظه کنیم همین قسم تردد آمد ورفت لاحق حال ایشان میباشد واین همه مقتضای ریاست وسرداریست که تفقد هر مهم بر ذمه ایشانست والله اعلم فقط

احکام الفرق الضاله بفرق ضاله مبتدعه اگر ضلال و بدعت آنها بحد کفر وانکار ضروریات دین

ویکتفون بالایمان الاجمالی الحاصل لهم بمشاهدة المعجزة وصدق الرسول فقط ٢٨ صفر سنة ١٢١٢ھ

اما احوال الآفاق فمنها ان الرئیس من رؤساء الجنوب من احفاد ملهار خرج لیطلب ثار اهل الجنوب من اهل الشرق فکسرهم اولا فی نواحی کوتہ ثم فی حوالی رام پور ثم فی نواحی اگرہ حتی تحصن اهل الشرق فی قلعة اگرہ وانتشر عربان الجنوب ما بین اگرہ ودهلی وعاثوا یمینا وشمالا وقتلوا من وجدوا من افراد اهل الشرق قتیلا ورجالا واقاموا علی نهر الجمن عند متهرا مناسک الهنود من الغسل والتحلیق ثم قسم اعود الجنوب الرئیس جنوده طائفتین معهم الاثقال والاقبال والمدافع الکبار والاسواق والتجار وطائفة سماهم بالفوج المجرد لیس معهم الا الخیول والرماح والسیوف والصفاح یطیرون مع ادراج الریاح ویسیلون کماء البطاح لاظل معهم ولا اخباء ویبیتون مصحرین فی الشتاء لا یشتری فیهم شیء ولا یباع ولا سوق معهم ولا متاع قوتهم حبوب الغلاة فی الفیافی والفلوات یاکلونها مطبوخا ونیا ویسقونها اسفارا ولبسونها نسیا وعلف دوابهم اقصاب الزراعات واغصانها وحطبهم اغصان الاشجار واسعافها فسیرت طائفة الاولی الی شاهجهان اباد حتی حاصروا اهل البلد ونصبوا المدافع الکبار وامطروا علی اهل البلد بنادق کانها هم الجلامید والاحجار وهجموا مرارا علی سور البلد فجوه وامتد حصارهم سبع لیال وثمانیة ایام حسوما ثم رجعوا خائبین بل صادفت ریح جدهم اعصارا واعاد اقبالهم ادبارا وصار جل جدهم کلیلا وعزمهم طلابهم علیلا وذلک ان رئیس اهل الشرق وهو الشیخ الهم الکبیر المسمی باسم ترجمته بالهندیة القمل الصغیر وصل الی اگرہ مع رجاله وسار من اگرہ الی متهرا ثم من متهرا الی شاهجهان اباد فتفرقوا الا المحاصرون من دق نعلیه ودق قدمیه ورجلیه واما الطائفة الثانیة المسمی بالفوج المجرد فاحاطوا بجنود اهل الشرق من اگرہ الی شاهجهان اباد احاطة الحلقة بالکسر والشعر بحلقة الدبر فصار دابه ودوران حوله یشنون روشه ویولونه ویغیرون علی من یخرج من عسکره شاذا او محاذیا حتی وصل الشرقیون الی شاهجهان اباد واحاطه الفوج المجرد حوالیهم والتهبت نار الفساد وسیرت طائفة المحاصرة الی میوات واذن لهم فی قطع الزراعات ونهب القریات واقام حول فوجه المجرد اماما ثم سار الی ناحیة الشمال حتی وصل الی قرب پانی پت وعبر نهر الجمن معه فوجه المجرد وهم ما بین عشرین الی ثلثین الفا واقام سوق العدو والرکض ما بین النهرین وبسماع ذلک غیر کفار الشمال ایضا اعنی ارباب الشعور واللحی الی نواحی سهارنفور واوقدوا فی ملک النواح نیران الشرور ولما سمع هذلک رئیس اهل الشرق ارتحل من شاهجهان اباد علی جناح السرعة والعجل وخلفت ما معه من الاثقال والاحمال والعجل وتابع المسیر غدوا ورواحا حتی وصل الی الجنوبی بقرب شاملی فارتحل الجنوبی

یعنی

ولہذا السر بعینہ شرعت الجماعۃ فی الصلوٰۃ لیتفق اہل کل محلۃ محلۃ وشرعت الجمعۃ لیتفق اہل بلدۃ بلدۃ
وشرع الحج لیتفق اہل الآفاق کلہم علی دین واحد وملۃ واحدۃ ورسم واحد محمود وبزول البدعات والمحدثات
والثانی ان یکون للناس موضع امن لا یتعرض فیہ احد لاحد بسوء وذلک لان اصل عنایۃ اللہ تعالی ان
یامن الناس قاطبۃ فی کل الآفاق ولا یحصل بینہم التظالم والتقاتل والتناہب ولکن لما فسد الخلق ولم
یقیموا العدل فی کل البلدان کان الخیر ان یجعل مکان خاص فیہ الامن وزمان خاص فیہ الامن والی ہذا
اشار نبینا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قولہ الا ان دماءکم واعراضکم واموالکم حرام علیکم کحرمۃ یومکم ہذا فی
شہرکم ہذا فی بلدکم ہذا والثالث ان یتوجہ الناس فی الظاہر فی عباداتہم الکاملۃ اعنی الصلوٰۃ والحج والاعتکاف
الی جہۃ واحدۃ وسمت واحد یتفق توجہہم فی الباطن ایضا الی کلمۃ واحدۃ فان انضباط الظاہر یستلزم انضباط
الباطن لعلاقۃ بین الظاہر والباطن کما ورد فی الحدیث لو خشع قلب ہذا لخشعت جوارحہ ولذلک شرع
الاستقبال فی الصلوٰۃ والطواف فی الحج وہو معنی قولہ واتخذوا من مقام ابراہیم مصلی فلما اقتضت ہذہ الاسباب
الثلثۃ فی العنایۃ الازلیۃ المتوجہۃ الی تکمیل نوع الانسان ان یعین لہم موضع خاص لاجل ہذہ المنافع
استعد اللہ ابراہیم واسمعیل ببناء ہذا البیت وامر بذلک الخ فقط واذا جاءہم من جانب الرسول امر ای
حکم من احکام اللہ سواء کان من جنس الامن ای الوعد العام والبشارۃ العامۃ او من جنس الخوف ای
الوعید العام والانذار العام مثل قولہ علیہ السلام من مات لم یشرک باللہ دخل الجنۃ علی ما کان من العمل وقولہ من ادعی
الی غیر ابیہ وتولی غیر موالیہ فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین وقولہ من ظلم معاہدا لم یرح رائحۃ الجنۃ وان
ریحہا لتوجد من مسیرۃ خمسین عاما اذاعوا بہ ای افشوہ فیما بینہم وکانت الاشاعۃ والاذاعۃ مفسدۃ لہم توجب
اختلاف آرائہم واعتقاداتہم فصار بعضہم مرجئۃ وبعضہم عبدیۃ وکذلک بعضہم جبریۃ وبعضہم قدریۃ وبعضہم رافضۃ
وبعضہم نواصب ولو ردوہ ای ذلک الامر العام الی رای الرسول والی رای کبار الصحابۃ المجتہدین منہم وہم
اولی الامر منہم لعلمہ ای یعلم تخصیص ذلک العام وتقیید ذلک المطلق الذین یستنبطونہ منہم ای یستخرجون
ذلک التخصیص والتقیید من مواد الکتاب والسنۃ ولولا فضل اللہ علیکم بارسال الرسول وخلق اولی الامر المستنبطین
لتدبر وجوہ التطبیق بین المختلفات ورحمتہ بتوفیقہم لذلک وتہیئۃ الاسباب لہم لاتبعتم الشیطان ای لکنتم
بمضمون احد المختلفین وحکم بشئ فی مواضع یوہم الاختلاف حیرۃ توجب الشک فی کونہ من اللہ الا قلیلا وہم
الذین یخوضون مواضع یوہم الاختلاف الی اللہ ولا یاخذون بالاوہام الفاسدۃ ویتوقفون فی اعتقاد التفاصیل

وہمچنین ہر یکے را از ستارگان سیارہ و کواکب دیگر را سوای این ہفت سیارہ کہ آنہا را ثوابت میگویند درلبست و پنجہزار سال یک دورہ تمام میشود فقط

سوال حقیقت زلزلہ چیست **جواب** حق تعالی برای آگاہ کردن بندگان غافل و برای سبک کردن زمین از گناہان بندگان ملایک را حکم میفرماید کہ قطعہ را از زمین حرکت دہند اینہا باد تند در زمین داخل میکنند کہ بسبب قوت حرکت آن زمین در جنبش آید فقط

سوال ابر و برق چہ حقیقت دارند **جواب** بخارہا از روی زمین و از روی دریا طرف آسمان میبرند حقتعالی فرشتہ را کہ رعد نام دارد حکم میفرماید اینہا را اول فراہم آوردہ کثیف سازد نام ایشان بعد کثافت ابر میشود و بعد از ان حکم میشود کہ ترکیبی از آسمان گرفتہ در اینہا خلط نمایند تا بقوت آن اکثر بخارات آب میگردد چون آب میشود کہ ابرہا بیند از ندما فشردن آنہا از سوراخہا کہ در ابر است می برآید و بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابک ہای آتشین میدہند نام آنہا برق است و آواز یکہ از طرف آسمان شنیدہ میشود گاہے تسبیح این فرشتہ میباشد گاہے امر و نہی برای تابعان خود و برای ابر میباشد و گاہے بحکم الہی ہر شخص یا بر زمینے میزند آن را صاعقہ میگویند فقط

سوال دوم بروز عقد نکاح اعلام کلمہ ہا و صفت ایمان مجمل مفصل از چہ راہ آیا بنظر تلقین است یا استحکام عقد۔ **جواب** از روی شریعت عزا نکاح درمیان مومن و کافر منعقد میگردد و ظاہر است کہ از انسان درحالت لاعلمی یا از روی سہو اکثر کلمہ کفر از و صادر میگردد کہ بران متنبہ نمیشود درینصورت اگر نکاح ستناکحین واقع شد منعقد نمیشود لہذا متاخرین از علما محتاطین احتیاطا صفت ایمان مجمل مفصل را بحضور متناکحین میگویند و میگویانند تا انعقاد بحالت اسلام واقع شود فی الحقیقت کہ علما متاخرین این احتیاط را در عقد نکاح افزودہ اند خالی از نزاکت اسلامی نیست کسانیکہ از اسلام بہرہ ندارند بلطف آن کے میرسند و معلوم نیست کہ تلقین اموات در اکثر فرقہ خلافیہ جاریست سبب سوحہ آن چہ بہم رسانیدہ اند زیرا کہ کل فرق اسلامیہ متفق اند برانیکہ ایمان بعد البعث درست نیست و بعث عبارت از انتقال روحانی است فقط

ف اجمالا دعای حصول مطالب واندفاع بلاد مصائب نمودہ می آید جمعیت خاطر از انست کہ جناب مدعو تعالی عالم الغیب والخفیات است اجمال و تفصیل وایجاز و تطویل بلکہ سکوت و کلام نزد علم او

الی الکہا تولی ثم الی میرٹھہ و ہافور و خورجہ و کول و اتبع الشرقی عقبہ برتحل خلفہ یوماً فیوماً فالجنوبی لا یستطیع ان یقیم فی بلدۃ او قصبۃ مدۃ یومین لمجی الشرقی عقبہ ہذا ما وقع الی الآن واللہ یحفظنا وایاکم عن جمیع الشرور والحاصل ان الجنوبی لا یمکنہ الصبر علی حرب الشرقیین والدخول فی صفوفہم المترصۃ المحصنۃ بالمدافع والبنادق والرجال المقابلین والشرقیون لا یمکنہم اخذہ ولا قطع دائرۃ یکون جندہ فرساناً یطیرون مع الریاح ولا ینیبون الی مسافۃ غدوا او روحا لکن حال سکان ہذہ البلاد آلت الی الخلل والفساد ولان زراعاتہم الخریفیۃ قد ذہبت وقطعۃ الربیعۃ لم یمکن لہم ان یزرعوہا اذ ازرعت وضاقت علیہم الغلات وغلت اسعار الاقوات ومع ذلک فالبطالون قد بسطوا ایدی النہیب والغارۃ واقاموا سنۃ الشطارۃ والاغارۃ حتی ان اہل الشرق علی خلاف عاداتہم قد اشتغلوا بہذا العمل القبیح وترکوا ما کان دیدنہم من الامن والامان والتسریح واللہ المستعان وعلیہ التکلان فقط

سوال حقیقت آسمان چیست **جواب** آسمان ہفت طبقہ است متفاصل در یکے ماہ است و در دیگرے عطارد و در دیگرے زہرہ و در دیگرے آفتاب و در دیگرے مریخ و در دیگرے مشتری و در دیگرے زحل اما زمین ظاہر قرآن دلالت میکند کہ زمین یکیست او را ہفت جزو است ہر جزوے دین و سلطنت و رسم و عادت و نباتات و حیوانات قسم دیگرے دارد گویا جہان دیگر است یک ملک سیاہان چون بربر و زنگ و حبش و یک ملک ہند و یک ملک چین و یک ملک ترک و یک ملک فرنگیان و یک ملک عرب و یک ملک فارس اما در بعض روایات وحدیث و اخبار بنی اسرائیل چنان وارد است کہ زمین ہم ہفت طبقہ بفاصلہ یکے زیر دیگر است و زیر ہر یکے ابی است و انتہائے زمین ہفتم بر سنگے میشود کہ انجا اعمال کفار جمع میشوند و آنرا سجین میگویند و زیر آن دوزخ است و ہر ہفت آسمان یکے بر گرد دیگر است و ہمہ آسمانہا بر گرد زمین اند و زمین مدور است مانند دانہ مروارید و آسمانہا از ہر طرف ہمانقدر از زمین فاصلہ دارند کہ اینجا دیدہ میشود و مردمانیکہ بر زمین ایستادہ باشند ہر طرف پاے آنہا بر زمین میباشند و سر اینہا جانب آسمان و این ستارہ و آفتاب و ماہتاب در آسمان گردش میکنند از طرف مشرق می برآیند و بیک فاصلہ از زمین میروند و در مغرب میشوند و دران حال نیز در آسمان کہ طرف پائین است روان گشتہ باز بانی میرسند و می برآیند ہر یکے را یک حرکت عام است کہ بیان کردہ شد و یک حرکت خاص است ماہ را در عرصہ یک ماہ دورہ تمام میشود و آفتاب را در عرصہ سالے

از طرف عصبات اخوات اعمامی در صورت نبودن ابن العم در ترکه مورث از ضیاع وعقار مملوکة الرقبة
که استفسار در انست نه که اراضی معاشیه که تقسیم آن مفوض برائے حکام والی ملک ست چهارم
عدم جریان حجب وجریان در حق اولاد پسرے که روبروے پدر خود فوت نموده باشد. پس جمیع امور
درمیان شرفاے اکثرے از بلاد هندوستان که در ایشان علماء دین دار بوده اند عرف متعارف است
ودر کتب فقه مسطور است العرف غیر معتبر فی المنصوص علیه قال فی الظهیریة وکان محمد بن الفضل یقول السرة
الی موضع نبات الشعر من العانة لیست بعورة لتعامل العمال فی الابداء عن ذلک الموضع عند الاتزار وفی
الشرع عند العادة الظاهرة نوع حرج وهذا ضعیف وبعید لان التعامل بخلاف النص لا یعتبر انتهی۔
پس اجرای امور مذکوره درمیان شرفاء وعلماء این بلاد تا که وجهے شرعی نداشته باشد نهایت موجب
قباحت وشناعت بر علماء این دیار است که در خانه ایشان این عرف جاریست اجیبوا رحمکم الله فقط۔

جواب قال فی الاشباه والنظائر القاعدة السادسة العادة محکمة واصلها قوله علیه السلام ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن ثم قال اعلم ان اعتبار العادة والعرف یرجع الیه فی الفقه فی مسائل کثیرة حتی جعلوا ذلک
اصلا فقالوا فی الاصول فی باب ما تترک به الحقیقة بدلالة الاستعمال والعادة فاختلف فی عطف العادة علی
الاستعمال فقیل هما مترادفان وذکر الهندی فی شرح المغنی العادة عبارة عما یستقر فی النفوس من الامور المتکررة
عند الطبائع السلیمة ثم قال مما فرع علی هذه القاعدة حد الجاری الاصح انه ما یعده الناس جاریا ومنها وقوع التغیر
الکثیر فی بیر الاصح ان الکثیر ما یستکثره الناظر ومنها حد الماء الکثیر الملحق بالجاری الاصح تفویضه الی رای
المبتلی به لا التقدیر بشیء من العشر فی العشر ونحوه ومنها الحیض والنفاس قالوا لو زاد الدم علی اکثر الحیض
والنفاس ترد الی عادتها ومنها ذلک العمل المفسد للصلوة مفوض الی العرف بحیث لو راه رائی یظن انه خارج
الصلوة ومنه تناول الثمار الساقطة ومما لا نص فیه من الاموال الربویة یعتبر فیه العرف فی کونه کیلا او وزنا وما
المنصوص علی کیله او وزنه فلا اعتبار فیه للعرف عند ابی حنیفة ومحمد خلافا لابی یوسف ثم قال المبحث الثانی
انما تعتبر العادة اذا اطردت او غلبت ولذا قالوا فی البیع لو باع بدراهم ودنانیر وکانا فی بلد اختلف فیها النقود مع
الاختلاف فی المالیة والرواج انصرف البیع الی الاغلب قال فی الهدایة لانه هو المتعارف فینصرف المطلق
الیه ثم قال فی تعارض العرف مع الشرع فاذا تعارضا قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فاذا
حلف لا یجلس علی الفراش او علی البساط او لا یستضیء بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة

یکی است ولنعم ما قال ع وفی النفس حاجات وفیکم فطانة ٭ سکوتی بیان عندکم وخطاب ٭ آنچه مرقوم بود که کسے از زبان فقیر نقل کرد که حبس ہفت سالہ عوض قطع ید در حق سارق موافق شریعت غراء محمدیہ میتواند شد محض غلط و واہی است بر نقل مردم این فقیر ہرگز اعتقاد نباید کرد که فقیر سخت گرفتار این بلاست مردم این شہر و نواحی این شہر بسبب قلت فہم و سوء حفظ و ضبط چیزہا نقل میکنند در حق این مردم مثل مشہور عربی راکه در ہجو متنبی کسے گفته فلان یسمع غیر ما یقال له ویحفظ غیر ما یسمع ویکتب غیر ما یحفظ ویقرأ غیر ما یکتب راست یافته ام واز ہمین سبب ترک صحبت این مردم را اگرچه باضطرار لحوق امراض واقع است غنیمت میشمارم وآنچه بدیع ہمدانی در حق وطن خود گفته در حق وطن خود مے انگارم شعر

ہمدان لی بلد ولدت بارضه ٭ لکنه من اقبح البلدان ٭ صبیانه فی القبح مثل شیوخه ٭ وشیوخه فی العقل کالصبیان

بہر حال باب غیبت مفتوح شد و از آنچه میگریختم در ہمان ورطه افتادم والله المستعان مدعا آنکه فقیر معمول این مردم را که حبس ہفت ساله در حق سارق مقرر کرده لہذا از زبان بعض اشخاص شنیده گفته بود که این امر موافق شریعت یعقوبیه است زیرا که مفسرین در تحت آیة قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فہو جزاؤه کذلک نجزی الظالمین ہمین معنی نوشته اند فرق اینست که در ان شریعت تا ہفت سال سارق را مرقوق مسروق منه میساختند و منافع خدمت او را به مسروق منه میدادند و این مردم بجاے استرقاق حبس میکنند آنکس کلام را شنوده بر غیر محل حمل نموده نقل کرده باشد۔ تمام شد

رسالہ مولوی [illegible] الرحمن لکھنوی

سوال چه میفرمایند علماء دین ومفتیان شرع متین اندرین صورت که بعض عرف متعارف در بلاد ہندوستان فیما بین شرفاء اہل اسلام ایندیار از ابتدا تا الیوم جاری است وحسب ظاہر تعارض باشرع دارد مگر حسب رسم ورواج که فیما بین اعیان ہر بلده مرسوم است بعمل می آرند وعرف را بر شرع مقدم میدانند چنانچه استکراه و اجتناب از نکاح ارامل بزوج آخر تا اینکه اگر زن بیوه راضی بر نکاح شود اولیاء او از غیرت شرافت مجوز این معنی بہیچ نہار نخواہند شد۔ دوم احتیاط از تکلم لفظی که در ان شائبه طلاق باشد از زبان رجال در محاورات با ازواج اگر بالفرض والتقدیر کسے از جہالت وسے غیرتی متکلم این کلام شود و نزد ہر کس مذموم وملوم بلکه از مناسبت وقرابت فیما بین متروک و مہجور خواہد بود سیوم ترک طلب حصه خود از جانب اخوات از برادران عینی وعلاتی خویشتن وترک دعوی حصه خود

ومن از سعد غیور ترم و الله تعالیٰ از من غیور تر است ومن غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن چنانکه در حدیث دیگر وارد است که تجویز ممانعت از طرف اولیا انساء ارامل از اختیار نکاح دیگر که منع امرے مباح است متجاوز از حد شرعی زیاده تر از اختیار قتل نخواهد بود وجواب از صورت دوم این است که احتیاط از تکلم طلاق از زبان رجال از همین جهت است که هرگاه تزوج نزوج آخر درین دیار فیما بین شرفا نهایت مستکره و بالکل متروک است پس اینچنین زنان را طلاق دادن فی الواقع ایشان را اہلاک ساختن است وطلاق هرچند مباح است مگر ابغض المباح است پس احتیاط از طلاق منجمله حسن اخلاق است عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ابغض الحلال الی الله الطلاق رواه ابو داؤد وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا معاذ ما خلق الله شیئا علی وجه الارض احب الی الله من العتاق ولا خلق الله شیئا علی وجه الارض ابغض الیه من الطلاق رواه الدارقطنی وجواب از صورت سوم این است که نیافتن بنات حصه خود را در ترکه پدر باوجود بنات در اصول و اراضی مملوکة الرقبة صورت خود ها ازین جهت نیست که به تعبیه ملت کفار هندوستان که بنات را حصه نمیدهند مسلمانان هم برخلاف آیه مواریث العیاذ بالله منه این امر را اختیار نموده اند کیف اگر چنین بودے باوجود عصبات بنات کے مے یافتند که نزد هندوستان دختر را در هیچ صورت نمیدهند اگر پسر نباشد عصبات میگیرند بلکه وجهش اینست که چون اخوت اهل اسلام رسم ورواج هندوان دیدند و شنیدند از فرط محبت که خواهران را با برادران مے باشد ترک حصه خود نموده از رضامندی خود نه گرفته اند و کلمات تبری از دعوی به اسقاط حق خود از ابتدا تا الیوم بر زبان دارند و بالاتفاق میگویند که بریده زبان خواهرے که از برادر خود دعوی حصه بر زبان آرد و این کلمه بزبان هندی تمام اخوات شرفاے این دیار مشهور و معروف شده است و بحد تواتر رسیده پس این امر که عرف متعارف و عادت مستمره گردیده است خلاف منصوص نیست فی الاشباه والنظائر ذکر الامام المعروف به خواهر زاده ان الحق الموصی له وحق الوارث قبل القسمة غیر متاکد یحتمل السقوط بالاسقاط انتهی دعوی این احسان که از طرف اخوات براے اخوان بعمل آمده است مواسات بسیار از طرف برادران خصوص در ولادت فرزندان وشادی فرزندان اخوان موافق رسوم مشهوره معروف براے اخوات مقرر و معهود است و ادا سے آن حقوق هرگز برادران را بقدر مقدور جاے عذر و انکار باقی نیست بلکه کلمات تقاضاے ایشان را نهایت موجب سرور و انبساط خاطر مے دانند پس اگر کسے غور کند و این معنی محمول بر رضاے بالعوض نماید ممکن است که از کتب فقه صورت آن نیز استخراج کند و اگر احدے از اخوات بولایت دعوی حصه خود

بالشمس وان سمی اللہ تعالیٰ فی القرآن فراشا و بساطا و سمی الشمس سراجا ولو حلف ولا یاکل لحما لم یحنث باکل لحم السمک وان سمی اللہ تعالیٰ لحما فی القرآن ولو حلف لا یرکب دابۃ فرکب مرکب کافر لم یحنث وان سمی اللہ تعالیٰ دابۃ ولو حلف لا یجلس تحت السقف فجلس تحت السماء لم یحنث وان سمی اللہ تعالیٰ سقفا ثم قال العادۃ المستمرۃ ہل تنزل منزلۃ الشرط قال فی الظہیریۃ والمعروف عرفا کالمشروط شرطا انتہی قالوا فی الاجارات لو دفع ثوبا الی خیاط یخیط لہ او الی صباغ یصبغہ لہ ولم تعین لہ اجرا ثم اختلفا فی الاجر وعدمہ وقد جرت عادتہ بالعمل بالاجر فہل تنزل منزلۃ شرط الاجرۃ فیہ اختلاف قال الامام الاعظم لا اجر لہ وقال ابو یوسف ان کان الصانع حریفا او معاملا لہ فلہ الاجر والا لا قال محمد ان کان الصانع معروفا بہذا الصبغۃ بالاجر وقیام حالہ لہا کان القول قولہ والا فلا اعتبار للظاہر المعتاد وقال الزیلعی الفتوی علی قول محمد ولا خصوصیۃ لصانع بل کل صانع نصب نفسہ للعمل باجر فان السکوت کالاشتراط۔ پس میگویم بحمد اللہ و توفیقہ۔ چون این مقدمہ تمہید یافت و معنی عرف و عادت ظاہر شد و حقیقت تفریع مسائل کثیرہ و کیفیت تقدیم عرف بر شرع معلوم شد پس معلوم باید نمود کہ جواب از صورت اول این است کہ نساء اراذل کہ بقوت ایمان آنقدر صابر و جابر بر نفوس خود باشند کہ بمقتضائے عزت از استماع طعن زبان کفار این دیار کہ تزوج بزوج دیگر را از خصائص از قوم اراذل و خسائس پندارند و منافی منزلت شرافت شمارند اجتناب کنند و نکاح دوم را بر خود روا نہ دارند از برائے ایشان نزد خدا تعالیٰ درجہ عالی و منزلتے رفیع خواہد بود و فی الجملہ تشبیہ و اقتفا بحال ازواج مطہرات حضرت سرور کائنات بایشان حاصل تواند بود کہ علت امتناع مختلف است و بالفرض در صورت رضامندی این امر از طرف احدے از ایشان اگر ممانعتے از جانب اولیاء ایشان بظہور پیوندد مخالفتے با شرع ندارد زیراکہ در بعضے مقام در بعض امور بمقتضائے فرط غیرت و شرافت و استکراہ از نسبت اتصاف بذمائم عرفیہ تجاوز از حد شرعی نمودن مستحسن دانستہ اند چنانکہ از مضمون صدق مشحون این حدیث صحیح کہ در مسلم است مستنبط و مستفاد میگردد وعن ابی ہریرۃ قال سعد بن عبادۃ لو وجدت مع اہلی رجلا لم امسہ حتی اتی باربعۃ شہداء قال رسول اللہ صلعم نعم قال کلا والذی بعثک بالحق ان کنت اعاجلہ بالسیف قبل ذلک قال رسول اللہ صلعم اسمعوا الی مایقول سیدکم انہ لغیور وانا اغیر منہ واللہ اغیر منی و در صحیح بخاری نیز این حدیث بتفاوت یسیر وارد است پس اخبار قبیل درین مقام از جہت فرط غیرت کہ متجاوز از حد شرعی است حضرت سعد رضی اللہ عنہ بزبان آوردہ و جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا مدح فرمود و گفت کہ سعد مردی غیور است

الساعی علی الارملة والمسکین کالمجاهد فی سبیل الله الحدیث بلکه این رسم را شرفای این دیار رواج داده
اند جلائل خصائل بنی نوع انسان است شعر و قصیده ابی طالب عم رسول الله صلعم قبل از بعثت آنجناب
که در مدح آنجناب انشا نموده در صحیح بخاری مذکور است باین صفت توصیف فرموده گفت ؎

وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

واگر احیانا کسی از مورثان روبروی خود تقسیم مملوکات خود نه کرد و زوجه و اولاد پسر متوفی بحکایت
وکنایت محروم هم نه نمود درین صورت هم بعد از فوت پدر اولاد پسر محجوب حصه خود را میگیرند اگر پسر دوم
یا اولاد پسر دوم انکار نمایند و بمنازعت پیش آیند اعیان آن بلده اتفاق نموده موافق همان عرف
متعارف که مورثان او بروی جاری داشته اند اولاد پسر متوفی را حصه میدهانند و در تمام شرفاء این
دیار که اکثری از ایشان علمای دین دار گزشته اند خانه بخانه همین تعامل و تعارف موسوم است
وسکوت مورث را موافق معتاد بمنزله تقسیم و اعطای مورث میدانند چراکه در بعضی مقام بعضی از
مورثان که روبروی خود تقسیم نه کرده فوت نموده است خود بر حصه مورث محجوب المیراث خود موافق
رسم و رواج آن بلده متصرف بوده است پس سکوت بمنزله اشتراط اعطاء و تقسیم است قال فی
الاشباه والنظائر وما یعرف علی ان المعروف کالمشروط لو جهز الاب بنته جهازا و دفعه الیها ثم ادعی انه عارية
ولا بینة ففیه اختلاف والفتوی انه ان کان العرف مستمرا ان الاب یدفع ذلک الجهاز ملکا لا عارية لم یقبل قوله
فان کان العرف مشترکا فالقول الاب کذا فی شرح منظومة ابن وهبان وقال قاضی خان وعندنا ان
الاب ان کان من کرام الناس واشرافهم لم یقبل قوله وان کان من اوساط الناس کان القول قوله
وانتهی وفی الکبری للقاضی ان القول للزوج بعد موتها و علی الاب البینة لان الظاهر شاهد للزوج کمن دفع ثوبا
الی القصار لیقصره ولم یذکر الاجر فانه یحمل علی الاجارة بشهادة الظاهر پس ازینجا مفهوم میشود که سکوت
بشهادت تعامل فیمابین اعیان آن بلده قائم مقام تقسیم و اعطا خواهد بود والله اعلم بالصواب اگر کسی گوید
که سکوت بنات را بر رضای اسقاط حق بنات بموجب تعامل متعارف محمول نموده خلاف منصوص شما نه
وجهی دارد مگر در صورت دعوی اولاد محجوب المیراث حمل این معنی مشکل است چراکه طالب ایشان اگر
بطریق وراثت است وراثت کجا است واگر بطریق توهب هست شرط هبه مفقود است پس باجرای
این تعامل در حق اولاد محجوب در صورت سکوت مورث توافق با شریعت دشوار است پس جواب آن

نموده است برادران باو مصالحه نموده او را راضی نموده اند و این معنی بسیار کمتر و نادر است و بنادر حکم
نمے توان کرد انما تعتبر العادة اذا غلبت و اطردت کما مر فتذکر در کتاب سرقه در مواهب الرحمن مسطور است
که در جواب قول امام یوسف در اجرائے حد بر شخصے که با سلحه برائے قطع طریق در مصر یا در قریه یا در میان
دو قریه بیرون آید قال بعض المتاخرین ان اباحنیفة اجاب بذلک بناء علی عادة اهل زمانه فان الناس فی
المصر فیما بین القری کانوا یحملون السلاح مع انفسهم فلیتحقق بذلک دفع قاصد الطریق ولو تحقق کان نادرا
فلا مبنی الحکم علیه همچنین عصبات هم که اکثر برادران اعمامی هستند از اخوات اعمامی خویشتن در صورت نبودن
ابن العم حصه خود را از اخوات اعمامی نگرفته اند و اسقاط حق خود نموده اند بلکه این را قبیح پنداشته اند که ماخوذ
حصه پدر خود را گرفته از حصه عم خود هم از بنات عم خویش نگیریم و این تغافل هم رسم و رواج این دیار گردیده
همین در هر بلده استمرار دارد و ظاهر است که این معنی مخالفتے با شریعت ندارد و الا اگر دعوی نمایند ممانعت کسی
نمی رسد بلکه نمی نمایند فافهم باقی ماند صورت مسئله دیگر و آن این است که اگر خواهر موافق معتاد سکوت
ورزیده و کلمات دعوی و اسقاط را هیچ کس از زبان او نشنیده و ترکه پدر خود را در قبض و تصرف پسر مانده و خواهر
و برادر هر دو فوت نموده و اولاد خواهر علاتی از اولاد برادر دعوی حصه مادر خود یا جده خود نمایند و اولاد پسر جواب
مے دهند که اخوات بموجب رسم و رواج و عرف متعارف این بلاد حصه را نگرفته اند و ترک حق نموده و همین سبب
دادن حصه را باولاد خواهر قبول نمے نماید پس اجرائے عرف متعارف مذکور درین صورت اعتبار دارد پس
مے گوییم که جواب صورت مسئله مذکوره در ذیل جواب صورت چهارم برآید و معلوم گردد و منتظر باید بود و تامل
باید نمود جواب از صورت چهارم این است که رسم و رواج در میان شرفاء این دیار این است که اولاد محجوب
المیراث را مورث محروم نمے نمایند مثلاً شخصے دو پسر دارد یک پسر زوجه و اولاد را گذاشته روبروے پدر
فوت کرد رسم و رواج این است که در حین حیات خود اموال و املاک خود را تقسیم میکنند و بمقتضای غیرت
و شرافت زوجه و اولاد پسر متوفی را محروم و محجوب نمے نمایند و چون پدر مالک املاک خود است مملوکه خود
تجویز خود تقسیم مے کند و ظاهر است که این رسم و رواج خلاف شریعت نیست چگونه این رسم در میان
شرفاء این دیار جاری نباشد زیرا که نساء ارامل از غیرت شرافت از نکاح دیگر اجتناب دارند و صبر و شکیب
درین باب از لوازم شرافت شمارند اگر مورث آنها و اولاد آنها را محروم گزارد تکفل ایشان کدام کس کند و عفت
و عصمت ایشان چگونه برجائے ماند و تکفل و غمخواری ارامل و ایتام از خصائل جلیله اهل اسلام است

الالفاظ ویقع التردد فی ان المراد لہا المدلولات الشرعیۃ او العرفیۃ العادیۃ کما فی الایمان والاجارات
والبیوع اذ لم یرد نص ناطق یحمل الالفاظ علی المدلولات الشرعیۃ فقط بخلاف نحو الطلاق والعتاق
والنکاح حیث یحمل صریحہا علی تلک المدلولات قطعا حتے لو ارادبہا غیرہا لم یصدق دیانۃ ولا قضاء
اذا تمہد ہذا فنقول قول صاحب الاشباہ فی حد الجاری الاصح انہ ما بعدہ جاریا لیس من محل النزاع
کان الجاری لم یحد فی الشرع فحملہ علی معناہ العرفی امر متعین وکذا قولہ ومنہا وقوع التغیر الکثیر فی البیر
کان لکثرۃ من الامور الاضافیۃ رب قلیل یکون کثیرا بالنسبۃ الی ما ہو اقل منہ وبالعکس ولم یرد فی
الشرع فی ہذا المسئلۃ حد الکثرۃ فحملہ علی المعنی العرفی متعین واما قولہ الاصح تفویضہ الی رای المبتلی بہ
الی آخرہ فہو ینادی علی اعتبار العادۃ صریحا فان التفویض الی رای المبتلی بہ فقط لا الی العادۃ وقولہ لو زاد
الدم علی اکثر الحیض والنفاس ترد الی عادتہا لیس ایضا من محل النزاع کان الشرع نفسہ جعل العادۃ
فی امثالہا مناطا وکذا قولہ ومن ذلک العمل المفسد للصلوۃ مفوض الی العرف بحیث لو رآہ رائی ظن
انہ خارج الصلوۃ لیس محل النزاع لان العمل الکثیر لم یبین الشارع حدہ وہو امر اضافی فوجب ردہ الی العرف
وفیہ تامل آخر وہو ان الافساد للصلوات لیس مفوضا الی العرف بل المفوض الی العرف ظن رای انہ
خارج الصلوۃ وبینہما بون بائن فلیتامل وقولہ منہ تناول الثمار الساقطۃ اقول ہذا من باب الاذن
الاجمالی الذی ہو مناط اباحۃ التصرف فی مال الغیر وقد ورد بہ نص فی ثمار المدینۃ کما فی الصحیحین وورد
نحوہ فی قولہ تعالی لا جناح علیکم ان تاکلوا من بیوتکم او من بیوت آبائکم الی قولہ او صدیقکم فکان الشارع
بنفسہ جعل ترک التعرض للمعتاد اذنا اجمالیا وقولہ ما لا نص لہ من اموال الربویۃ الی آخرہ صریح فی انہ
حیث لم یرد النص بکونہ کیلا او وزنا یعتبر فیہ العرف ولا یعتبر فی المنصوص علیہ وقولہ قال البحث
الثانی الی آخرہ اقول اعتبار العادۃ اذا غلبت واطردت متعین فی امثال ہذہ الامور من البیوع
والاجارات اذ لم یرد الشرع تعین الدراہم والدنانیر واما قولہ تعارض العرف مع الشرع فاذا تعارضا
قدم عرف الاستعمال اقول ہذا فی الایمان والوصایا والتعلیقات ونحوہا مسلم اذ لا یسبق الذہن من
الالفاظ المستعملۃ فیہا الی معانیہا الشرعیۃ بل الی معانیہا العرفیۃ وبالجملۃ محلہ استعمال الالفاظ التی تتردد
وفی حملہا لا فی الحلال والحرام علی ان قولہ لا یجلس علی الفراش والبساط ولا یستضئ بالسراج لیس مطابقا
للمثل لہ لان الکلام فی تعارض الحقائق الشرعیۃ وللمعانی العرفیۃ لا ما استعمل فی الشرع مجازا وہذہ الالفاظ

این است حقیقت حال در اجرای این تعارف این است که اولاد محجوب المیراث جواب میدهند که هرگاه
مورث ما و تمام اعیان این بلده بموجب رسم و رواج مستمره بر حصه محجوب المیراث متصرف بوده اند پس
سکوت او را بر رضای او که حصه ما را گو از ماره بروی خود از ملکیت خود برآورده فوت کرده است اگر
محمول نه نمایند قطع نظر ازین که موجب طعن بر مورث از خروج او از عادت مستمره فیمابین برادری است
پس هر یک متصرف بر حصه محجوب المیراث است دست بردار نه شوند و این رسم مروج را بالکل موقوف سازند
و اعیان آن بلده مجوز این معنی نمیشوند و میگویند که این معنی موجب خرج کثیر و وقوع منازعت و اختلال
در انتظام امور که از ابتدا تا الیوم فیمابین همه جاری است و ساری است میشود و متعارف است که مورث
روبروی خود خواه به تحریر در قرطاس خواه بتقریر فیمابین الناس اقرار میکند و همین میگوید که چنانچه این پسر
من بعد من مالک متروکه من است اولاد پسر متوفی من هم مالک حصه خود هستند بعد من حصه خود را برابر
چنانچه رسم است متصرف باشند و حجت حجب را روبروی خود بتحریر یا به تقریر برطرف میسازد پس سکوت
یکی از انها بسیار کمتر و نادر است معمول برهمین تعارف متعارف خواهد بود اگر کسی گوید که انچه از ارث
بسوی ورثه از اسباب ملکیت شرعیه است بعد از فوت مورث تحریر و تقریر مذکور در رفع حجت و ثبوت
توهب مفید نخواهد شد - پس جواب اینست که تحریر و تقریر مورث را در توهب او برای اولاد معتبر داشته
اند و قول فقهاء را که اذا وهب الاب للطفل تتم بالعقد درین مقام تمام دانسته اند خصوص در اراضی
مملوکة الرقبه خراجیه که اقباض آن در اختیار حکام است تحریر مورث در توهب آن برای اولاد آن
کافی خواهد بود و این است وجوه توافق عرف با شرع که رسم و رواج هندوستان است -

واللہ اعلم بالصواب

مولوی ... لکھنوی

رد جواب از ~~[illegible]~~ دہلوی - قوله قال فی الاشباه والنظائر فی
القاعدة السابعة العادة محکمة الی آخر ما نقل اقول تحکیم العادة والعرف امر مسلم عند الفقهاء لکن الکلام
فی محل تحکیمها وظاهر ان العادة علی خلاف الشرع وکذا العرف لا حکم لها فان من یعتاد شرب الخمر
لا یحل له شرب الخمر قطعا وکذا اهل البلد اعتادوا امرا یخالف الشرع مثل ترک الصلوة وکشف العورة
لا یترکون مهملا بل یؤمرون بترک تلک العادة بدلیل انکار العلماء من لدن زمن الصحابة الی زماننا هذا
علی المعتادین بامثال تلک الامور فعلم ان محل تحکیم العادة والعرف حیث یشتبه الامر لا سیما فی اطلاق

انما استعمل فی الشرع مجازا وهذه الالفاظ انما استعمل فی کلام الله تعالی مجازا او استعارة وقوله وحلف
لا یاکل لحما الخ فضیه ان خروج لحم السمک عن هذا الیمین لیس مبنیا علی تحکیم العادة والعرف بل علی ان حقیقة
اللحم لا تتحقق فی لحم السمک اذ اللحم انما یتولد من الدم والدموی لا یسکن فی الماء فهو من باب حمل الیمین علی
الحقیقة ولذا قالوا ان ما یری فی السمک بصورة الدم لیس دما حقیقة اذ هو یبیض عند الجفاف والدم یسود
وکذا البیت والارض والدم لا یشمله الاکل وقوله حلف لا یرکب دابة فلیس من باب تعارض العرف والشرع بل من باب
تعارض الحقیقة والمنقول الیه العرفی کما هو مصرح فی کتب المنطق وقوله العادة المستمرة هل ینزل منزلة الشرط
الخ اقول هذا فی محل تعین فیه البدل ولا یعینه صاحب العقد والظاهر ان السکوت فی امثال ذلک ینزل
منزلة القول الصریح وچون این مقدمه معلوم شد وحقیقت تفریع مسائل کثیره وکیفیت تقدیم عرف
بر شرع معلوم شد که چه معنی دارد وکجاست پس نظر در جواب مجیب مفصلا باید نمود وشبه نیست که نساء
ارامل بشرطیکه اطفال صغار داشته باشند وخود را برای خدمت وتیمارداری آنها در نکاح حبس نمایند
مرتبه عالیه در بهشت خواهند یافت چنانچه در حدیث صحیح وارد است در تعداد کسانیکه آنجناب همراه خود در بهشت
خواهند برد وامراة ایمت من زوجها فحبست نفسها علی بناتها لیکن کلام سائل در حق آن ارامل نیست
بلکه در حق اولیای آن ارامل است در صورتیکه آن بیوها بر نکاح راضی شوند مردم اولیا آنها را باکراه ممانعت
نمایند واین معنی صریح مخالف نص است که در حق مطلقات وارد شده

قال الله تعالی واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن
اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان یؤمن منکم بالله والیوم الآخر ذلکم ازکی لکم واطهر والله
یعلم وانتم لا تعلمون ونیز مخالف نص صریح است قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین بنا
علی القاعدة الاصولیة ان الامر بالشیء نهی عن ضده فالامر بالانکاح نهی عن العضل او الحبس سواء الرفع
او للتنزیه قوله فی الجمله تشبیه بحال ازواج مطهرات حضرت سرور کائنات بایشان حاصل تواند شد گوی
تشبیه و اقتفا در خصائص نمی باشد والا امته را تشبه در حال ما فوق الاربعة وامثال ذلک بحال
پیغمبر روا باشد ولیس فلیس وعلی تقدیر التسلیم آن زنان ارامل که بخوشی و رضامندی خود ترک نکاح
ثانی نمایند بجهت این تشبیه سعدا و ماجور باشند اولیای آن ارامل را نمی رسد که باکراه وجبر آنها را حمل
بر تشبیه نمایند وکلام در همین است ومعهذا در ترک نکاح ثانی باختیار این ترک اگرچه تشبیه ...